

UTL AT DOWNSVIEW



D RANGE BAY SHLF POS ITEM C  
39 12 01 19 04 025 0

PLEASE DO NOT REMOVE  
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

---

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

---

BP  
189  
M84

Muhammad Baqir ibn Sharaf  
al-Din  
Kanz al-hidayat

51-351

1-4-45/1

Digitized by the Internet Archive  
in 2010 with funding from  
University of Toronto

BP  
189  
M84



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً  
والفقه ركناً  
والدار الفقه داراً  
للإيمان والهدى  
والدار الفقه داراً  
للإيمان والهدى

# فهرست کتاب تطاب کز الهدایات مولف خواجه محمد باقر بن محمد الدین سرفراز

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۰۲	خطبه کتاب و حمد و صلوة و دعا	۱۰	فائده پانزدهم در بیان آنکه مدار و اصول	۱۸	هدایت چهارم در بیان فناء قلبی
۴	این کتاب بر سبب هدایت و یک		بدرجه کمال مربوط برابطه محبت شیخ متعالی		وفائده اول در بیان نسیان سوا حق
	خاتمه و یک سکه انعام مرتب است	۱۱	فائده شانزدهم در بیان آنکه گاه باشد	۱۹	فائده دوم در بیان آنکه مقامات گفت
۵	خوشنوی حضرت مجدد و حضرت		که کاملی ناقص را اجازت تعلیم طریقت		نزدیک است و در حصول نور
	ایشان در باب این تألیف و قول		میکنند الخ	۱۹	فائده سوم در بیان مثال فناء قلبی که
	مخدوم ناده خواجه سیف الدین قس سرحم	۱۲	فائده هجدهم در شرح طریق مایطریق		بعضی را بسبب ولادت دست میدهند
۵	هدایت اول در آنچه دانستن آن شد		اسما نیست ختم خواجگان کار دعوت	۲۰	فائده چهارم در بیان آنکه قبض بر بط
	و مترشد را ناگزیر است و فائده اول		نمایند		ارباب توین راست نه ابله نگیان را
	و دوم و سوم در ستاره و توبه	۱۳	فائده نوزدهم در بیان اعتقاد با فضیلت	۲۰	فائده پنجم در صورت قبض
۶	فائده چهارم در بیان آنکه طریق حضرت		پیر خود و تفصیل درین باب	۲۰	فائده ششم در بیان رجوع و عدم رجوع
	مجدد قدس سره بالاخر تعلیم تعلیم هم	۱۳	هدایت دوم در بیان ذکر قلبی اسم ذات		و سوال و جواب متعلق بآن
	ذات بود جمیع طلاب الا ماشاء الله		و فائده اول در طریق این ذکر	۲۲	فائده هفتم در بیان خلوص یکجتنی و دیگر وی
۷	فائده پنجم در بیان آنکه طریقه نقشبندیه	۱۴	فائده دوم در اثبات سلطان الذکر	۲۳	فائده هشتم در بیان آنکه فناء قلب
	اقرار است و اسلم		فائده سوم در بیان پذیرفته حضور قلبی است		منوط به تعلی فعل است
۸	فائده ششم و هفتم در جواب ال		فائده چهارم مرتبه خوارق فراتر از		فائده نهم آمدن بعضی از شیخ پیش
	متعلق باخذ طریق -		تجوهر قلب است بذکر		حضرت مجدد و بیان کردن محبت خود
۸	فائده هشتم در سرگرم داشتن مترشد		فائده پنجم این را نگه بایست هفت گام است	۲۴	فائده دهم و یازدهم و دوازدهم و پانزدهم و چهارم
	بوظایف و اذکار	۱۵	فائده ششم در بیان آنکه ملازم اندر		هدایت پنجم در بیان هدیه فناء نفس
۹ و ۱۰	فائده نهم در آنکه بطور ماثر علامت		بر دو نوع است عادت و عبادت	۲۵ و ۲۶	فائده اول در بیان درج دوم در توحید
	نقصان استعدا نیست	۱۶ و ۱۷	هدایت ششم در بیان ذکر قلبی نفی و		خوص و تفصیل آن
۹	فائده دهم در بیان حال طالبان این		اثبات و فائده اول در بیان طریق	۲۵ و ۲۶	فائده دوم در بیان آنکه وجود و کمالات
	زبان فائده یازدهم پیرا باید که خود را		این ذکر و فائده دوم		تا بعد آن مخصوص بوجوب است الخ
	در نظر طالبان با تحمل دارد و فائده ۱۳	۱۶ و ۱۷	فائده سوم در بیان دو سوال جوابی در	۲۶	فائده سوم در تفاوت اقدام در فناء
۱۰ و ۹	فائده سیزدهم در بیان حاضر شدن الو	۱۷ و ۱۸	فائده چهارم در بیان آنکه حدیث محبت		فائده چهارم در مقام کمال فناء نفس
	حضرت شیخ خود در سفر اول ثانی	۱۸	طریقه رابط و توقف عدوی از	۲۷ و ۲۸	فائده پنجم در جواب این سوال که برودن
	فائده چهاردهم در افکار سرت بر		حضرت صدیق منقول است		این راه شیطان را دست باشد یا نه
	تغیید بجایه و توجیه		و فائده ششم	۲۸	فائده ششم آنکه مشایخ را در بیان فناء



صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۷	فائدہ ہفتم در بیان فناء جذبہ و فناء مطلق بطریق سوال و جواب	۳۸	فائدہ سوم در آنکہ اثرہ طلال متضمن مبادی تعینات تخلیق است الخ	۶۷	فائدہ سوم در بیان آنکہ تفوق یک حقیقت بر دیگرے موجب اختلاف صاحب حقیقت نیست الخ
۲۸ و ۲۹	فائدہ ششم در جزائر جمع صاحب عدم فائدہ نہم در بیان آنکہ عدم دو قسم است و تفصیل آن برود	۳۹ و ۴۰	فائدہ پنجم و ششم در بیان ولایت صغریٰ و آنکہ مرافقہ و اذکار قلبیہ عمدہ است در حصول کمالات آن	۶۸	فائدہ چہارم در بیان عدم فریت ولایت بربوت و دلیل آن
۲۹ و ۳۰	فائدہ دہم در تحقیق معنی فناء و عدم سوال و جواب متعلق بآن	۴۰	فائدہ ہفتم در ولایت کبریٰ و مراتب حصول و فائدہ اول	۶۸	فائدہ پنجم بعد از حصول این در فناء چوں طیاران واقع گشت و معلوم شد کہ این ترقی بالاصالت نصیب کسی نماند
۳۱	فائدہ یازدہم سوال و جواب متعلق بفتنا کہ نسیان ماسوائے حق است	۴۱	فائدہ دوم اندک با وجود اطمینان نفس اجزا غالب از سرکش باز نماند	۶۹	فائدہ ششم ارتقاء لطائف حصول خود شرط طوالت است
۳۲ و ۳۳	فائدہ دوازدهم در جواب سوال صاحب تزیینت الجمال و تفصیلاً	۴۲	فائدہ سوم سوال از علامات فناء روحی و سرری و خفی و غنی و جلال آن	۷۰	فائدہ ہفتم در واقعہ نمودن کہ گوینا برابے میروم و از بسیاری فقر الخ
۳۳ و ۳۴	فائدہ سیزدهم در ثمرات خویش سکر و استیلائے نجات و اذواق و جویہ	۴۳	فائدہ چہارم بیان ابتدا سے فناء نفس و انتہا سے آن	۷۱	فائدہ ششم الحمۃ فی حصول الطائفتین الاخرین الذکر اللسانی بالنی والدلائل
۳۴ و ۳۵	فائدہ چہارم در تحقیق کلام بطریق نماید در میان حق و خلق تمیز نکند	۴۴	فائدہ پنجم بیان کمال فناء نفس	۷۲	فائدہ ہفتم در بیان کمالات نبوت و فائدہ اول
۳۵ و ۳۶	فائدہ پانزدہم نیز در آن شخص الخ	۴۵	فائدہ ششم در بیان سیر اقریت	۷۳	فائدہ دوم و سوم در بیان کمالات
۳۶ و ۳۷	فائدہ شانزدہم اندک از جمع لغوی باید آمد و از عین حق و از قنای بقا الخ	۴۶	فائدہ ہفتم در بیان آنکہ مدام کہ در انفس و آفاق است در قید ظلمت است و چون گذشت است	۷۴	فائدہ ہفتم در بیان کمالات
۳۷ و ۳۸	فائدہ ہجدهم در بیان مقام بقا و فائدہ اول در حق اسلام	۴۷	فائدہ ششم بودن حضرت خواجہ بزرگ سمرہ مولانا عارف ہفت سال و زینت پوسے آگاہی از ازل	۷۵	فائدہ ہفتم در بیان آنکہ طریق حضرت مجدد قدس سرہ نسبت بقصد نسبت است
۳۸ و ۳۹	فائدہ دہم و سوم و چہارم در تعبیر و احوال ہدایت ہفتم در بیان مراتب طلال و ولایت صغریٰ	۴۸	فائدہ نہم در بیان آنکہ طریق حضرت مجدد قدس سرہ نسبت بقصد نسبت است	۷۶	فائدہ پنجم تا سیر سالک در حصول شوق و علاوت و تہیان اسرار گنجائش دارد و چوں بالا رود کل لسان جاہل آید
۳۹ و ۴۰	فائدہ اول در بیان و حصول بطلان لطلال اسم کہ مبدی تعین سالک است و ترقی لغوی آن	۴۹	فائدہ دہم در بیان آن مقام کہ در حق انکس است از ہمہ دلالت	۷۷	فائدہ ششم در انتہا نسبت باطن
۴۰ و ۴۱	فائدہ دوم در بودن این حصول اجزاء و سالک و فرق و در میان انسان کمال و غیر آن	۵۰	فائدہ ہفتم در بیان آن مقام کہ در حق انکس است از ہمہ دلالت	۷۸	فائدہ ششم در انتہا نسبت باطن

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۸	از درک رتر می افتد و از ظاهر	۵۸	فائده هفتم در بیان مجدد این لغت	۶۵	فائده هشتم در بیان شأن العلم و شأن الحقیقه
۵۲	بیگانه تر میگردد	۵۸	و فرق میان مجد و تائه و مجد الف	۶۷	هدایت دوازدهم در حقیقت قرآن مجید
۵۲	تنبیه بعضی از کلمات درین شأن	۵۸	فائده نوزدهم بعد از طریقه مراتب طلال	۶۷	فائده اول فوق حقیقت کعبه
۵۳	یا بنده که دیگران فرمایند و امروزی	۵۸	و اصل و معاملت که بکلیه مربوط بود	۶۷	حقیقت قرآن مجید است
۵۳	فائده هفتم کلمات نبوت در مراتب	۵۸	ترقی در آن مقام به نماز و تلاوت بود	۶۷	فائده دوم در علامات انکشاف
۵۳	صعود دست و در عروج نبوت	۵۹	فائده بستم در بیان مقام ترقی مجبور	۶۸	النوار قرآن مجید
۵۳	فائده هشتم در مراتب عروج عفت خا	۵۹	و تفضل به اعتقاد و عمل	۶۸	فائده سوم در بیان سقوط اعتراض
۵۳	از همه بالاتر و در مرتبه از همه بالاتر	۵۹	فائده بستم و یکم در بیان خصوصیت	۶۸	و شبهه که ایراد کرده اند
۵۳	فائده نهم دعوت انبیاء را مقصود عالم	۵۹	این مقام بالا صالته با نبی علیهم السلام	۶۸	فائده چهارم خبر بابل سنت و مقاله
۵۳	خلق ساخته اند و تصدیق قلبی	۵۹	فائده بستم و دوم در بیان مقام	۶۸	مفرد حضرت محمد در سلسله کلام
۵۳	دعوت فرموده اند و از ما و از قلب	۵۹	ارتقا از تفضل بحجت	۶۹	فائده پنجم وجه الملاق لفظ اجمال
۵۳	سخن نفرموده اند	۵۹	فائده بستم سوم در سوال جواب	۶۹	و تفصیل و وحدت بر آن حضرت تعالی
۵۳	فائده دهم در بیان معارف نبوت و فایده	۵۹	مستعلق باین مقام	۶۹	هدایت سیزدهم در حقیقت صلوة
۵۵	فائده یازدهم شروع فنا نفس در تلاوت	۶۰	فائده بستم و چهارم در بیان آنکه	۶۹	و فائده اول در تفصیل آن
۵۵	صغری است کمال آن بولایت کبری	۶۰	بعد از سیر کمالات نبوت اگر قدم	۷۰	فائده دوم در بیان تفاوت میان
۵۵	فائده دوازدهم شروع بطلال است	۶۰	از باید در عدم محض خواهد افتاد	۷۰	حقیقت صلوة و حقیقت قرآن
۵۵	دورگ وصل تا جاست که اصل است	۶۰	هدایت یازدهم در حقیقت کعبه	۷۰	با اعتبار تفوق بطور سوال جواب
۵۵	و چو از طلال و اصل بگذرد از	۶۰	ربانی و فائده اول بعضی را درون	۷۰	فائده سوم حقیقت کعبه و حقیقت
۵۵	فائده سیزدهم و چهاردهم چون معامله	۶۱	سراوقات عظمت جا دهند	۷۰	قرآن جزو حقیقت صلوة است
۵۶	از اصل بالا رود و مراتب کوهی کند	۶۱	فائده دوم کمالات این مقام خلق	۷۰	فائده چهارم التذات صلوة از حفظ
۵۶	و دلوله عشق و لغزای شوق در	۶۱	بحقیقت کعبه است	۷۰	نفس بری است
۵۶	مقامات طلال است	۶۱	فائده سوم در بیان معنی قلب نزد	۷۰	فائده پنجم در بیان خصائص صلوة و
۵۶	فائده پانزدهم معامله کمالات	۶۱	از باب ولایت و باسان نبوت	۷۰	روح آن و روح آخرت این است
۵۶	نبوت بچه تعلق دارد	۶۲	فائده چهارم و پنجم و وصول بمقامی	۷۰	و بیان شروع آن
۵۶	فائده شانزدهم در سوال جواب	۶۲	فوق کمالات نبوت است و فعل تفضل	۷۱	معرفت خدا بر آنکس حرام است که
۵۶	متعلق بمرتبه کمالات نبوت	۶۲	و همچنین بر معامله که فوق آن کمال بود	۷۱	خود را از کافر فرنگ بهتر داند
۵۶	فائده هفدهم کمالات نبوت	۶۲	فائده هشتم در مرتبه ظهور کعبه و طلال	۷۱	هدایت چهاردهم در بیان عقود
۵۶	حق انبیاء بالاست و نبی تو سید است	۶۲	فائده نهم در بیان تفاوت میان حقیقت	۷۱	صورت فائده اول در بیان مرتبه
۵۶	و در حق اصحاب شأن توحید است	۶۲	کعبه حقیقت محمدی با اعتبار فوقیت	۷۱	که فوق حقیقت صلوة است

۷۶	فائده دوم سوال و جواب متعلق آن	تعیین و ظهور حجتی است میان	۹۴	فائده چهارم در بیان فائده جمیع مخلوق
۷۷	هدایت پانزدهم در بیان تبه نزل	وجه توفیق میان نوازل شش توفیق اول	۹۴ و ۹۵	فائده پنجم در بیان آنکه قرأت بعضی سور موجب عروج و بعضی
۷۸	است با تحقیقات لائقه	بترقی از تعیین حجتی		مثمر نزل است
۷۹	فائده اول دوم در بیان و در پیغمبر	هدایت نوزدهم در بیان فوق	۹۵	فائده در بیان بعضی خصائص
۸۰	از متابعت آن سرور علیه الصلوة	تعیین حجتی و فائده اول در تفصیل	۹۵	فائده اول بدانند که چنانچه حضرت
۸۱	عالم السلام و ثمرات این درجه و ثمره	درین باب ذکر وفات حضرت		حق ذات خود را دست میداد
۸۲	بودن این درجه بمحقق حقیقت محمدی	مجدد قدس سره		صفات و افعال خدا نیز دست
۸۳	فائده سوم در بیان آنکه توسط	فائده دوم در بیان سوال جواب		میدارد و تفصیل این
۸۴	آن سرور بدو معنی است	آن برود	۹۵ و ۹۶	فائده دوم در بیان حسن و جمال
۸۵	فائده چهارم سوال و جواب متعلق	فائده سوم در بیان معنی تعیین در	۹۶	حق تعالی و بیان مرتبه که فوق آنست
۸۶	بفرق در بیان تفریع و تابع الیه	حق بل و علما	۹۶	فائده سوم در بیان آنکه آنحضرت
۸۷	فائده پنجم اطمینان نفس بر حد کمال	فائده چهارم در بیان آنکه تعیین اول	۹۷ و ۹۸	علیه الصلوة و السلام سعی بدو قسم
۸۸	بعد از اعتدال اجزاء قالب است	ممکن است یا واجب حادث است یا قدیم		است و تفصیل این هر دو قسم
۸۹	فائده ششم سوال جواب متعلق	در بیان نسبت اصالت و غلیظت	۹۸	سوال فناء و بقا که قرار داده اند
۹۰	با اعتدال اجزاء قالب چهار بابینها	در بیان ممکن و واجب بطریق سوال جواب		و ولایت را بآن مربوط ساخته
۹۱	فائده هفتم در سوال و جواب متعلق	هدایت بیستم در بیان قطع منازل		بجه معنی است جماب الخ
۹۲	به بشارت بمحقق حقیقه الحقائق	در رسیدن بمل خود و مراتب نزل	۹۹	فائده چهارم در بیان علم ممکن و علم حتم
۹۳	بعد وصول بمحققان ثلثه	فائده اول در بیان آنکه عارفان	۹۹	فائده ششم مقطعات قرآنی و روز
۹۴	هدایت شانزدهم در تحقیق معنی	که بعد قطع منازل باز گردانند الخ		و اشارات است بمحققان و دقائق
۹۵	تعیین اول و فائده اول در آنکه	ملایکه بچند شایه میهند اهل شهود		اسرار که در میان محب و محبوب است
۹۶	حقیقت محمدی که ظهور اول است	انسان فوق شهود ملک است	۱۰۰	مسئله احتیاط در خصوص مجوز
۹۷	حقیقه الحقائق است آن معنی که آن	فائده دوم بیان ظهور نقطه که مرکز		الف ثانی قدس سره
۹۸	هدایت هفدهم در تعیین وجودی	عالم غلی است و اجمال جمیع عالم	۱۰۰ از ۱۰۳	فائده اول و دوم دوسوم
۹۹	فائده اول در آخر کار کشوفت اخلاص	فائده سوم جانب ارشاد و تکمیل در	۱۰۳	رساله کمال الحجاب در بیان لطافت
۱۰۰	که تعیین اول تعیین حضرت جود است	آنست و زیاده تر بود و ارتکاب سیاح	۱۰۹	رساله ملا حاجی در بیان طریقه ذکر
۱۰۱	فائده دوم سوال و جواب متعلق	تقویت جانب بشریت در کتاب		و طریقه توجه و مراقبه و طریقه رابطه
۱۰۲	به تعیین وجودی	و غایت پرورش جانب ملکیت نیامد	۱۱۴	سوانح حضرت امام ربانی موجود افغانی
۱۰۳	هدایت هجدهم در تعیین حجتی	مباح بر نیت صالحه داخل مستحب		بطریق اختصار منتخب از جوهر طویه
۱۰۴	فائده اول بدانند که حقیقت محمدی	و عزیمت میگرد		تمام شد



هَذَا بَصَالَةُ الْإِسْلَامِ وَتَحْتَلِقُونَ يَوْ قَنُونَ

بسم الله الرحمن الرحيم  
 بفضل حمانی وادایه یروانی

لب لباب کتبات شریف مجتهدیه و معصومیه میرا و معادنی بسا



مؤلفه خواجہ محمد باقر بن شرف الدین الہوی خلیفہ حضرت خواجہ  
 محمد معصوم قدس سرہ

باہتمام و تصحیح خاکسار نور احمد عظیمی پیروری ثم امرت سری

در مطبع روز بازار آفرین مطبوعہ کد

بسم اللہ الرحمن الرحیم  
 سرچامہ ۱۲۰۲ء نے تیسویں و چوتھی ۱۲۰۲ء کو لکھا تھا کہ یہ کتاب  
 بعض فاضلین و دانشمندان از قزوین و قزوین بر فرقی کہ بعضی بتقدیر و بعضی  
 آنچه از نزد گویند و شنیدہ شود ۱۲۰۲ء عیادت ۱۲۰۲ء حاصل کہ چون مراتب سلوک مجسمہ دی  
 بترتیب تسلیم معصوم و در وفات رسیدہ این حضرات تذکرہ بخاطر این سند دی ریخت کہ رسالہ مبسوط  
 و معاد و وفات رسیدہ این حضرات الخ ۱۲۰۲ء خود غرض بعضین و ضابطہ مشکلات ہر فن و پوشیدہ گہائے علم  
 و ہنر ۱۲۰۲ عیادت اللغات لمصححہ سید الشہر نقاسی عن آفات الدارین ۱۲

# حق بسم اللہ الرحمن الرحیم حق

حمید و سپاس بے قیاس مرعے را کہ سنت شریفہ محمدیہ را علیہ و علی آلہ و  
 صلیہ افضل الصلوٰت و اکمل التیمات بطریقہ انیقہ احمدیہ روح اللہ سبحانہ  
 روحہ و آفاض علی العالمین ابدًا و توحہ تجدید فرمود و نسبت اولین را و آخرین  
 بہمان طراوت جلوہ گر نمود و در و بنا محمد و در بنا ان سید سالار کہ حدیث عکماء  
 اُمّتی کا کتبیا بنی اسرائیل بر زبان غیب ترجمان آورد و باین حدیث نفیس  
 گوئی اشارت بوجود فاضل الجود حضرت مجدد الف ثانی خود کرد و آل صحابہ  
 کہ هیچ ولی بر شبہ آدنا کے ایشان نرسد و اتفاق کوہ دہب دیگران مساوی  
 مد شیعہ شان نشود اما بعد میگوید ضعف عباد اللہ المعین محمد باقر بن شرف الدین  
 اللامہوری البغاسی الحسینی عفی عنہما کہ چون مراتب حصول سلوک و حقائق و  
 خصائص حضرت امام مہم مادی انام حجتہ الاسلام غوث الخواص و العوام قبلہ المحققین  
 و فداء المذنبین المستغنی عن توصیف الواصفین کا شیف غرض مشاہدات و قہت  
 رموز موقّعات محرم اسرار فرقانی محبوب الصمدانی مجدد الف ثانی سجدی رسول اللہ  
 جن المراق ۱۲

لا شہد  
 نہ  
 ادعا بہ

فرمود  
 فیض  
 گویا  
 بر شبہ

نہ  
 وصف

اَلَا عَلَىٰ بِأَسْمِ الَّذِي بَشَّرَهُ عِيسَىٰ عَلَىٰ سِتِّينَا وَعَلَيْهِ وَالْجَلِيلُ الصَّلَاةُ الْعُلَىٰ بِهِ سُبْحُو  
 ترتیبیکه حضرت قطب الاقطاب شیخ الشیوخ والشیاب برهان الاولیاء مستند الاصفیاء  
 غیاث الاقبیاء مخیر العرفاء القیوم الحقائق المعصوم الربانی الذی ارتحل من هذه  
 الدار الفانی کاشف المبارک معصوماً شیخی واما حی قَدْ سَمَّا الله تعالی بِسْمِهِ السَّامِی  
 بتسلیک طاب فیض بخش عالم و عالمیان بودند و مکتوبات قدسی سلمات حضرت  
 مجد الف تالی رَضِیَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ وَحَضْرَتِ پیر و ستیگر قطب الانام شیخی و اما  
 قَدْ سَمَّا الله بِسْمِهِ السَّامِی مرتبه بعد مرتبه مذکور نیست و بیان ترتیب این مراتب  
 در اینجا ملحوظ نه بخاطر این فردی ریخت که رساله مبدا و معاد و وقایع مرتبه مکاتیب  
 حضرت مجد و الف ثانی و حضرت ایشان را رَضِیَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمَا در نظر داشته  
 این لای منشوره را منتظم سازد و مراتب ملوک و تسلیک خاصه حضرت را مرتب و  
 سبک تحریر کند و نشر فالدَّيْنُ دُزْدَا حُسْنًا وَهُوَ مُنْتَظَمٌ وَلَيْسَ يَقْصُرُ قَدْرًا  
 غَيْرَ مُنْتَظَمٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي صِلَةً بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ مُقْتَسِلًا لِأَنْوَارِ النَّبِيِّينَ  
 فَشَرَعْتُ فِيهِ بِحَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فِي الْحَادِي وَالْعِشْرِينَ مِنْ شَوَّالِ سَنَةِ الْفِ وَ  
 ثَمَانِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ الْمُبَارَكَةِ النَّبَوِيَّةِ عَلَىٰ صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ وَ  
 أَعْمَمْتُ تَرْبِيعَهُ فِي تَاسِعِ ذِي الْقَعْدَةِ مِنَ الْعَامِ الْمَذْكُورِ لِتَعَامُمِهِ وَفَوْقِ التَّعْطِيلِ  
 فِي الْبَيِّنِ آيَاتًا وَفِيهِ إِزَارَاتُهُمْ بَعْضُ خُصَالِصِ دُرِّ خَاتَمِ ذِكْرِ يَاقُوتَةِ فَجَاءَ بِحَمْدِ اللَّهِ  
 تَعَالَى بِحَيْثُ يَرُوقُ الْعُقَدَاءُ وَاسْتَبَقَ بِهِ أَذْهَانُ الْأَذْكِيَاءِ وَبَاحْجُو وَأَكْنَهَ بَعْضُ بَارِئَاتِ

ش

الف

ش

مرتبه بعد مرتبه

در خاطر

عنه يعني العروة الوثقى في خواصهم معصومين من سر ۱۲۰

۱۲۰ كذا قال الله تعالى وبعثنا رسولاً من بينكم بعدنا محمد بن ۱۲۰ كذا قال في تصانيف حضرت امام رباني في نزهة الف ثاني است ۱۲۰ قوله  
 دفتر مستعجل شش دفتر ته خدیه وسته معصوم ۱۲۰ قوله فار از این حق حسن و در این زیاده گردد در حالیکه برشته کشیده شود و هم گذشت  
 که نگردد در حالیکه برشته نشکند باشد ۱۲۰ هم فاعل است از انتظام که گفته است شدن و در سبک کشیده شدن است ۱۲۰ فوزیرین  
 یعنی آفتاب و ماهتاب مراد بود و حضرت از قدس سره با ۱۲۰ مدحی در مدح الله تعالی



بیتہ

بیتہ

بیتہ

بیتہ

بجہ بودند کہ حامل مکاتیب گرامی با در عبارت خود اندراج نموده بطریق مؤجز  
 مرتب ساخته آید این فقیر التزم کرده که عبارات اصل بعینہا تکرار نماید مگر  
 در بعضی مواضع کہ بہت بعضی حکم بہ تفسیر پیر آورده و آن ہم بعد از دریافت اجازت  
 از روح پرستوخ حضرت مجید و الف ثانی و مشاہدہ رضائے آن حضرت دین معانی  
 و ہر نکته را بہ تفحص و تصحیح از موانع متفرقہ التماس نمود و در ہر مقام بذکر ضروریات  
 سبیل انجاء پیمود و مع ذلک این رسالہ شکیلست بر فوائد عظیمہ و نکات فخریہ و تحقیقات  
 غریبہ و تدقیقات عجیبہ و ترتیب لائق و ترکیب فائق و در آغاز ہر مرتبہ بجائے باب  
 لفظ ہدایت آورده و بواسطہ ذکر بعضی لوازم و تعلقات آن مرتبہ لفظ فائدہ بجائے  
 فصل اختیار نموده بر ہیئت ہدایت یک خانہ و یک مسئلہ اختتام مرتب کرده و ازین  
 جہت این رسالہ را بہ کنز الہدایات فی کشف الہدایات و الہدایات سنی ختم  
 و در آئینہ تالیف بار ما خوشوقتی حضرت مجید و الف ثانی و حضرت ایشان رخصی  
 اللہ تعالی عنہما و در باب این تالیف پرتوانداختہ و اتجاو خاص بجناب آنحضرت و  
 نسبت خاصہ در خود یافتہ و توفیق و امداد از آنجناب معلوم ساختہ و بعد از اتمام زیارت  
 حضرت مجید و الف ثانی رخصی اللہ تعالی عنہ در منام مشرف گردیدہ و ازین جہت  
 امید قبول و عنایت بہم رسید و بمقتضای این قبول و عنایت را قبول حضرت  
 محمد و مژدہ از شاو و سادہ صاحب کاشغر الہدیہ قاسم اکثود السنیہ مرکز دارہ  
 افانست و ہدایت بحر موج عقل و دایت للمؤلف سہ سراپا ظاہر شش روح ست

سالہ یعنی برجیدہ فادہ نمود ۱۲۰۰ و در مسکن اول و سکون دوم بقیہ تہریر جزئی چنانکہ بجز از نام ختم میکنند پس از اتمام رسالہ ختم او بجا  
 کردہ شد کہ انتم مسکن اند ۱۲۰۰ و در خاتم کہ نگین و کاف فرہ کہ کلن ہم کنند ۱۲۰۰ یعنی فرزند پنج حضرت خواجه محمد مصطفی در سرہ حضرت خواجه  
 سیف الدین کہ تحصیل علوم شد و از والدہ مادر و والدہ خود سقاہہ صحیح کلمات نموده با قصائے مراتب قرب رسیدہ و مال از وفیضایا گردیدہ  
 وفات ایشان در سنہ ہزار و نود و پنج ست ۱۲۰۰ و نہ نام در وقت اخراج دین کردہ است گذشتہ اند و دین نہ آفتاب بہر حال مکرر طوالت



بدرستی و صحت

تاریخ

در بیان

جان است + پیرس از باطنش کان بے نشان است زبان در شرح و وصف او  
 بود لال + قلم در ذکر مدحش بے زبان است + عنایاتے که دارد در حق من + سر هر مو  
 من و شکر آن است + لَا ذَالَ كَاسَمِهِ الْمُبَارَكُ سَبِّحًا عَلَى أَعْدَاءِ الدِّينِ وَيَرْحَمُ اللَّهُ  
 عَبْدًا قَالَ آمِينَ + میداند و بزبان آرزو بیان کریمه ذَلِكْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ  
 میخواند مصرعه با کریمان کار بادشوارست + وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ خَتَمَ بِهِ  
 الرِّسَالَةَ وَفِي كُلِّ أَمْرٍ إِلَيْهِ الْحَوَالَةُ وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَعَلَى اللَّهِ وَآلِهِ  
 بِهِمْ أَجْمَعِينَ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَعَلَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤِمِّنَاتِ الْمُسْلِمِينَ  
 وَالْمُسْلِمَاتِ آمِينَ

## هدایت اول

در آنچه دانستین آن فرستاده شد را ناگزیر است فائده (۱) فی المبدأ والمعاد  
 چون طالب بے پیش شیخ بیاید باید که شیخ او را اول استخاره فرماید از سه استخاره تا  
 هفت استخاره تکرار نماید بعد از استخاره اگر تذبذب بے در طالب پیدا نشد شروع  
 در کار او نماید فائده (۲) اقبال قلب شیخ کامل عمل نیز قائم مقام استخاره است  
 و انضمام او با استخاره نور علی نور فائده (۳) فی المبدأ والمعاد اول و طریق  
 توبه تعلیم دهد و در حصول توبه بقدر اجمال اکتفا نماید و تفصیل آنرا بر و آیام و آله نماید  
 که برسم درین آوان قیام اند و تکلیف تفصیل مدتی طلبد و فقیر و در طلب او رود  
 بعد از آن طریق مناسب تعداد و ذکر مطابق حال طالب تلقین نماید و توجبه بکار او دارد

یعنی بصادق این قبول نمودم زاده را میدانم + یعنی پیدا دادم در وقت نماز نفل نماز + ما توبه ای استخرا که بخون  
 و سب بار نکند و بوقت ضرورت صرف نماز + توبه هر کانی است چنانچه عمل بعضی مشایخ بوده است + یعنی اگر توبه نسبت آن  
 شیخ در آن طالب پیدا شد بلکه اطمینان حصول پیوست پس آن شیخ شروع در کار آن طالب نماید + زیرا که رسیدن بمقامات ولایت  
 بدون حصول مقامات عشر و مشهوره کاردان توبه است و آخر شان رضا تصور نیست + المعصی + سَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى

وآداب و شرائط را با بیان سازد و در متابعت کتاب سنت ترغیب نماید  
و وصول مطلوبی متابعت محال داناند و اعلام نماید که کثوف و قتل را که سر  
موسى مخالفت بکتاب سنت داشته باشد اعتبار نکند <sup>حدیث</sup> فائز (۴) <sup>مکاتیب</sup>  
شیخی و امامی قدسنا الله تعالی و تیسره الساجی باید دانست که حضرت مجدد و الف  
ثانی رضی الله تعالی عنه هر چند در بعضی رسائل خود نوشته اند که شیخ مرید را  
طریق ذکر مناسب حال و مستعد او تلقین نماید لیکن طریق آنحضرت بالآخر تقدیم  
تعلیم اسم ذات بود جمیع طلب را الا ماشاء الله و وجهش آن تواند بود که آنچه  
سابق نوشته اند در او ائیل حال آنحضرت در وقت که سیر آنحضرت در اقطار ولایت  
بوده باشند که ولایت مرئوس بود <sup>و است</sup> و سلوک در تسلیم آن عایت حال مرید و  
و تعلیم ذکر طریق که مناسب استعداد او باشند برای تسهیل سلوک بر او لایست نیست مثلاً اگر  
استعداد او مناسب جذب باشد طریق مناسب جذب تعلیم توان کرد تا اخیال در سلوک  
او راه نیابد و هرگاه آنحضرت رضی الله تعالی عنه از اقطار ولایت کمالات نبوت  
بوراشت عروج فرموده از دایره جذب و سلوک برآمد که کمالات نبوت

طریق

بقیه جماعت مبدا و معاد را تماماً لفافه نقل کرده بشود و تبیین عقاید مختلفه را که اهل سنت جماعت نصیحت نماید و تبیین  
احکام فقهیه ضروری و دلی موجب آن علم نیکه فرمایند که طریق این راه به این دو حال اعتقادی و عملی میرسد و تأکید نماید که در حق محترم  
و شنبه احتیاطاً باید مرعی دارد و هر چه باید بخورد و از هر چه باید تناول نماید تا فوائده شریعت فزایدین باب درست نموده است  
بر آنکه حضرت امام ربانی مکتوب صد و هفتاد و یکم از اهل بیفرایند نیک تأکید نماید که شنبه را بی مرید و توفیق در سماع و نبوی او پیدا  
نشود که با نرسد مرید دست و باعث خرابی میرسد و اینجا به مرید ناصحه طلبند الا الله الدین الخالص مشک را در آنحضرت به هیچ  
وجه گنجایش نیست و حضرت امام شریانی فرموده اند ان فی شیخ اذا علم من موبله انصار بری ان جمیع حافی بداء انما وصل نیه سیر که  
استاده و اندوه و عیال را تماماً پاک کردن من مان ذلك الاستاذ فلا حرج علی الشیخ جنبی فی الاکل من طعام ذلك المریض <sup>ع</sup> و  
از مکتوب هشتاد و هشتیم عیله تالی که بنام پدر درین مورد یافته کیفیت توج بطلب و توج از برای دفع امراض <sup>ع</sup> و باید دانست  
که حضرت مجدد و الف ثانی اگر باید دانست که اصل این جماعت در مکتوب موصوفه علی است شاید که مصنف کثر الہدایات ترغیب نموده و از  
باشد چنانچه در بعضی نسخ کثر الہدایات موجود است و تسهیل لطلب اینها بر همین اکتفا رفته و الله اعلم و علمه اتم <sup>ع</sup> و جذب  
و سلوک هر دو در کمال اندر ولایت را که ولایت بدون این هر دو هرگز محقق نمیشود <sup>ع</sup> یعنی ولایت عالی مرید به شیخ لازم است  
<sup>مصححی</sup> و تسهیل الله تعالی

عالم فاضل و عالم فاضل

مُروط باینها نیست و ترقی سالک درین موطن بجز صحبت شیخ و محبت و رعیت  
 آداب اوست با اقبال شریعت علیه و سنت سنیّه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام  
 و الخیرة و تعلیم ذکر درین هنگام از برکت تسکین طالب است و اگر چه فی نفسه مفید  
 لیکن مدار وصول نیست **فائدہ (۵)** من مکاتیب المحبوب الصمدانی حضرت محمد  
 الای الی الثانی رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ بِدَائِمِ طَرِيقِهِ کَاقْرَبِ سَبَقِ وَاَوْفَى وَاَوْثَرِ  
 وَاَسْلَمِ وَاَحْكَمِ وَاَصْدَقِ وَاَوَّلِ وَاَعْلٰی وَاَجَلِ وَاَرْفَعِ وَاَكْمَلِ وَاَجَلِ طَرِيقِهِ عَلَیْهِ تَقَرُّبُ  
 است قَدَسَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَرْوَاحَ اَهْلَالِهَا وَاَسْرَادَ مَوَالِیْهَا اِنَّ هِمَّ بزرگی این طریق و  
 عُلُوّ شان این بزرگواران بواسطه التزام متابعت سنت سنیّه است علی صاحبها  
 الصّٰوۃ وَاَلَسْلَام وَاَلْخَیْرَةُ وَاَجْتَنَابُ اَزْ بَدْعَتِ نَامَرْضِیَةِ اِیْشَانِیْ که در رنگ اصحاب  
 کرام عَلَیْهِمُ الرِّضْوَانُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمَنَانِ نهایت کار در بدایت شان مندرج گشته و حضور  
 و آگاهی ایشان دوام پیدا کرده و بعد از وصول بدرجہ کمال فوق آگاهی مانده دیگران  
 شده **فائدہ (۶)** من مکاتیب المحبوب الصمدانی حضرت محمد الای الی الثانی رَضِیَ اللّٰهُ  
 تَعَالٰی عَنْهُ پُر شده بودند که بعضی از رجال و نسا <sup>مردان</sup> می آیند و طریقه را التماس مینمایند و از  
 اکل و لبس و شرب که بر لواحق ملکی و پیر میزنند و میگویند که ما بحیله شرعی آمده است  
 میسازیم امر بفتح طریقه در حق آنهاست یا نه طریقه را با ایشان بگویند و ترغیب  
 باجتناب محرم نمایند شاید برکت طریقه ازان اشتباه برآیند **فائدہ (۷)** من مکاتیب  
 المحبوب الصمدانی حضرت محمد الای الی الثانی رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ نوشته بودند که بعضی

طریقه

نوشته بودند  
 طلب  
 ازاله طلم

۱۵ که فوق اینهاست ۱۲ که مدار وصول صحبت است و فانی شدن در شیخ که با صحبت دارد که کان الصدور را اول از الصلوة و التلاوة  
 بجز و الصبح که فانی شدن است ۱۲ یعنی کتب و تصدیق و نمود از جمله اول که بنام ما محمد ششم صدور یافته ۱۲ یعنی کتب و تصدیق و نمود از جمله اول که بنام ما محمد ششم صدور یافته ۱۲  
 و قسم از جمله ثانی که بنام ما حسن یک صدور یافته ۱۲ یعنی کتب و تصدیق و نمود و پنجاه و ششم از جمله اول که بیان شیخ مدیحه الدین صدور یافته ۱۲

عورت طلب مشغولی مینماید اگر محارم اند چه مانع است و الا در پرده نشینند و طریقه  
را اخذ نمایند **فان** (۸) من مکاتیب شیخی و اما حی قد سئنا الله تعالی بيسيرة  
التشاهی مستر شدن را بوظائف طاعات و اذکار سرگرم دارند و باتیان خدمات و  
رعایت آداب ترغیب کنند و مطلق نگذارند امید که از نسبت خاص بزرگان بهره یابند  
مقصود حصول نسبت است علم بان امر دیگرست اگر بدهند فیما و نعم و الا غم نیست  
نسبت چون بتانی و تعب حاصل شود قدر و عزت دارد و آنچه بهولت و زودوی بدست  
آید چندان قدر و عزت ندارد و اگر کسی استعجال نماید بوالهوس است طالب نیست قارا  
صحبت نه مرموم در طلب دنیا و دنیه چه بر چه است که نمی کشند طلب حق جل و علا  
حق بان است بزرگان درین طلب یا ضتها کشیدند و عمر ما گذرانیده بیت  
اَوْ حَذَى ثَمَّتْ سَالِ خَتِي دِيدَ تَا شَيْ رُوْنِي بِخَتِي دِيدَ **فان** (۹) من مکاتیب  
الحبيب الصمد ابي محمد دالاف الثاني رضي الله تعالى عنه باید دانست که بطور اتم

از در طاعات

بیت

نوعی بیک

تا

یعنی طلب اخذ طریقه و چه ۱۲ معنی آن زنان اگر از محارم شما اند که نکاح فیما بین روانیست از تعین طریقه با نشانان به حجاب  
در شریعت هیچ منع نیست و اگر از محارم شما نیستند بلکه از جانب که طوالت با نهار و انبوه و نکاح فیما بین جایز باشد پس انجین عورت  
در پرده نشینند و طریقه اخذ نمایند ۱۳ معنی مکتوب صد دوست و دوم از جلد اول که بنام مولانا محمد صدیق پشوری مرور یافته  
چه شنیده باشند که چنین بگوید بعد از رسیدن است جل و علا ۱۴ از خدا جویم توفیق آید به ادب محرم و انداز لطف رب  
در عدم رعایت آداب یا به ضرر غالب است و آداب ضروری این راه در مکتوب و صد و نود و دوم از جلد اول مکتوبات حضرت مجدد  
رحمة الله علیه مرقوم است آنجا که فرموده اند در این باب باید کرد که دل خود را از جمیع جهات گرانده متوجه بر خود سازد و با خود  
بیر لای اذن و بخواه اذن و از کار بیرون داند و در حضور او نیزه و التفات ننماید و بکلیت خود متوجه او نشیند حتی که بکسر هم مشغول  
نشود و اگر او امر کند و غیر از نماز من دست در حضور او انداخته ۱۵ قاری قری که در طریقه را بعضی طلاب را دست میدهد در یک  
آفت کسی را چشم بر بندند و یکایک بمنزل ساند در راه چندین سال بطریقه العین قطع نمایند ۱۶ معنی مکتوب صد و چهل و پنجم از جلد  
اول که بملا عبد الرحمن مفتی صد و یازدهمین فائده عبارت متعبره مکتوب شریف نورشتر میشود و عجب باشد از طایفه  
این طریقه علایم که با آنکه ابتداء نسبت با عالم است بر عت متاخر نشوند و التوا و حلاوت که مقدم بر عفت است بزودی پیدا کنند و اگر  
آن است که عالم در ایشان نسبت با عالم خلق ضعیف افتاده است و همین ضعف سبب است تا اثر شده و این بطور تا اثر زمانه متعین است  
که عالم در ایشان بر عالم خلق قوت پیدا کند و این معکوس گردد علاج این ضعف مناسبین طریقه عت صرف تمام است صرف تمام را  
و علاجه که مناسب طریق دیگران است تقدیم تزکیه نفس است و ریاضات و مجاہدات شاد که باقی شریعت را به شوخی و با جهل  
المعولة والسلام و التمسیر مولانا ابوالسعد احمد خان سلمه الرحمن - **المصحح** **الشمس** **قواسم** ۱۷ یعنی دینی و دنیوی  
و اثر قبول کردن از طالب علامت نقصان است و تمام طالب نیست ۱۲ ۱۸ صحیح سلمه الرحمن



عن ابی یوسف ناظر ۱۲

علامت نقصان استعداد است گر چه باشد تا مگر الاستعداد که باین بلا مبتلا گردند  
 فائز (۱۰) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَإِمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ بِسِيرَةِ السَّامِعِ  
 شکایت از ابو الهوی و عدم استقامت طالبان نموده بودند و اظهار افسردگی از تقصیر  
 آنها کرده و مجدداً اکثر طالبان این زمان همین حال دارند طالب صادق کم است لیکن بعد  
 از استخاره خود و بعد از استخاره و بعد از حصول الشیخ طریق را باید گفت بعد از آن  
 اگر چه استقامتی و برشتگی در کسی ظاهر نشود گوشه باشد ضرر اوست فائز (۱۱)  
 مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَإِمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ بِسِيرَةِ السَّامِعِ پیر را باید که خود را در نظر  
 مریدان بمحل وارد و دروازه احتیاط بآنها مفتوح سازد تا معایب او در دل ایشان  
 نشیند و جاگیرد و باعث عقیدت و ادب گردد و موجب ترقیات شود فائز (۱۲)  
 مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَإِمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ بِسِيرَةِ السَّامِعِ نوشته بودند که حکم  
 هنگامه طلبه را یک قسم سرگرم میداشت و هیچ احدی بے تاثیر نمیدانست که  
 اکثر نشان در اول توجه متاثر میشوند حَمدُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى ذَلِكَ شکر این نعمت  
 عظیمی بجا آرند و از عجب و پندار ترسان باشند و محترف بقصور بودند و از توهمات بطلبه  
 و تفقه احوال آنها بسائل نگذارند که از اعظم عبادات است و بعد از فراغ ازین امر و ادا  
 حق آن بقدر طاقت بطاعات دیگر مثل رُحس واذکار سپردن و از ندان آحب عباد الله  
 اِلَى اللَّهِ مَنْ عَبَّ اللَّهَ اِلَى عِبَادَةِ شَيْخِهِ باشد فائز (۱۳) عجب ضعیف گوید  
 رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى که چون فقیر در سفر اول بدار الارشاد شهر نرسید شرف قد مبوسی

در برکت  
شاه عرشد

ناظر

اعظم

سرشنه

یعنی مکتوب بعد و خبر و جمیع از چند اول که مولانا محمد صدیق پشاور (ص) بعد و یافته ۱۲ یعنی مکتوب یک سیزدهم از جمله ثانی بدانکه  
 مؤلف رضا الله تعالی در اینجا حاصل مشورت را عبارت خود تغییر نموده آورده است ۱۲ مولانا ابوالسعد احمد خان ۱۲ بجل نشان و شکوه و  
 حال و آرایش خود و مولانا غیاث ۱۳ یعنی مکتوب بعد و خبر و جمیع از چند اول ۱۲ مولانا ابوالسعد احمد خان ۱۲ یعنی مکتوب یک سیزدهم  
 دوست ترین بندگان خداست که دوست گردانند و از ابوسوسه بندگان ۱۲ یعنی مولف این رساله طاهر باقری ۱۲

محمد باقر

۲۰  
عوضه شغل

نہ  
نہیں تو اندر جمع

گند

محبت فیوضا

ساعت فاعت

۱۱۱۱ در چند روزی نفی شرافت و فضل دارد ۱۱۱۲ از کتب بابت معصومیه

حضرت پیر و شیعہ خاندان امامنا دعویٰ اللہ تعالیٰ عنہ دریافت از فقیر استفسار  
فرمودند کہ تعلیم و تعلم تقیّد داری فقیر عرض نمود کہ از زمان تقیّد بتعلّم باطن تقیّد علم  
ظاہر آنقدر نمانده است باز در سفر ثانی در وقت خلوت اعادہ استفسار مذکور فرمود  
این کینہ بعض سائید کہ در هنگام استغراق مطالعہ علم ظاہر توجّه باجناب مقدّس  
نہ ماند و جمع نتواند فرمودند چنانچہ میگوید تقیّد علم ظاہر مُدُنِیّت است  
از ان زمان این فقیر را توفیق دیگر بہم رسید وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ سُبْحَانَهُ عَلٰی ذٰلِكَ قَائِدٌ (۱۴)  
مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَامَامِي قَدْ سَأَلْتُ اللّٰهَ بِسِرِّهِ السَّامِي اَنْ تَقَيِّدَ بَحَلَقَةِ صَبْحٍ وَ  
پیشین و طریقہ توجّه بیاریان بعد مغرب گرمی مجلس و تاثیر توجّهات و ظہور آثار و ترقیات  
عظیمہ بران نوشتہ بودند سُرّت بر سرّت افرو و اللّٰهُمَّ اكْثِرْ اِخْوَانَنَا فِي الدِّينِ بَايَد  
کہ دین اجلیل القدر بیش از بیش تقیّد و رزند و در تصحیح نیت بجان بکوشند و ہمواره  
مُطَبَّحِي وَ مُضَرَّجِي بُونَد فَائِد (۱۵) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَامَامِي قَدْ سَأَلْتُ اللّٰهَ بِسِرِّهِ  
السَّامِي در طریقہ مآد و وصول بدرجہ کمال مربوط برابطہ محبت است شیخ مُقَدِّمِ اطالِب  
صادق از راہ محبت کہ شیخ دارد اَخْذُ فَيُوضِعُ بَرَكَاتِ از باطن و مینماید و بسا سبب  
مَعْنَوِيَّةً سَاعَةً فَمَا بَرَكَاتُ اَوْ بَرَكَاتُ لَفْتُهُ اَنْدَفَانِي الشَّيْخِ مُقَدِّمُهُ قَنَائِي حَقِيقِي است  
ذکر تنہا بے رابطہ مسطورہ و بے فنا فی الشَّيْخِ مُوَصِّلِ نیت ذکر ہر خیز از اسباب وصول  
لیکن غالباً مشروط برابطہ محبت و فنا در شیخ است آری این رابطہ تنہا بارعایت ادب  
صحبت و توجّه و التفات شیخ بے التزام طریق ذکر مُوَصِّلِ است و در سلوک و تمسّک

۱۵ بیا که در دو نسخه رخصیه که نزد ما موجود اند لفظ <sup>مکوی</sup> بیهیغه خطاب مرقوم است و مولانا ابو سعید طریقه لفظ (میکویند) بصحرا  
نائب فرموده و متعین چنین گفته یعنی بسیار که گفته اند و الله اعلم و علمه تمام ۱۲۵ یعنی مکتوب عددی و سوم از طریقات مولانا  
ابو سعید ۱۵۵ یعنی مکتوب بقدری شتم از طریقات مولانا ابو سعید ۱۵۵ سیه سیه بر برت از ذکر حق و سیه سیه بر اشارت طریقه  
را بطریق مذکور عبارت از حفظ صورت شش بخاست بطریق که درین طریق مهر دوست یعنی طریقه رابط طالب و متدی را سودمند است از ذکر

بطریق

اختیاری کہ بطریق دیگر وابستہ است مدار کار بر وظائف <sup>جمع در ۱۳</sup> اوراد و اذکار است بنیاد  
 محکمہ بر ریاضات و اربعینات و یہ پیر طریقت باین مثابہ <sup>در ۱۴</sup> رجوع نیست و درین طریق  
 کہ طریق صحابہ کرام است علیہم الرضوان افادہ و استفادہ <sup>فائزہ در ۱۵</sup> انوکاسی است صحبت شیخ  
 متقدما بر رعایت آداب کافی است و وظائف اذکار و طاعات نیز از مہذات و معاونا  
 است صحبت خیر البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰات الزکیات و التسلیمات و الخیاتات  
 التامیات در حصول کمالات بشرط ایمان و تسلیم و انقیاد کافی بود آہنذا راہ وصول درین  
 طریق اقرب گشتہ است و در اخذ فیوض و برکات از شیخ کابل و مکمل کہول صبیان و  
 شیوخ و اخا و اموات برابر در ریاضت درین طریق عالی کہ مضمرین اندراج نہایت  
 در بدایت اتباع سنت <sup>نہ یمن ۲۲</sup> پیغمبر است و اجتناب از بدعت نامرئیتہ فائزہ (۱۶) فی  
 المبدأ و المعاد گاہ باشد کہ کاملی ناقص را اجازت تعلیم طریقت میکند و در ضمن اجتماع  
 مریدان کار آن ناقص یا تمام میرسد حضرت خواجہ نقشبند رحمہ مولانا یعقوب چرخ علیہ  
 الرحمۃ را پیش از وصول بدرجہ کمال اجازت تعلیم طریقت فرمودہ بودند و گفتہ بودند کہ  
 اے یعقوب آنچه از من بتورسید است بمردم برسان و کار مولانا بعد از ان در خدمت  
 خواجہ علاء الدین عطار قدس سرہ اسرار انجام یافت کہ ہذا خدمت مولانا عبد الرحمن جامی در  
 نفحات مولانا یا اول از مریدان خواجہ علاء الدین عطار سے شمرد و تانیہ خواجہ نقشبند  
 نسبت میکند باید دانست کہ نقص ہر چند منافی اجازت است اما چون کابل و مکمل  
 ناقص نائب خود میسازد و دست او را دست خود میداند ضرر نقص تعدی <sup>تجاوز</sup> نمی نماید

در ۱۵

۱۵ یعنی چہا کہ شنیدن و منہاجہ در مشن ۱۲ سلمہ جانکہ مؤلف رحمہ اللہ تعالیٰ دینیانی الجمال التقاط نمودہ است ۱۲ مولانا ابوسعید  
 سلمہ خواجہ اخا را قدس سرہ فرمودہ است اگر پرسند کہ متقدرویشان غلواذ حضرت خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم  
 چیست بگو اعتقاد اہل سنت و جماعت و دوام عبودیت کہ بے ادائے عبادت متصور نیست ۱۲ المصحح سلمہ اللہ

وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ أَعْلَمُ بِمَقَاتِلِ الْأُمُورِ كُلِّهَا قَائِمٌ (۱۷) مِنْ مَكَائِبِ الْمَحْبُوبِ  
 الصِّدِّيقِ مُحَمَّدٍ الْكَافِي الذَّائِقِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَطَرِيقِ مَاطَرِيقِ دَعْوَتِ اِسْمَائِیتِ  
 اکابر این طریقه استهلاک در مقام این اسما اختیار نموده اند از نسبت این بزرگواران اگر  
 اندک بدست افتد اندک نیست زیرا که نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است  
 قَائِمٌ (۱۸) عَجَبٌ ضعیف گوید عَفِی عَنْهُ از حضرت پیر و سنگم منقول است که درین  
 طَرِيقِ ختم خواجها که بزرگواران کَدَّسَ اللَّهُ أَسْرَادَهُمْ در باب حصول مُرَادَاتِ کار و دعوتِ  
 انسا میکند که در طرق دیگر است قَائِمٌ (۱۹) فِی الْمُبْدَأِ وَالْمَعَادِ باید دانست که حقیقاً  
 مُرید با فضیلت پیر و کمیت و از ثمرات محبت و از تلُحُّ مناسبت که سبب افاده  
 و استفاده است اما باید که پیر را بر جماعت که فضل آنها در شرع تشریف مقرر شده است  
 فضل ندیده که موجب افراط است در محبت و آن مذموم است شیعه را خرابی از افراط  
 محبت اهل بیت آمده و نصاری از افراط محبت حضرت عیسی علیه رَا عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلِیْهِ السَّلَامُ  
 و السَّلَام ابن الله خوانند و در خسارت ابدی مانده اند لیکن اگر بر اسوای آنها فضل دهد  
 مجوز است بلکه در طریقت واجب و این فضل دادن با اختیار مُرید است بلکه اگر مُرید نیست  
 بے اختیار در فک این عقاود پیدا میگرد و بوسیله آن کمالات پیر را اکتساب میفرماید  
 و اگر این فضل دادن او با اختیار باشد و به تکلف پیدا کند مجوز نباشد و نتیجه نه بخشد

طریقه

آنها  
بدر

با اختیار

۱۷ یعنی محبوب و مورد دوم از جلال و عظمت است ۱۸ اولاً ابو سعید ۳۳ ترتیب ختم خواجگان این است بهر نیته و مقصد که خواننده باید بدست بردم ششمه سوره  
 فاتحه یکبار بخواند بعد از آن سوره فاتحه با بسم الله تعالی بار بعد از آن در و صد بار بعد از آن التماس با بسم الله تعالی بار بعد از آن سوره  
 اخلاص با بسم الله تعالی بار یک بار بعد از آن سوره فاتحه با بسم الله تعالی بار بعد از آن سوره فاتحه خوانده ثواب این ختم بار و ده حضرت  
 بزرگواران که این ختم ایشان منسوب با بزرگوارانند زیرا که در تعین اسمی این اکابر اختلاف است بعد از آن از جناب خدا عز و جل حصول  
 مطالب توسل این بزرگواران باید خواست و تا سر انجام مقصد مداومت باید نمود و میسر کل عیسریک کس تمنا بخواند یا زیاده هر قدر که باشد  
 بر سبیل تقسیم امارات و عز و جلی است که الله در محب الوتره و الله ان مرقه لعین ۱۲ مولانا ابو سعید از مقامات نظریه نقل فرموده  
 اند ۳۳ یعنی از حد و گذشته ۳۴ المصحح سَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ أَقَامَتِ الدَّارِینِ



# ہدایت دوم

متضمن بر شش فائدہ ۱۲

در بیان ذکر قلبی اسم ذات فائز (۱) اِنَّ مَكَايِيْبَ شَيْخِي وَ اَمَارِجِي قَدْ سَنَّ اَللّٰهُ بِسِرِّ السَّامِعِ

استماع فرماید که شغل باطنی در طریقہٴ اقسام است قسم اول ذکر اسم ذات است و طریق این ذکر آنست که طالب باید کہ زبان خود را بکام چپ پانزد و جمیع سمت متوجہ قلب صنوبری کہ در پہلوئے چپ واقع است گرد و این قلب صنوبری آشیانہٴ قلب حقیقی است کہ از عالم اُمرست و آنرا حقیقت جامعہ نیز گویند و لفظ مبارک **اَللّٰہ** را در دل بطریق خطره بگذرانند و بزبان دل این لفظ خطیر بگوید بے آنکہ صورت دل را تصور کند و نفس باند نکند و در ذکر گفتن هیچگونہ آزار دخل نہد نفس بطور خود آمدہ باشد و از لفظ مبارک **اَللّٰہ** ذات یحییٰ خواہد و هیچ صفت بآن ملاحظہ نہماید تا از دروہ ذات بخصیض صفات فرود نیاید و از تنزیہ بہ تشبیہ نگراید باید دانست کہ همچنانکہ قلب تعلق بجانب دست چپ دارد چنانکہ بالا گذشت روح بدست راست تعلق دارد و آن نیز محل ذکر است و میان سینہ کہ مقام ہتر و خفی و اخفی است آن نیز محل ذکر است و جات نفس و حواس باطنہ و باغست آنہم مقام ذکر است و چون ذکر غالب آید تمام بدن را در میگردد و ہر جزو بدن در رنگ دل ذکر میگردد و آنرا سلطان اند کہ میگویند طالب باید چندان مداومت بذكر نماید کہ ذکر و حضور ملکہ دل شود و صفت لازمہٴ آن گرد و چنانچہ سمع صفت سامعہ بصر صفت باصرہ چنانچہ اگر بہ تکلف ذکر و حضور را از دل دور کنند دور نشود فائدہ (۲)

۱۵ یعنی کتب صد و سیزدهم و نیز کتب صد و چارہم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابوالسہ ۱۵ قول بحکم بہت گفته اند کہ جمع بہت آن باشد کہ او را بحر خدا تعالی در دل جزیرہ بود یعنی دل را از جزیرہ غالی کند بحر حق ۱۳ ۱۵ صنوبر بارانہ سرد را نیز گویند و همان درخت ناز را نیز خوانند کہ قدشاہان را بآن تشبیہ دہند ۱۴ یعنی از بلندی ذات بہت پستی صفات نزول نماید و از تنزیہ صرف بہ تشبیہ نگراید ۱۵ یعنی چنانچہ شنیدن صفت لازمہٴ قوت مشنوائی است از ان متفک نیست و ان مشد و یجبین دیدن صفت لازمہٴ قوت مبنائی است از ان افکاک نمی پذیرد ۱۶ ملحق بہ سلمہ اللہ تعالی

در طریقہ

نظر و فکر

چنانچہ

میباشد

ب

این کتاب از  
نویسنده  
بوده اند

در کتب  
الکرام

۱۰۳۰  
در کتاب

۱۰۳۱  
در کتاب

مِنْ مَّكَاتِيبِ شَيْخِي وَآمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ بَيْتَهُ السَّامِي نُوْشْتَهُ بُوْدَنْدَك سُلْطَانِ  
 الذَّكَرِ تَحَالِ اَزْ كُتُبِ مِدَه وَشَنیدَنْشْتَه مَحْد وَا سُلْطَانِ الذَّكَرِ دَرْ طَرِيقَه مَازِبَانِ زِد و مَشْهُور و  
 شَائِعِ سِت وَا زِ بَرِ اِنْ خُوْشَنیدَه آمَدَه اَیْمِ مَحْمُودِ مَانِیْسْتِ هَرْ چِه سِت اَزِ بَرِ رُگَانِ سِت  
 خَدِیْمِ شَیْخِ عَبدِ القَدُوسِ گَنگُوْیِ کِه اَزْ اَکابرِ مَشَائِخِ مِیْنْد بُوْدَنْد قَرِیْبِ بَرِ بَازِ اِنْ حَضَرِ  
 خَواجِه اَخْرَارِ قُدُسِ سِرِّهْمَا دَرْ اَخِرِ عُمُرِ اسْتِغْرَاقِ وِیْخُوْدِی بَرِ اِیْشَانِ غَالِبِ شَد دَرْ اَوْقَاتِ  
 نَازِ مَآ وَا زِ بَلَنْدِ بیدارِ مِیَا خَندِ سِرِّ اِنْ اَزِ اِیْشَانِ پَرِ سِیْنْد فَرَمُوْدَنْد کِه دَلِ بَازِ کَرِ بَیَا  
 کُوْفَمِ سُلْطَانِ ذِکْرِ هَرْ زَمَانِ غَالِبِ مِیْد وَا زِ مَنِ مِیْرِ بَایْدِ فَائِضِ (۳) مِنْ  
 مَّكَاتِيبِ شَيْخِي وَآمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بَيْتَهُ السَّامِي اَكْرَازِ ذِکْرِ قَلْبِی حَرِکَتِ وَجَنِشِ  
 دَلِ خَواستَه اَیْدِ پَسِ دَوَامِ اَنْ سَبِّحِ دَرْ کَارِ نِیْسْتِ دَرْ حَالِثِ فَنَآوَنْدَه دَرْ حَالِثِ غَیْرِ فَنَآوَنْدَه  
 دَوَامِ بَیْرِدِ وَا نَگَزِیْرِ سِت تَوَجُّه و حَضُورِ تَبَلِی سِت حَرِکَتِ بَاشَدِ یَانَه فَائِضِ (۴) مِنْ  
 مَّكَاتِيبِ شَيْخِي وَآمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بَيْتَهُ السَّامِي حَضَرِ شَيْخِ الشَّيْخِ دَحْمَه  
 اللَّهِ عَلَیْهِ دَرْ عَوَارِيفِ بَعْدِ اَزْ ذِکْرِ خَوَارِقِ و کَرَامَاتِ مِیْنُوْسِیدِ کِه مَرْتَبَه اِیْنِ هَمِه خَوَارِقِ و کَرَامَاتِ  
 فَرَوَرِ سِت اَزِ مَرْتَبَه تَحُوْهَرِ قَلْبِ بَذَرِ و وُجُوْدِ ذِکْرِ ذَاتِ فَائِضِ (۵) مِنْ مَّكَاتِيبِ شَيْخِي  
 وَآمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ بَيْتَهُ السَّامِي اَيْنِ رَاهِ کِه مَادِ صَدْرِ قَطْعِ اَنِیْمِ کَلِمَتِ گَامِ سِت دَوَا زِ

یعنی کتب و مصدوی که از جلالت کلام مرزا الطیف بخاری است تا خاک فرمودند که نوشته بودند که در سه از حقائق و معارف ایشان  
 یک داشت سخن از سلطان الذکر که نوشته بر سر اهل مجلس سوال کرد که تا حال باین اسم ذکر می سمع شده بود که ما باین بنظر بنظر نیامده ایم باین  
 و دیار رسایی است یا حالا ایشان است مخدوم ۱۲۰۰ قریباً اسم مفصول است از اختراع بلکه که بکنه پیداکون چیز را که پیشتر از و  
 مثل او پیدا شده باشد مخم یعنی لقب عالم حضرت شیخ عبدالقدوس بن اسماعیل چشتی و قادری مرید شیخ محمد بن شیخ طرب و شیخ احمد  
 عبدالغنی بظاهر است محبت از شیخ عمر گرفته که معتقد و عاشق شیخ احمد عبدالغنی است و رودلوی او را کتاب است سنی بر او را لیون مرتب شده  
 فن در فن اول مناقب شیخ احمد عبدالغنی نوشته و وفات او در سنه خمس و اربعین و شصت است ۱۲۰۰ ولادت حضرت خواجه احمد قدس سره  
 در سنه شصت و شش است و وفات شان بهشت صد و نود و پنج است ۱۲۰۰ از رشحات یعنی از کتب سنی و مخم از جلداول ۱۲۰۰ ابو سعید  
 ۱۲۰۰ بدانکه ذکر مقصود اولی است مطلوب از ان خانی الذکر است و چون خانی الذکر که از مقاصد است حاصل شده که ذکر نباشد ۱۲۰۰  
 یعنی از کتب بنام از جلداول ۱۲۰۰ مولانا ابوالسعد احمد خان ۱۲۰۰ یعنی از کتب بهشت و چهارم از جلداول ۱۲۰۰ مولانا  
 ابوالسعد احمد خان سلسله الرطون المحضی مسجله امیر تعالی



و طریقت آنست که زبان را با کلمه چنانچه نفس را زیر ثبات نفس کند و کلمه لا را از ثبات  
بکشد و بفرق سر رساند و الله را از فرق سر بکشد و است آرد و لا الله را از کتف  
است بر فل منور بر می که در پہلو کس چپ واقع است بیاورد و نفس این مجموعه بصوت لا  
معکوس میشود و این کلمات را از محل به محل دیگر بردن باید که تخیال باشد و حرکت اعضا  
و نفس را هم حرکت ندهد و نفس زیر ثبات بند باشد و نفس تیار می کند این کلمه را بگوید  
لیکن در نفس طاق گوید حضرت نگوید لهذا این ذکر را وقوف عدوی گویند یعنی از عدد  
واقف بیاید بود و چون نفس تنگی کند بگذارد و بعد از آن معنی این کلمه را چنان تصور کند که  
نیست هیچ مقصود بجز ذات پاک بعد از آن باز نفس کند و بر نفس سابق ذکر مذکور گوید  
ثُمَّ كَذَّأْتُ ثُمَّ كَذَّأْتُ كَذَّأْتُ اَیْنَ ذکر را اول حضرت خضر علیہ السلام حضرت خواجہ  
عبد الخالق غجدانی دَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ که سر سلسله حضرت خواجگان است قَدْ سَنَّا اللهُ  
تَعَالٰی بِاسْمِ اَرْحَمِ تَعْلِیْمِ کرده اند حضرت خضر علی نبیینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام حضرت  
خواجہ فرمودند که در حوض آب غوطه بزنید و در آب این ذکر تعلیم کرد تا آنکه غوطه در آب زدن  
بر آن باشد که نفس برقرار ماند فامده (۲) مِنْ مَّكَاتِیْبِ شَیْخِي وَاَمَّا حِي قَدْ سَنَّا  
اللهُ تَعَالٰی بِسْمِ الرَّسَّالِیِّ جَمِیْعِ است در پی قطع علائق قلب شسته باید و این کلمه طیب است  
باطن را ساعه فضاة ازین علائق پاک سازد الی آن یَبْلُغُ الْكِتَابِ اَجَلَهُ  
تا بجای رود لا نزد بی راه و نرسی و سرای لا الله - فامده (۳) مِنْ مَّكَاتِیْبِ



الْمُحِبُّونَ الْقَمَدَانِيَّ مُحَمَّدًا الْأَلْفَ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ حَاصِلُ سُؤَالِ شِسْتَمُ  
 آنکه چون از ابتدا توجّه طلبان این طریق با حدیث صرف است باید که بنفی و اثبات  
 توجّه جمع نشود زیرا که در وقت نفی توجّه بغیر است جواب آنکه چون توجّه بغیر از برای  
 تقویت و تربیت توجّه احادیث است و مقصود از نفی غیر حصول دوام آن توجّه  
 است بے مزاحمت انخار پس توجّه بنفی غیر منافی توجّه احادیث نباشد و منافی توجّه  
 احادیث توجّه بغیر است نه توجّه بنفی غیر ششانی که اینها حاصل سؤال میفهم آنکه باید که هر  
 ذکر که مبتدی این طریق بکام و زبان میگوید قلب نیز همان میگوید آما در نفی و اثبات  
 قلب تمام را میگوید یا نه اگر تمام را میگوید پس صرف کردن لا بفوق و الا را بهین  
 چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را بگوید چه نقصان دارد که لا را بفوق برد و الله را بهین  
 صرف کند و الا الله را بجانب خود کشد با آنکه نفی و اثبات درین طریق تحصیل میکند از بکام و زبان  
 کاره ندارد تا مواعظ قلب شرط قبول نمایند این دو سوال شمار قبیل تشکیکات  
 فخر رازی است اگر یک متوجّه پیشند منفع میگشت قائده (۴) من مکاتیب شیخی  
 و اما می قَدْ سَأَلْنَا اللَّهَ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّاجِي سُؤَالِ سِز دَهَم جَسَسِ دَم در ذکر بدعت است  
 یا نه اگر بدعت حسنه گویند پس بطور حضرت ایشان قَدْ سَأَلْنَا اللَّهَ تَعَالَى بِسِرِّهِ دَرْ سِجِّ بَدْعِ  
 حَسَنِ نِسْتِ پس این عمل از بدعت چگونه برآید جواب ذکر فی حد ذاته حسن و مسنون است  
 اما جَسَسِ در آن بدعت و قسّم باشد که ثابت شود که این عمل در صدر راول نبود و آن منوع است  
 و نیز این طریقه جَسَسِ را حضرت خضر ب حضرت خواجّه عبد الخالق عجمدانی که سر سلسله خواجها  
 بودند تعلیم کرده اند و عمل ایشان را حکم بدعت نمیتوان کرد و در ملفوظات حضرت خواجّه

با حدیث  
آیا

قول غایب  
مشهد

اند

بجز این حالات که در کتاب  
شرح آمده است

یعنی میان توجّه بغیر و توجّه بنفی غیر فرقی است کثیر و تفاسیر است غیر قلیل ۱۱ ص ۱۱ یعنی الامام محمد نواز الدین ابرار رازی بن العلامه شهاب الدین  
 عمر مؤلف التفسیر الکامیر ۱۲ ص ۱۲ یعنی از کتب شیخ ششتم از جمله ثانی ۱۳ مولانا ابوالحسن محمد قاسمی ۱۴ ص ۱۴ چه در کتب شیخ و عدم

نموده اند

مَا قَدْ سَنَّ اللَّهُ بِسِرِّهِ السَّامِعِ مَنْقُولٌ سِتٌ كَمْ فَرَمُودَنْدَ كَمْ دَر سِلْسِلَهٗ چَشْتِیَهٗ وَ سَهْرُویَهٗ  
خَرَقَهٗ رَا مُعْضَنُ از حضرت رسالت پناه صَلَّی اللہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم اِنْسَاو می کنند  
و ذکر رَا مُعْضَنُ بَیَان نکرده اند اما دَر سِلْسِلَهٗ نَقْش بندید و کثرونیہ ذکر مُعْضَنُ از حضرت  
رسالت پناه صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم رسید است از حضرت صدیق اکبر و حضرت علی  
رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُمَا اِلٰی یَوْمِنَا هٰذَا و در وسائط فتور زرفتم ہم درین محل کی از  
حاضران سوال کرد کہ آنکہ میگویند کہ دَر سِلْسِلَهٗ عَلَیْہِ نَقْش بندید طریقه رابطہ از حضرت صدیق  
اکبر رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ و طریقه ذکر از حضرت امیر المومنین علی رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ  
رسیدہ است چون سِت فَرَمُودَنْدَ ذکر یکہ درین سلسلہ است کہ آنرا وقوف عددی خوانند  
بطریق مہود مثل حُسْبٍ و مَضْمَحْمُودٌ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللہِ بَاوَمَ از حضرت صدیق اکبر رَضِیَ اللہُ  
تَعَالٰی عَنْہُ و مُعْضَنُ رسید است و طریق صحبت نیز از ایشان رسید است چرا کہ ایشان در  
سفر و حضر بآں سرور صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم می نمود و از اہل صحبت فیض می گرفتند فَاِنَّ (۵)  
مِنْ مَّکَاتِبِ الْمَحْبُوْبِ الصِّدِّیْقِ مُحَمَّدٍ اَلَا لَیْلَ الشَّامِی رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ و تلقین ذکر  
در رنگ تسلیم الف و ب است و صبیان را فَاِنَّ (۶) مِنْ مَّکَاتِبِ شَیْخِی و رَا مَکَی  
قَدْ سَنَّ اللہُ بِسِرِّهِ السَّامِعِ ذکر مقصود اولی نیست بلکہ وسیلہ فانی المذکور است  
اصلی و انکشافات

کرند

نقش

نہ

## ہدایت چہارم

در بیان فناء تسلبی با تحقیقات لائقہ آن فائدہ (۱) مِنْ مَّکَاتِبِ شَیْخِی و رَا مَکَی  
قَدْ سَنَّ اللہُ تَعَالٰی بِسِرِّهِ السَّامِعِ مرتبہ بیوم آنست کہ نسیان ناسوا نماید و از تعلیق

۱۔ ہا کہ عنقہ روایت حدیث است لفظ عن فلان من فلان و منس حدیث را گویند کہ روایت کرده باشد بطریق مذکور ۱۳۔ قولہ  
کبر و مہود بحضرت خواجه نجم الدین کبریٰ قدس سرہ ۱۲۔ یعنی بالالہ الا اللہ یعنی از مکتوب بہشت و ششم از جلد ثانی ۱۳۔ مولانا  
ابوالسعد ۱۵۔ یعنی از مکتوب سی و ہفتم از جلد اول ۱۴۔ مولانا ابوالسعد ۱۵۔ یعنی از مکتوب چہل و ہفتم از جلد اول ۱۶۔ مولانا  
ابوالسعد ۱۵۔ یعنی از مکتوب ۱۵۔ یعنی از مکتوب چہل و ہفتم از جلد اول ۱۶۔ مولانا

بابت جہاد تسلبی از سر نو قلم

ماخذ

دہندہ

نکات

محقق

ایہا

سال

کرہ

بطریقہ

نماد

نرسد

علمی و حبیبی ماسوا کہ بعلم حصول متعلق است و اربہ و قدیم را از حادث از روی علم و  
 محبت جدا کند و حضور مع اللہ سبحانہ ملکہ دل شود بنوعیکہ اگر بتکلف یاد ماسوا نماید  
 بیادش نیاید و اگر فضا عمر حضرت نوح علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام بمصاحبت  
 قلب پندہ ہرگز غیر مخطر او نگر دو این حالت معتبر بقنائے قلب است و مربوط  
 بتامی سیرالی اللہ نتیجہ وصول است بافعال و حبیبی تعالی فائدہ (۲) من تکلیف  
 المحبوب الصمدانی مجدداً لا لای الشانی رضی اللہ تعالی عنہ ذکر مقامیکہ برسبیل  
 اجمال در بیان مے آید و گفت نزدیک است و در حصول دور و دور مثلاً گفته شد است  
 کہ پنج گانہ عالم امر را طے کردہ سیر در اصول آنها نماید تا دائرہ امکان تمام شود درین  
 عبارت سیرالی اللہ تمام ذکر یافتہ و حصول این سیر را تقدیر بدست پنجاہ ہزار سالہ راہ  
 نمودہ اند کہ میہ تعرج الملیکۃ والسرورم الیکہ فی یوم کان مقدارہ بخمسين الف  
 سنۃ رمزے ازین معنی میناید غایبہ ما فی الباب جذب و عنایت خداوندی جل  
 سلطانہ نزدیک است کہ کار این مدت مدید را در طرفہ العین سیر آرد و مصراع  
 باکرمان کار نامہ دشوار نیست فائز (۳) من تکلیف شیخی و فاعلی قد سننا  
 اللہ تعالی بسیرۃ الساجی فنا قلبی کہ در طریقہ ما بعضی از طلب را بہ سہولت دست  
 میدہد و در نگ آنست کہ کسے را چشم بر بندند و یکایک بمنزل رسانند مشاہدات الانوار  
 انوار متلونہ و غیر متلونہ و کشوف و واردات کہ بمطلب حقیقی چندانے کار ندارند بگرد  
 این نیامان نرسند حصول این معنی را در حق طالبان امر سہل ندانند و قطع تمامی دائرہ

سلم یعنی از مکتوب دوم و صد و شصتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعد سلم یعنی قلب و روح و سر و فنی و اخف و ۱۳ و عمران کل باطنی اللہ تعالی  
 بالشیخ فیوس عالم الخلق و کل باطنی تجر و الام فیوس عالم الامر قال اللہ تعالی الا لا الخلق والامر ۱۴ یعنی در زمان یکبار چشمزدن ۱۲  
 سلم یعنی از مکتوب عدد ویت دوم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعد سلم در او چندین سال بطریقہ العین قطع فرمایند ۱۳  
 لمصحب سلمہ اللہ تعالی





که اگر صاحب این قلب را حضرت نوح علی نبینا و علیهِ الصلوٰۃ والسلام ببیند  
بعضی جان نوشته اند که اگر هزار سال عمر او فاکند هرگز باز سودا در دل او خطور نکند بواسطه  
نسیان که دل را از این حاصل گشته است ازین عبارات هم مفهوم میشود که صاحب این  
فنا را رجوع نیست و نیز فرموده اند که صاحب این فنا از تلویحات گذشته بکین پیوسته  
است آری آنحضرت به بعضی اهل ارادت در مکتوبات جلد اول نوشته اند که زینهار  
بآن سلامتی قلب غره نشوی که احتمال رجوع دارد ازین عبارت ترسان باید بود هر چند  
میتواند که آنحضرت دریافت باشند که با حقیقت این سلامتی نرسیده است و نقص و عدم  
وصول و دلالت نموده باشند و نیز میگویند که در آن وقت عدم رجوع این فانی میقت نشود  
باشد و احتمال رجوع بود بعد از آن بخلاف آن ثابت گشته باشد و میتواند که آنحضرت  
چون از کثرت اشتغال مکتوب الیه بامور دنیویہ اطلاع یافتند از راه زجر با و نوشته  
که احتمال رجوع دارد و این معنی مستلزم وقوع نیست و آری احتمال وسیع است از جهت  
این زجر با و احتمال را هم راه داده اند اگر گویند که فناء قلب به فناء نفس باشد نفس در آن  
مؤمن هنوز بر غنوت و انانیت تارگی و سایر رذائل خودست پس سلامتی چگونه بود و این  
از کجا آید گوئیم امید داریم که بر تقدیر فنا و سلامتی قلب تارگی نفس و سایر ذنایم او در وقت تشریف  
نکند و در نسیان او غفل ننیزند بآنکه گوئیم که بودن نفس تارگی و سایر رذائل بعد فناء  
قلب ممنوع است زیرا که محسوس میگردد که بعد این فناء نفس از سورت خود میماند و از مشاهده  
حال قلب استهلاک و استغراق او در طلب از دولت مصاحبت حلیم صالح از بسیار  
از اوصاف رذیل خود ناام میشود و باصلاح می آید پس رسید بودن که فناء قلبی و روحی

بہادر بہتے پیدا شدہ در خسارت اہم می نامند از ۱۲۰۰ کیلے یعنی با بن مریض کہ از سن ۱۲۰۰ در ۱۲۰۰ مسیح میل اللہ تا

اور

۱۲۰

بر

بر غفلت

نیا نوشتند

دافتر

۱۴۸۸

درود

之

نہ  
صورت

و غیر ہمارا دوام حضور مع اللہ در خواب بیداری لازم است یا نہ جواب لازم است چہ قیام  
و بقا نزد دائمی است و آنکہ دوام ندارد از حیث اعتبار ساقط است و معالہ قیام و سہل است  
از حضور برتر و نازکتر است آنجا کہ سہل است از محال است اطلاق حضور آنجا عارست و  
در قیام نیان و عدم خطور مایسوس ناگزیر است و در دوام حضور نیان و عدم خطور مایسوس  
پسج در کازیت حضور بمایسوس جمع میشود در رنگ آب کہ جاری باشد و خض و غاشاک نیز  
بر روئے میرود و در جریان او مخل نبود قائمہ (۷) من مکاتیب شیخی و دامی قدسنا  
اللہ تعالیٰ بپیروی الشافعی بدانکہ حق سبحانہ و تعالیٰ میفرماید اَللّٰهُ الَّذِيْ اَنْحَلِصُ  
طالب حق را ناگزیر است کہ در طلب محبت او تعالیٰ یک جہت دیکر و بود کہ این امر خطیر است  
و بار نیاید ہر قدر کہ کثرت آویختہ است و جہات کثرت با خود دارد و لَوِیَ الطَّلِبَ الْعِلْمُ  
و المحبۃ از وحدت حقیقی دور و منحور است و ہر چند انقطاع کثرت نماید چہ از روئے توجہ  
و التفات و طلب چہ از روئے دید و دانش بوحثت اقرب بود و سالیک تا در صدد انقطاع  
ست و مقام طریقت است و چون مُعَالَہ از انقطاع بسقوط آید و از محبت و از دید و  
دانش مایسوس و از حقیقت برسند درین مقام دل را آنقدر انقطاع از مایسوس و نیان آن

۱۵ بدانکہ حضرت امام بانی قدس سرہ در مکتوب شانزدہم از جلد ثالث فرمودہ اند نوشتہ بودند کہ دوام آگاہی عبارت از وصیت  
یست کردل را در بعضی مفاصل ذیل ازین آگاہی احساس مینماید تفحص آگاہی و دوام آگاہی باید بود بدانکہ آگاہی عبارت  
از باطن است بجنب مفسد خداوندی بل سلطان مشیہ بجام حضوری کہ دوام لازم است و ہمیشہ شنیدہ اند کہ شخصی در وقتے از  
اوقات از نفس خود ناغل گردد و ذہول نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذہول مدغم حصول تصور است کہ بغایت در میان است  
و مدغم حضوری ہم حضور در حضور است اگرچہ البتہ ازین حضور دور و غفلت و حصول در غفلت است پس آگاہی را دوام لازم  
آمد و آنچه دوام ندارد دگرانی است بطول کہ اشتباہ با آگاہی مذکور دارد و دوام آن سوز است کہ شبہ است بجام حصول دل و دل و دل  
قلیل انقب است ۱۶ یعنی مکتوب ہفتاد و ہشتم از جلد اول مگر آنکہ قول او در دل خطور کند تا قول او حاصل شدہ است کہ  
در مکتوب ہست و سوم از جلد اول مذکور است فافہم ۱۷ خلاصہ ما رفتہ مولانا ابوالسعد سید السعد نقالے ۱۸ خطیر بر  
وزن امیر بخیمہ عظیم و بزرگ ۱۹ مصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ

اعطاف  
عذرانیک ۱۲

دست میدہد کہ اگر سالک پہنچد یاد و خضار با سوا نماید بیشتر نشود و باید در دل خود  
 بکند این بان قلب از شادی جهان شاد بود و نه از غم آن غمگین بواسطہ نسبتی  
 کہ دل را از ماسو حاصل شدہ است این کمال نخستین است از کمالات ولایت و شرط است  
 مرکبات دیگر را و این معاملہ معبر بقضای سستی سہی باید نمود تا کمال اول بدست آید بعد  
 از آن سخن از کمالات دیگر آورده شود قائمہ (۸) مِنْ مَّكَاتِبِ الشَّيْخِي وَرَأَاهُ قَدْ سَنَّ  
 اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِي فَأَرَقَّ قَلْبُكَ بَرَزَخَ وَحَقِيقَتِ جَامِعَةٍ مَنُوطَةٍ بِتَجَلِّي فِعْلِ سِتِّ  
 كَمَا فَعَلَ نِزْوَ بَرَزَخَ جَامِعِ سِتِّ قَلْبِ بَانَ مَنَابِتِ تَامِ سِتِّ وَبَانَ تَجَلِّي فِعْلٍ بِبَقِيَّتِ دَامَةٍ  
 مِثْوَدِ كَامِ فَاضِئِ فَيُوضُ وَبَرَكَاتِ فِعْلٍ اوست تَعَالَى وَجُودِ وَاسْطِ در میان بہانہ بیش  
 نیست موت و حیات متوسطے یکسان است این زمان از اَمَوَاتِ در رنگِ اَحْبابِ ہر  
 شود قائمہ (۹) مِنْ مَّكَاتِبِ الْمَحْبُوبِ الصَّمَدِ اِنِّیْ جُجِدُّ اَلَا كَيْفَ الثَّانِي دَفَعِ اللَّهُ  
 بَشَوْنِدِ کہ دینِ ایام یکے از مثلِ نوحِ نوحی باین فقیر پیغام فرستاده و اِظْہَارِ اَحْوَالِ  
 خود نموده کہ فنا و محویت بجائے رسیدہ است کہ ہر چہ نظر میکنم هیچ نیایم آسمان زمین  
 را کہ نگاہ میکنم هیچ نیایم عرش و کرسی را نیز ملاحظہ میکنم هیچ نیایم و خود را کہ ملاحظہ  
 میکنم هیچ نیایم و پیش کسے کہ میروم و را نیز نیایم و خداے جَلَّ و عَلَّایے نہایت  
 ست نہایت و را کسے نیافتہ متنازع ہمین را کمال دانستہ اند اگر تو ہم ہمین را کمال میدانی  
 پس بطلبِ حق جَلَّ و عَلَّایے چه پیش تو آیم و اگر امرے دیگر را کمال میدانی بنویس  
 فقیر در جواب و نوشتہ کہ این احوال از تلویحات قلب است و قلب نیزہ اول است  
 ازین راہ و صاحب این احوال بَعْدَ از مقامِ قلب طے کردہ است و سہ حصہ دیگر از قلب و را

معلو

فرستاد  
نمود

چرا  
نوشت

طے باید کرد بعد از آن بر زمین دوم که عبارت از روح ست عروج باید نمود الی ما شاء  
 الله تعالی فائدہ (۱۰) من مکاتیب شیخی و اما می قد سنا الله تعالی بسيرة  
 الساجي نوشته بودند که نه شعور بخود ماند و نه شعور بجهنم شعور خود این حالت در فنا قلب  
 بمشاهده مذکور میشد حاصل است چه در هنگام نسیان الهی قلب بشعور با سودا و رونه  
 شعور بجهنم شعور فائدہ (۱۱) من مکاتیب شیخی و اما می قد سنا الله تعالی بسيرة الساجي  
 از قلب چون خطره مرتفع شود بدماغ رود و از داغ که محل حواس باطنه است چون بر فطر  
 شود و بکار رود و اینجاست که حضرت ایشان ما قد سنا الله تعالی بسيرة الساجي  
 بآن ممتاز بوده اند ب دیگران چه رسد فائدہ (۱۲) عبد ضعیف گوید رَحْمَةُ اللهِ که شمع از  
 بیان این سیر درین رساله در خانه مذکور شود همیشه سُبْحَانَهُ فائدہ (۱۳) من  
 مکاتیب شیخی و اما می قد سنا الله تعالی بسيرة الساجي باید دست که درین کار  
 هر چند باطن او دایم حضور است و اگر قناری ماسو داشته لیکن نفس حاضر و علم حضور  
 او بر جاست و منازعت و انانیت او بر پاست فائدہ (۱۴) عبد ضعیف گوید رَحْمَةُ  
 الله سُبْحَانَهُ که حضرت پیوستگی در سفر اول فقیر را در چهار روز بفنا بشر ساختند و  
 فرمودند که هنوز نفس بر جاست فکر آن باید کرد +

## هدایت پنجم

در بیان عدمیت و فنائت نفس با تحقیقات لائقه آن فائدہ (۱) من مکاتیب شیخی

یعنی مکتوب عدد و شصت و ششم از جدول اول ۱۲ مولانا ابوالسعد علیه السلام یعنی مکتوب فجاه و پنجم از جدول اول ۱۲ مولانا ابوالسعد علیه السلام بکار آمدن  
 جواب است از قول شمس که نوشته بود بعد از آن که مشک ذیج غائب شده خطرات از قلب و داغ با لمره بر طرف شد و کیفیات عجیب غریب ظاهر  
 شدن گرفت از خود مافوق خطره از داغ مطلقاً محال است از قلب چون الخ ۱۲ یعنی مکتوب بیست و سوم از جدول اول ۱۲ مولانا ابوالسعد علیه السلام  
 یعنی نسیان ماسوا و انقطاع کل از اعداء ۱۳ یعنی مکتوب بیست و دوم از جدول اول ۱۲ که از کلمات یاری را تا قول او بی  
 حس و حرکت غمد که در مکتوب چهل و هشتم از جدول اول مذکور است ۱۲ مولانا ابوالسعد علیه السلام صحیحی علیه السلام تعالی



وَأَمَّا عِيٌّ قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِيٍّ وَدَرَجَتِهِ دُومٍ وَتَوْحِيدِ خَوَاصِّ أَنْتِ كِه  
 نَفْسٍ حَاضِرٍ وَعِلْمِ حَضُورِيٍّ أَوْ بَاخُودِ نِزْرُ وَبِرْوَالِ آرد وَاَنَا نِتِ وَدَعْوَةِ سِرِّ وَ  
 شَرِكْتِ اَوْ خَلِّ بِزِيرِدِ وَكَمَالَاتِ عَارِيتِ رَابِطِ لَمَحِ مَبْدِ وَخُودِ رَا كِه مَرَاتِ آيْنِ كَمَالَاتِ  
 دَاشْتِه بُوْدِ مَعْدُومِ بَا بِدِ وَجَمَادِ سَبِّ حَسِّ وَحَرَكْتِ فَهْمِ وَازْخُودِ بَا نَا بَعِيْرَتِ نَوَانْدِ مَوْكَلِ اَنَا نِتِ  
 وَخُودِي اَزْ فِ زَا لَمِ كَشْتِه سِتِ آيْنِ زَمَانِ اَكْرِ تَوَجُّهِ وَحَضُورِ سِتِ اَزْخُودِ وَخُودِ سِتِ  
 كِه اَزْ عَارِفِ نَامِ وَنَشَانِ نَمَانْدِه نَبَا نِ مَعْنِي كِه عَارِفِ دَرِيْنِ وَفَتْ عِيْنِ حَقِّ كَشْتِه سِتِ  
 وَبِذَاتِ اَوْ سُبْحَانَهُ كِه شَدِه اَنَا اَلْحَقُّ كَفْتَنِ اَزْ نَارِ سِيْدِنِ سِتِ بَا يْنِ مَقَامِ چِه بِرِ  
 تَقْدِيرِ فَمَا وَنِيسِيْ وَزِوَالِ اَنَا اَنَا اَلْحَقُّ كَفْتَنِ مَعْنِي نَدَارِدِ وَبِسُبْحَانِي مَيْتُوَانْدِ تَكْلِمِ نَمُودِ  
 شَعْرِ خِيَالِ كِه مِهْرِ اِيْجَا وَبِشْنَاسِ هَكْسِ كُوْدِ خُدَا كُمِ شَدِ خُدَا نِيسْتِ اِيْنِ حَالِ  
 رَا فَا نَفْسِ گُوْنِدِ حَقِيْقَتِ فَمَا دَرِيْنِ مَوْطِنِ حَاصِلِ سِتِ فَا رَا وِلِ تَخْلِيَةِ مَرَاتِ بَا يْنِ سِتِ  
 اَزْ نَقُوشِ مَاسُوْ وَازْ حُصُولِ اَعْدَا مَاسُوْ اَخَوَا اَفَاقِ بُوْدِ خَوَا اَنَفْسِ آيْنِ كَمَالِ وَبِسْتِه  
 بَتَجَلِيْ اَفْعَالِ سِتِ وَفَا رَا ثَنَانِي كِه اِيْتِفَا وَا عَارِفِ سِتِ بَا اِتِفَا وَا عِلْمِ حَضُورِيٍّ اَوْ مَرْبُوطِ بَتَجَلِيْ  
 صِفَاتِ سِتِ وَكَمَالِ اَنْ مَرْبُوطِ بَتَجَلِيْ ذَاتِ سِتِ فَا نِدِه (۲) مَنِ مَكَا تَيْبِ شَيْخِي  
 وَرَا مَائِيْ قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِيٍّ وَجُودِ وَكَمَالَاتِ تَابِعِهِ اَنْ مَخْصُوصِ بَوَاقِ  
 سِتِ تَعَالَى وَتَقْدَرِ اَكْرِ دَرِ مُمْكِنِ نَمُودِ اَرِسْتِ اَزْ اَنْخَضَرْتِ مُسْتَفَادِ وَ مُسْتَعَارِ سِتِ  
 اَنْجِه ذَاتِي اَوَسْتِ عِيْدِمِ سِتِ كِه اَنْ بُوَا سَطَرِ اَلْعَا سِ كَمَالَاتِ نَمُودِ پِيْدَا كِرْدِه سِتِ

در آن

۱- توحید بر دو گونه است توحید علوم و توحید خواص و توحید علم تقدیر من است بضمون کلمه لا اله الا الله ولفظ مبدیات باطله کفر و انبیات موعود بحق با وجودش ربک حق جل و علا ما با سو اد رحمت و اگر قدری در دید و دانش با وجود انکار و منازعت نفس الهی در توحید خواص با وجود قصد حق مذکور در درجه هشت و بیانی یگانگی گردانیدن دل است از محبت مگر قدری مادی و حق سبحانه و از دید و دانش آن در درجه دوم در توحید خواص آنست که الم ۱۴ مکتوب است و سوم جلد اول از مکاتیب معصومیه ۱۵ که آن الحاد است و زندق و محال است مکتوب و شرفاً ۱۶ یعنی مکتوب چهل و هفتم از جلد اول در بیان مرتبه چهارم توحید ۱۶ صلوات الله تعالی

و از اقدام دیگر متمیز گشته و ممکن باین نمود بے بود خود را کامل و مبدا خیرات تصور نموده  
 دعوی شرکت و همسری پیدا کرده است و بخود اقبال از اصل اعراض نموده است و  
 چون سالک بعد از بفضل میخواند که بقرب خویش بنوازند این معرفت و اعطای مغنی  
 تا اعراض از خود و اقبال با بنجاب مقدس پیدا میکند و کمالات عاریتی را بصل حواله  
 مینماید و از شرک خفی و دعوی همسری و امیر هدیه و صفائی خود بر غم حاسد تاک  
 تر و بیچ چنین متلع کاسد تاکه + تو معدومی و خیال هستی از تو + فاسد باشد خیال  
 فاسد تاکه + فائده (۳) مِنْ مُكَاتِبِ شَيْخِي وَ اَمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ  
 السَّكَّانِي بَايَد دانت که در فنا نفس اقدام بے متفاوت است تا کلام صاحب دولت بود  
 که بحقیقت آن بر سید هر چند بسیار تو هم و تعقل این معنی نمایند و در مراقبه گوهر از بجای  
 آن بدست آرند و تخلص و راستگی قلیل آنرا در غلبات شوق و محبت یا بطریق اندر لج  
 یا به پرتو پیر کامل کنل شیر داند اما کسی که بکمال این تخلص متحقق گشته است علی قد  
 الطَّاقَةِ الْبَشَرِيَّةِ مَرْقِيَةً باشند و با بحقیقت این تخلص نرسد از اثبات الوهیت  
 خود نجات کامل نیابد و تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله اثبات الوهیت خود نماید که از  
 راه اثبات صفت کمال بخوآمده بود و کو اَحْيَا نَا وَ كُو عَلَى سَبِيلِ التَّذَرُّعِ اَوْ لِبَعْضِ  
 اللَّطَائِفِ دُونَ بَعْضٍ اَوْ نَحْوِ اَمِنْ الْاَثْبَاتِ مَا لَمْ يَفِنْ كَلَّا وَ لَمْ يَتَخَلَّصْ رَأْسًا  
 فائده (۴) عَجْزِيَّعٌ كُو يَدْرِجُهُ اللَّهُ مُبْتَحَانَةً که حضرت پیر و تکیه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ  
 روزی در خلوت توجّه باین فقیر القا فرمودند که علامت کمال فنا آنست که در هیچ  
 از لطائف و در هیچ وقت از اوقات ذکر محسوس نشود فائده (۵) مِنْ مُكَاتِبِ شَيْخِي

رباعی

دعوی همسری خالی از خود شدن و مکرره  
 و چنانچه بنویسد نفس کردن ۱۲ نجات

غلیل

این است

۱۰ یعنی تکرار این کلمه مبارکه نفی و اثبات ۱۲ و عارف در امانت بود و قدیم را از حادثه امتیاز نماید بعد از آنکه شرکت کمال اخلاص  
 او نموده بود چهار سال ۱۲ یعنی کتب چهل و نیم از جمله اول در بیان مرتبه سادس ۱۲ بلکه یعنی کتب بیست و نیم از جمله اول ۱۲ و اولانا

وَأَمَّا هِيَ قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِي بِرُشِيدٍ بُوْدَنَدَ که شیطان را بر روندگان این  
 راه پنج دست باشد یا نه خواه فرمودند هر رونده که بسر حد فناء نفس رسیده است چون  
 در ششم شود شیطان بر فتن دست یابد اما آن رونده که بفناء نفس رسیده باشد ویران ششم  
 بنود غیرت بود هر جا که غیرت بود شیطان بگریزد فائده (۶) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي  
 وَأَمَّا هِيَ قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِي مَشَائِخَ را در بیان فناء و بقا احوال  
 از انجا این معانی فرا گرفتن دشوار است توضیح و تنقیح که حضرت ایشان مَرْضَى اللَّهِ  
 عَنْهُ دَرِین مُعَالَکَه نموده اند حقیقت دیگر دارد و مِنْ لَدُنْهِ قَدْ کَرَّمَ وَفَاءً فائده (۷)  
 مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَأَمَّا هِيَ قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِي سُؤَالَ سَالِكٍ اگر  
 حالت ستمه رود و بد که خود را و اسوار معصوم یابد و جز او تعالی موجود دنیا بد لیکن ظلمت  
 و حقوق آن باصول در نیاید صاحب این حالت بفناء مُصْطَلَح صوفیه کرام رسیده باشد  
 یا نه جواب بفناء جذب رسیده است بفناء مطلق وقتی برسد که یافت عدیت از  
 علم ظلمت و حقوق باطل ناشی شده باشد این معنی را صاحب عدم خود در یابد یا عارف  
 دیگر کشف یا بفراست حقوق صفات او را در یابد و معاینه کند و حکم بفناء او کند فناء  
 مطلق منوط است بوصول باسم که مبداء تعین سالک است و استهلاک دران اسم  
 و در عدیت وصول در استهلاک نیست غایه مافی الکباب هستی اسم بر برد که سالک  
 است یا یافته است که سالک هستی خود را در جنب آن مستور یافته و خود را معصوم دیده  
 است و چون دران اسم فانی شود وجود و کمالات تابعه وجود را از او بپند و باطلی یابد  
 بفناء مطلق برسد فائده (۸) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَأَمَّا هِيَ قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِي

یعنی در پیش از خواجه عبدالحق بن محمد فانی قدس سر برسد که شیطان از ۱۲ اسم یعنی مکتوب سیم و ششم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمه یعنی  
 دیگر که پنجید بدانست چه تا پنجم نداند ۱۲ اسم یعنی مکتوب عدد و بیستم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمه یعنی مکتوب عدد و بیستم از جلد ثانی ۱۲ مولانا

باشد

ظن شد  
براد او را

ناله سالک را

سالک

است

خود را

صاحبِ عدم که آن فناست در جهتِ جذبِ جائزست که رجوع نماید چه او هنوز در راه است  
و جذبِ او بسوگو ننگش است و فناء قلب فانیست که بر جذبِ و سلوک مترتب است  
لہذا حضرت ایشان قَدْ سَنَّ اللَّهُ بَیْرَتَهُ الْاَقْدَسَ در جلد ثالث از مکتوبات خود نوشته  
اند کہ این فناء فیضِ اولیاست و معلوم است کہ ولایت بے جذبِ و سلوک صورت پذیر نیست  
کہ ہر دو اجزائے اویند قائمہ (۹) عبد ضعیف گوید رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ برین تقدیر سیکہ  
بنیاد قلبی مشرف گشته باشد محتاج بے بشارتِ عدیت نباشد حالانکہ حضرت پیر و متکبر ما  
قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بَیْرَتَهُ طَلَبِ بَشَارَتِ عَدِیَّتِ بَشَارَتِ فَنَاءِ قَلْبِی عَلَیْهِ مِیفرمود  
مگر آنکہ عدم را دو قسم کرده آید عدم کہ در عبارتِ حضرت خواجہ نقشبند قَدْ سَنَّ اللَّهُ بَیْرَتَهُ  
واقع شدہ است کہ وجودِ عدم بوجودِ بشریت عود میکند و وجودِ فنا بوجودِ بشریت عود  
نمیکند مراد از آن عدم دہشتہ شود کہ قبل از فناء قلب دہد و عدم کہ در قول عزیزی  
واقع شدہ است کہ اَشْتَبِیْ عَدَمًا لَا یَعُودُ اَبَدًا مراد از آن عدم دہشتہ آید کہ بعد فناء  
قلب روینماید و آنچه در بعضی مکاتیب حضرت شیخی و امامی قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بَیْرَتَهُ  
السَّامِیِ واقع شدہ است کہ عدم کہ بعد فناء قلب روتے و ہذا از مقدمات فناء نفس  
ست مؤید این معنی است وَاللَّهُ اَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ طَلَبِ هَذَا السُّفِیْدِ مِنْ حَضْرَتِ  
بِالْمُشَافَهَةِ اَيْضًا قَائِمَہ (۱۰) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِی و امامی قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بَیْرَتَهُ  
السَّامِیِ معرفتے کہ در تحقیق معنی فنا و عدم و فرق در میان این ہر دو کہ دانستن آن طالع  
این راہ را از ضروریات است استماع فرماید عدم کہ در عبارات اکابر این سلسلہ علیہ رحمۃ  
اللہ واقع میشود عبارت از رُودِ ہستی اسم الہی است جَلَّ سُلْطَانُہُ کہ مبداء تعین عارف است

عقیدہ  
رہبانانہ

لا اله الا الله

لا اله الا الله

نمایہ

عقیدہ  
نصیبی

عبارت

یعنی مکتوب در روز ہفتم از جلد اول مکتوب رحمۃ اللہ تعالیٰ درین مقام ہم نصرت و توفیق در اہل عبارت مکتوب شریف از راہ  
مصنوعہ نمودہ است ۱۲ مولانا ابوالسعد سلمہ اللہ تعالیٰ علیہ سلسلہ سلمہ اللہ تعالیٰ



از پس پردہ از راه جذب مجت بر مبدی که سالک هستی سالک جنب آن مستور گردد  
و سالک خود را و اوصاف خود را کم کند و نیابد و وجود عدم عبارت از تحقق آن هستی  
یعنی وجود و بقائے که بر عدم مترتب است و احتمال دارد که وجود عدم عبارت از تحقق بجا  
عدمیت باشد یعنی پیدا شدن وصف عدمیت در سالک این عدم و وجود عدم یعنی  
اول فنا و بقاست در جهت جذب این ظهور را دوام نیست پس فنا و بقا که بر آن مترتب  
بود نیز دائمی نباشد و از خود بوجود بشریت این نبود تا آن ظهور کان نیست هستی سالک  
متواریست چون ظهور متواری گشت وجود بشریت خود نمود و فنا حقیقی عبارت از  
استیلائے هستی مطلوب بر عارف که عارف اوصاف و اخلاق خود را بر تو اوصاف  
اخلاق مطلوب یابد بحدیکه همه را در دست با نجای قدس عاقل فرماید و از جمیع مستبسات  
تبی گردد و هیچ نسبت با و راه نیابد و وجود فنا عبارت از بقاست که برین فنا مترتب  
و بولادت ثانیه بوجود موهوب موجود گردد و این فنا و این بقا را دوام لازم است و از خود  
بوجود بشریت این در صورت اولی استتار سالک است و در صورت ثانیه انتفاع را و  
شأن کاینکه لا ان المستتر قد یظهر و یعود و الزائل لا یعود اول از مطاب  
نیت و ولایت با آن مربوطانه و ثانی از مطالب است ولایت با آن مشروط است  
که طالب اول را ثانی مختلط سازد و خود را بوجود عدم فانی حقیقی انگارد و کامل داند و با  
فرق نمیداند و این از جمله منازل اقام سالکان است درینجا بعنایت خداوندی جل  
سلطان پیر کامل محمل باید که بهر دو طریق جذب و سلوک پرورش یافته به نهایت  
رسید باشد تا این بیچاره دست و پا کم کرده از این ورطه بر آرد و ولایت بنقص او نماند

یعنی پوشیده شدن از نظر ۱۲ یعنی نیست و نابود شدن ۱۳ یعنی لغزشگاه پائے راه روزگان ۱۴ گفته شود  
در طبع مصلحی که در آن راه نباشد و مجازا یعنی گروایستعلی و کبر و خطاست ۱۵ عنایات اللغات ۱۶

و بفناء حقیقی رہنمونی فرماید اگر گویند هرگاه ظهور هستی مطلوب در هر دو صورت باشد چرا  
یکے را دوام بود و دیگرے را نه و یکے از اله منتسبات از عارف نماید و اثبات ولایت  
فرماید و دیگرے نه گویم در صورت اولی که تغییر از ان بعد می نمایند طالب سوز و اصل  
مطلوب نگشته است و چون جذبه او بسوگند ضمیمه گشته است و از مقام قلب ته قی نموده  
بمقلب قلب پیوسته است حجب در میان دارد لیکن از راه جذبه و محبت بطریق اندراج  
النهاییه فی البدایه پرتو از مطلوب انیس پرده را در پاشنیتابد و او را از قی میر باید چون  
حجب در میان است دوم نمی پذیرد و از غود وجود بشریت امین نیست و بعد از ظهور در  
پرده می آید و نیز چون ظاهر ظلمت از ظلال مطلوب و انموج از انموجات او نه نفس  
مطلوب وظل و انموج را انفرد قوت نیست که اوصاف و منتسبات سالک را تواند  
نمود و بفناء حقیقی تواند رسانید لاجرم سالک اوصاف و منتسبات خود درین هنگام  
نمی بر آید و بفناء حقیقی نمیرسد و ولایت چونکه مرئوس جمیع جذبه و سلوک است بجز به فقط اسم  
ولایت بر و صادق نمی آید و در صورت ثانیه عارف از مقام قلب آید بمقلب قلب  
پیوسته است و معامله جذبه و سلوک را بانجام رسانیده مطلوب بے پرده در آغوش کشیده  
است لاجرم ظهور در حق او دائم است از غود و مذکور امین چه پرده در میان نمانده است تا  
مجبوریت متصور گردد و چون وجود و کمالات که بے ممکن انتساب دارد ظلال وجود کمالات  
مطلوب است که هنگام غیبت از مطلوب ممکن آن کمالات را از خود فهمید و خیانت در نامت  
نموده و دعوی شمری پیدا کرده بود در وقت طلوع فصل ظل را باطل حواله نموده از منتسبات  
خالی گشته رخت بصحرائے عدم کشیده و بفناء حقیقی مشرف گردیده و باین فنا و بقا که بر آن مترتب  
است یعنی مدت درین هنگام ظلال را باطل حواله نموده چه در وقت طلوع فصل ظل را غیاب از محویت و تلاش و محقق باطل  
چاره نیست ۱۱ لمصلحة سلمه الله تعالی

بهر دو

سالک

گویم

بمطلوب  
نمودهپرتو  
نمود

انتساب

شمری بوقت

شد

شود اسم ولایت را بر خود درست خواهد کرد و این بی‌عاریت سپهرن جلال از تجلی صفات  
و کمال آن مربوط به تجلی ذات است چه تمامی هر مقام متوسط بگذشتن از ان مقام فائز <sup>۱۱</sup> است  
مِنْ مَكَاتِبِ بَشَرِيَّةٍ وَ مَا حِجَّيْ قَدْ سَمِعْنَا اللَّهَ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِيِّ سَوَالِ فَنَاسِيَانِ  
ما سو است و زوال علوم است با سیرت پائین بر تقدیر حصول فنا اگر علم بفنا و خود وارد فنا حاصل  
نیست و اگر علم ندارد چگونه داند و گوید که فنا حاصل است چنانچه از باب فنا از ان خبر داد  
اند جواب بعضی محال است مذکور خواهد دانست که فنا حاصل گشته است از ان خبر خواهد  
کرد و بر تقدیر دوام فنا چنانچه مختار حضرت ایشان ماست قَدْ سَمِعْنَا اللَّهَ بِسِرِّهِ الْكَافِي  
گوئیم برین تقدیر بقا لازم فاست و در عین فنا باقی است و در عین بقا فانی است پس  
درین موطن صفات و افعال عارف از خود فانی گشته بصفات و افعال واجب تعالی  
متحقق میگردد مثلاً علم ممکن از خود فنا یافته بعلم واجب تعالی وَ تَقَدَّسَ بَقَائُهَا بِدَوْنِ  
هَذَا الْيَقِينِ سَاكُنُ الصِّفَاتِ پس اگر عارف فانی درین مقام بعضی اشیاء را بعلم باقی  
دریابد منافی فنا و علم او نبود چه علم که فنا یافته است بآن علم اشیاء را در نیافته  
است تا مخدور لازم آید الزَّائِلُ لَا يَعُودُ این علم دیگر است که اشیاء را بآن درک مینماید عزیز  
میگوید عَرَفْتُ اللَّهَ بِاللَّهِ وَ عَرَفْتُ الْأَشْيَاءَ بِتَوْحِيدِ اللَّهِ این معرفت اشیاء منافی نیست  
اشیاء نیست یا آنکه گوئیم که درست است که فنانیک لطیفه را از لطافت انسانی حاصل بود  
و علم بآن مر لطیفه دیگر را بود یا گوئیم که قمار باطن را بود که کار اوست و علم بفنا را آن ظاهر را  
باشد چه بر تقدیر دوام فنا عارف چنانچه پیش از قبال بود و بعد از فنا نیز بر همان نهج است  
زن و فرزند و سایر دوستان بر سرین سابق پیشناسد اگر بعضی احوال باطن خود را نیز دریا

دقیق بنا

گوید

از او در کتاب ۱۲

یعنی مکتوب نود و سوم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمه الله علیه یعنی بر تقدیر عدم دوام فنا چنانچه مختار بعضی است ۱۳ یعنی  
شناختم حق را بجل و علا و حق و علا و شناختم حیرت را بنور حق تعالی و تقدس سه آفتاب آمد دلیل آفتاب گردید است

و بر آن مطلع گرد محل تعجب نیست اگر گویند محل دانش قلب است چون قلب فانی گشت  
 باید که ظاهر نیز از دانش بے نصیب گردد گوئیم اگر مراد آنست که بے دانش قلب از ظاهر و دانش  
 مطلقاً مصروف است و دانش مقصور بر قلب است پس ممنوع است چه بابت نیست میباید  
 که قلب از دید و دانش با سوا مطلقاً رسته است <sup>معم</sup> ذلک ظاهر بر و دانش خود است و اگر  
 معنی دیگر میخواهد پس در مدعا ما مضرب نیست و تحقیق آنست که بعد از تحقق فنا قلب  
 دانش که بآن تعلق داشت بجای دیگر انتقال مینماید و محل دانش آنجا میگرد و والسلام  
 و الا کلام اولاً و آخرافا <sup>معه</sup> (۱۲) من مکاتیب شیخی وراما عی قد سنا الله تعالی  
 بسیرة السامی سوال صاحب نزہت گوید <sup>کتاب</sup> گویند عنان خود چه تابی و گم شو  
 که چه گم شوی بجایی و این نکته نمودنا صوابم و چون گم شوم انگه چه یابم و یابند اگر  
 کسی در خواست از گم شدنم پس او چه میخواهد <sup>معه</sup> جواب محل آنست که گم شدن نسبت  
 بهما سواست و یافت نسبت بحق جل شانہ <sup>معه</sup> فلا منافاة و فصل آنست که گم شدن در  
 مقام فنا که مقام عین البقین است متحقق است چه درین موطن علم منافی عین است و  
 یافت در مقام بقا که موطن حق البقین است صورت عے بند پس گم شدن شرط یافت  
 شد هر چند در یک وقت جمع نشوند فلا اشکال و این بر تقدیر است که از یافت ادراک  
 مرکب خواهیم و اگر ادراک بسط را رده داریم پس در حین گم شدن ادراک بسط حاصل است  
 چنانچه مقرر است عزیز <sup>معه</sup> گوید از حضرت ذات بهر استہلاک است استہلاک  
 که از تصور پاک است و آن معرفت است دانش ادراک بسط و آنجا چه محل دانش و ادراک است

نور

یعنی مسلم نیست و قول چو ما الیہ مستند است <sup>معه</sup> یعنی مکتوب خود و چلاد از حلال دل که نام شیخ عبدالحی بنی مریغ  
 مشہ صاحب نزہت و رافقه <sup>معه</sup> و انکه حاصل مشہ صاحب نزہت بر مقرر قوم آنست که بر تقدیر گم شدن یافت چگونه  
 تصور باشد <sup>معه</sup> انکین الانعام و العبران فلان الاول بالنسبة الی شی و الثانی بالنسبة الی شی آخر <sup>معه</sup> ملخصی سلمہ الله



تا  
تا  
تا  
تا

و برین تقدیر نیز اشکال منفع است چه فنا شده بودی است نه وجودی و بر تقدیر فرض  
فنا و وجودی جواب همان است که در شق اول مسطور شد چه بعد از ایجاد وجود و محبوب که  
مربوط بولادت ثانیه است یافت حاصل شد فائده (۱۳) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَ  
إِمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى سِيرَةَ السَّائِحِ أَذْوَاقِ وَمَوَاجِدِهِ مِنْ جَوْشِ سُكْرِ وَاسْتِيلَاءِ  
مَحَبَّتِ رُودَادِهِ مُنْدِجِ سَاخَةِ بُونِدِ بَضُوحِ انْجَامِ دُنْيَاكَ مَبَارَكِ سِتِ زَاكِرِ كُذِّبَ اللَّهُ  
سُبْحَانَهُ شَوْقًا وَذَوْقًا جَوْشِ مَحَبَّتِ سِتِ كِ صِفَاتِ لَطِيفِ وَكَثِيفِ وَرَذِيلِ وَشَرِيفِ رَاكِسِ  
نموده است و سکر محبت است که اسلام و کفر را برابر ساخته و قبح و قباحت را مستور گردانید  
و غیر محبوب همه را فراموش گردانید این گلهاست که از ان چمن جمع سنگفته است این  
حیرت و عجزیت از عین البقین آمده که موطن فنا و بی شعوریت و چیزهای خوب  
سبیه است لیکن اقامت درین موطن مستحسن نیست فنا فی نفسه هر چند کمال است اما  
زینہ کمالات دیگرست و شرط خروج است در مقام قرب و بیچسب را تا نگر دوا و فنا  
نیست ره در بارگاه کبریا فائده (۱۴) مِنْ مَّكَاتِبِ الْمُحِبُّوبِ الْقَهْدَانِي مُحَمَّدٍ  
الْأَلْفِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَشَخْصٌ كَلَّمَ بِشَطِیحاتِ نَمَید و همه در مقام صلح  
باشد و همه را بر صراط مستقیم انگارد و در میان حق و خلق اثبات تمیز نکند و وجود شئیست  
قائل نبود اگر آن شخص بمقام جمع رسیده است و بکفر طریقت متحقق شده است و نیاید

سلفه قوه یافت حاصل است پس حاصل آنکه مراد از نگ شدن شهودی است یا وجودی و نیز مراد از یافت بسیط است یا مرکب هر تقدیر  
عجز و دروغ است چنانچه شهودی مرادست چنانچه فقر جمهور است از یافت مرتبه که خواست آمد مدعا ثابت است لیکن بر تقدیر  
اراده ادراک مرکب یافت البته متنازعست و بر تقدیر اراده بسیط معیت حاصل است اما در تقدیم ذاتی اختلاف کرده اند بعضی گویند  
تا نیای تا نری و بعضی گفته اند تا نری نیایی و تحقیق آنرا از مکتوبات جلد ثانی باید طلبید و اگر نگ شدن وجودی مرادست نیز  
یافت مرکب را چنانچه قیاد است از یافت تا خاست که مراد پس بر تقدیر درست آمد چون نگ شوی بیایی - آخر مکتوب  
نمود و جلد اول انما لفافه نقل نموده آمد ۱۲ یعنی مکتوب است و ستم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعد سلمه  
۱۳ یعنی مکتوب نمود و جیم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابوالسعد سلمه الله تعالی

باسوا فرموده مقبول است و سخنان او که ناشی از سکر اند از ظاهر مَصْرُوف و اگر آن شخص  
 بے حصول این حال و بے وسول بدرجہ اولیٰ از کمال باین سخنان منظم است و ہمہ را بحق و بر  
 شرط تقیم میداند و تمیز باطل از حق نماند از زنادقه و ملاحدہ است کہ مقصودش ابطال  
 شریعت است و مظلوش رفع دعوت انبیا کہ رحمت عالمیان اند علیکم الصلوٰت و  
 التحیات پس این کلمات خلافیہ ہم از محقق صادر میشوند و ہم از مبطل محقق را آبجیات اند  
 و مبطل استقامت قابل درنگ با و نیل کہ بنی اسرائیل آب خوشگوار بوده و قبلی را خون ناگوار  
 این مقام منزله الاقدام است جمیع غفیر از اہل اسلام بتقلید سخنان اکابر ارباب سکر از شرط  
 مستقیم منحرف گشته دین کو چہائے ضلالت و خسارت افتاده اند و دین خود را بر باد  
 داده اند ندانستہ اند کہ قبول این سخنان مشروط بشرائط است کہ در ارباب سکر موجود اند  
 و در ایشان مفقود و معظم این شرائط بیان ماسوائے حقست بستی آنکہ کہ دلیل بر آن  
 قبول است و مضائق امتیاز محقق از مبطل استقامت بر شریعت است و عدم استقامت  
 بر شریعت آنکہ محقق است با وجود سکر و بے تمیزی سر موی از تکاب خلاف شریعت  
 نخواہد نمود مضمور با وجود قول انا الحق در ہر شب در زندان بازنجی ہائے گران یا قصد  
 رکعت نماز نافیہ ادا میکرد و طعامی کہ دست ظلمہ بآں میرسید اگرچہ از وجہ حلال بودہ  
 نمیخورد و آنکہ مبطل است اشیان احکام شرعیہ بر و چون کوہ قاف گران است کریمہ کبر  
 علی الشریکین ما تدعوہم الیہ نشان حال شان است رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً  
 وَهِيَ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَسَدًا وَالسَّكْرَمُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی فَاَمْدَمَ (۱۵) مِنْ

بلہ یعنی بمقام کنز طریقت کہ عبارت از مقام جمیع است کہ محل استتار است و تمیز حق از باطل درین موطن مفقود است  
 بلہ یعنی حسین بن مہر علیہ السلام کہ بقرآن شہادت است ۱۱ ملصقہ سلمہ اللہ تعالیٰ

مَكَا تَيْبِ الْمَحْبُوبِ الصَّمَدَانِي مُجَدِّدِ الْأَلْفِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَرْشَادُ مَشَاحِجِ قَدَسِ  
 اللَّهُ تَعَالَى أَسْرَادُهُمْ بِهَرِّكَ بِشَطِیحاتِ تَعْلُمُ مُنَوَّدَةٍ هَسْتِ وَ سَخْنَانِ مُخَالِفِ ظَاهِرِ شَرِيعَتِ  
 كُفْتِه سَمِه در مقامِ کُفرِ طریقتِ بوده هَسْتِ که موطنِ سُکُرو بے تیز نیتِ بزرگانے که  
 بدولتِ اسلامِ حقیقی مُشْرِفِ گشته اند از امثالِ این سَخْنانِ پاکِ مَبْرُورِ اند بظاہرِ بطنِ  
 اِقْتِدَا بَابِیادِ زنده و متابعِ ایشانند عَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَ السَّلَامَاتُ قَائِدِ (۱۶)  
 مِنْ مَكَا تَيْبِ شَيْخِي وَ اِمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِيَّ اِرْجَمْعْ بِفَرْقِ بَعْدِ  
 بایادِ و از عینِ لَهْقینِ محقِ الیقینِ و از قَدَرِ بَقَا و از کُفرِ طریقتِ باسلامِ طریقتِ باید  
 اِرْ تَقَانِ و از عدمِ بوجودِ و از جہلِ بعلمِ باید رسید تا حُسنِ اسلامِ تجلی گردد و قبحِ کُفرِ هویدا شود

## ہدایت ششم

در بیان مقامِ بَقَا قَائِدِ (۱) مِنْ مَكَا تَيْبِ شَيْخِي وَ اِمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى  
 بِسِرِّهِ السَّامِيَّ چون ازین مقامِ ترقی واقع شود و بآنچه مدوّم شدہ بود متحقّق شود  
 بَاخْلَاقِ و اَوْصَافِ و مَحَلِّ گردد و حقِ لَهْقینِ رُو نماید و از قَدَرِ بَقَا اِرْ تَقَا فرماید این بَانِ  
 حُسنِ اسلامِ تجلی گردد و از خیرتِ و مدہوشی برآید درین وقتِ او را با و خواهد دریافت نہ  
 بَخُودِ و عِلْمِ خود کہ فانی گشته است قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سُبْحَانَهُ اَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَاحْيِنَاهُ  
 وَ جَعَلْنَاهُ نُورًا اَيْ مَيِّتِي بِهِ فِي النَّاسِ وَ فِي الْحَيَاتِ وَ مَنْ قَتَلْتَهُ فَاَنَادِيَتْهُ  
 با در و باز چون دوائے تو منم + در کسِ شکرِ چو آشنائے تو منم + گر بر سرِ کُفرِ خُشَقِ با  
 اُکُتہ شوی + شکر نہ بدہ کہ خوبہائے تو منم + قَائِدِ (۲) مِنْ مَكَا تَيْبِ شَيْخِي وَ  
 اِمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِيَّ آنچه در واقعہ دیدہ اند کہ فقیرِ بشما میگوید کہ

۱ یعنی مکتوبِ نو و پنجم از خطبہ ثانی ۱۲ مولا ناسر رب ۱۵ یعنی مکتوبِ بابت و ششم از خطبہ اول ۱۲ مولا ناسر رب ۱۵ یعنی مکتوبِ چیل و  
 ہشتم از خطبہ ثانی ۱۲ مولا ناسر رب ۱۵ یعنی مکتوبِ سی و ہشتم از خطبہ ثالث ۱۲ مولا ناسر رب ۱۵ یعنی مکتوبِ سی و ہشتم از خطبہ ثالث ۱۲ مولا ناسر رب ۱۵

بابت ششم از خطبہ ثانی

بابت ششم از خطبہ ثانی

فنا فی اللہ شو و بقا باللہ مشو میتواند کہ باین اعتبار باشد کہ هنوز ہنگام بقا نرسیدہ  
 است و میتواند کہ باین معنی باشد کہ بقا موصوبت صرف است کہ مقدمہ آن فناست کہ  
 آن نیز موصوبت است پس معنی چنان باشد کہ در حصول بقا تعجب نکش کہ بے سعی تو بعد  
 از فنائے اتم از راہ فضل و کمال موصوبت بآن مشرف خواند ساخت بخلاف فنا کہ ہر چند  
 موصوبت است لیکن مقدمات آن کسی است چہ فنا کہ انتفاست نتیجہ نفی کسی است  
 چہ نفی طریقت است و انتفا حقیقت و طریقت بظاہر یکسبب وابستہ است و حقیقت  
 موصوبت است فنا فی اللہ شوی معنی در تحصیل مقدمات و کوشش کن و نفی را کمال رسان  
 تا انتفا بر وجه کمال حاصل آید دیگر آنکہ آنچه مقصود از سیر و سلوک است زوال گرفتاریست  
 از مادیات حق جل و علا و خلاصیست از شرارت نفس و رغبت و انا نیت او کہ در فنا  
 حاصل است و معاملہ بقا از مزال اقدام سالکان است و محل توہم آنست کہ بندہ حق  
 شود تعالی شائد عن ذلک ہر چند توہم مدفوع است بآنکہ حقیقت بقا تخلق است بخلق  
 حسنہ بعد از انشلاخ از اخلاق سیئہ کہ بفنا مربوط است لهذا افقہ شد کہ فنا شوی معنی  
 طالب فنا شو و بقا مشوی معنی کوشش حصول آن کن اگر از خود عطا فرمایند نعمت است  
 عظمت و امید است کہ از زلت محفوظ دارند فائدہ (۳) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَ إِمَامِي  
 قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى سِيرَةَ السَّامِعِي<sup>الغرض</sup> آنجہ در واقعات خود را محلی محلی و مطلق بلامالی و  
 یو ایت مے بیند مبشر بقاست فائدہ (۴) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَ إِمَامِي قَدْ سَنَّ

چنین

بوجه

مخلصی

گفت

بجس

۱۲ کہ کسی و تعب حاصل میشود ۱۲ یعنی زیرا کہ فنا کہ عبارت از انتفاست نتیجہ نفی است و نفی کسی است زیرا کہ نفی  
 طریقت است و انتفا حقیقت است و طریقت بظاہر وابستہ الٰہ ۱۲ قدر عرف و بعین سر کشی و خود آرائی و زینت ۱۲  
 ۱۲ یعنی از لغزش گاہ پائے راہ روزگاران است ۱۲ ۵۵ یعنی مکتوب سی و ہفتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ابوالحسن علیہ السلام  
 ۵۵ یعنی مکتوب صد و دہم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالحسن علیہ السلام ۱۲ مولانا ابوالحسن علیہ السلام



اللَّهُ تَعَالَى بِسْمِ اللَّهِ السَّامِي أَنَا خُطَّاءُ الْوَارِثَةِ نَبِيْدُ دِرْيَا مَكِّي نَوْرَ مَكِّي يَابِيْدُ  
 انا طر کرده شده ۱۲  
 که در شما حلول میکند و هر جزوے از اجزاء نور اجزاء خود میداند میتواند که از بقا باشد  
 داخل میشود ۱۲

## بایست معنی

در بیان مراتب ظلال و ولایت صغری فامده (۱) مِنْ شَكَايَتِ شَيْخِي وَ اِمَّا حَيِّ  
 قَدْ سَنَا اللَّهُ تَعَالَى بِسْمِ اللَّهِ السَّامِي چنانکه اشخاص عالم ظلال اسما و صفات اند و هر اسم  
 خداوند که چندین ظلال در میان است که نوبت بآن شخص رسیده است پس در هنگام  
 ترقی فنا و بقا بطلے از ظلال اسم که بمبدأ تعین سالک است بحصول خواب پیوست و  
 منتهیات را بآن اسم که ظلمت است از ظلال حواله نموده باوصاف آن اسم متحقق خواهد گردید  
 چه هر اسم جامع اسما و صفات است بعد از تحقق بآن اسم چون توجیه فوق گردد بظلال  
 فوقانی که اصل این اسم است در رنگ آن اسم متحقق خواهد گشت و این اسم تحتانی را گذشته  
 باسم فوقانی که اصل او است خواهد پیوست و همچنین از اصل ثانی باصل ثالث و از اصل  
 ثالث برابع و از اصل رابع بنجائیس و از آن بساویس و سابع الی ما شاء الله مَسْبُحَةً بَقَا  
 خواهد یافت تا کدام صاحب کلمت بود که از این همه مراتب ظلال گذشته باصل اسم و اصل  
 گردد فامده (۲) مِنْ شَكَايَتِ الْمُجُوبِ الْقَمْدَانِي مُحَمَّدٍ دَاكِلَفِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ  
 و این اصول باین کثرت و باین رفیت اجزای او خواهند گشت تا قطره را دریا خواهند  
 ساخت و کاه را کوه خواهند گردانید و چون این اصول اجزای او باشند ناچار از کمالات و برکات  
 شان نیز بهره کامل نصیب خواهند شد و کمال و جامع کمالات آن اجزای او خواهد بود و از اینجا فرق  
 در میان انسان کامل و سایر افراد انسان توان شناخت که آن دریای محیط است و  
 اینها در رنگ قطرات محقر آن دریایس اینها اوراق چشمانند و از کمال او چه دریایند

بایست معنی  
 شش ظاهره

۵۷ که در کتب چنان است از عید اول و سواد اول

بای

۵۸ یعنی کتب سید علی از عید ثانی و سواد اول و سواد دوم

بای

۵۹

بای

ہند

خوش گفت اہی ہیت اینکہ اولیٰ و خود را کرامت کردی ہر کہ ایشانرا شناخت تریات  
 و تا ترانیافت ایشانرا شناخت و چنانچہ در میان انسان کامل و انسان ناقص بکثرت  
 و قلت اجزائ تفاوتست در میان طاعات و حسنات اینہا نیز باندازہ آن تفاوتست  
 شخصہ را کہ صد زبان بپسند و ہر زبان یاد حق کند جَلَّ و عَلا چہ نسبت دارد بشخصہ کہ  
 اورایک بان ہند و بان یک زبان یاد حق نماید جَلَّ و عَلا ایمان و معرفت و سایر کمالات  
 را برین معنی قیاس باید کرد **فائدہ (۳)** مِنْ مَّكَاتِبِ الْمُجُوبِ الصَّدَاقِیِّ مُحَمَّدٍ دَاكِلَفِ  
 الثَّانِی رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ باید دانست کہ این دائرہ ظلال متضمن مبادی تعینات  
 خلائق است سوائے انبیاء و کرام و ملائکہ عظام عَلَیْکُمُ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ و ظل ہر اسم  
 مبدی تعین شخصہ است از اشخاص حتی کہ مبدی تعین حضرت صدیق اکبر کہ افضل بشر  
 بعد از انبیاء عَلَیْکُمُ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ نقطہ فوق این دائرہ است **فائدہ (۴)** مِنْ  
 مَّكَاتِبِ شَيْخِیْ وَلَا مَحْیَیْ قَدْ سَنَّ اللہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیِّ حضرت ایشان قَدْ سَنَّ  
 اللہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ الْاَقْدَسِ نوشتہ اند کہ بہشت ہر شخصہ عبارت از ظہور اسم الہی است  
 تعالی کہ مبدی تعین او است بکسوت انہار و اشجار و حور و قصور باندازہ تفاوت اسما و  
 صفات در علو و سفلی و در جامعیت و عدم جامعیت و تفاوت درجات و جہان باندازہ تفاوت  
 آنہاست **فائدہ (۵)** مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِیْ وَلَا مَحْیَیْ قَدْ سَنَّ اللہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیِّ باید  
 دانست کہ وصول بظلال اسم و سیر در مراتب آن معبر بہ ولایت صغری است کہ ولایت اولیاست  
**فائدہ (۶)** مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِیْ وَلَا مَحْیَیْ قَدْ سَنَّ اللہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیِّ وَیَسْبَغِیْ اَنْ یَعْلَمَ

نادر

دعوت

۱۰ یعنی کتب و بعد نوشتہ تم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اسد قیاسی ۱۵ یعنی کتب بست و چہارم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اسد قیاسی  
 ۱۱ یعنی کتب چہل و ہفتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اسد قیاسی ۱۵ یعنی کتب ہفتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اسد قیاسی  
 کہ ہرگز نہ عمدہ در حصول کمالات ولایت اولیٰ مراقبہ است و ذکر و تکیب از ذکر اسم ذات و ذکر نفی و اثبات ۱۲ مصحح سلمہ اسد قیاسی

أَنَّ الْعُمْدَةَ فِي حُصُولِ كَمَالِ الْوَلَايَةِ الصُّغْرَى الْمُرَاقِبَةُ وَالْأَذْكَارُ الْقَلْبِيَّةُ  
مِنْ ذِكْرِ اسْمِ الذَّاتِ وَالنَّقْيِ وَالْإِنْبَاتِ

## هدایت ششم

در ولایت کبری و مراتب اصول قائمه (۱) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد  
الکلف الثانی رَضِیَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ بعد از آن اگر عروج در واره اسما و صفات که اصل  
این دایره ظل است بطریق سیر فی الله واقع شود شروع در کمالات ولایت کبری خواهد بود  
و این ولایت کبری مخصوص با نبیاست علیهم الصلوٰات و التسلیمات بالاصالة و بحیث  
ایشان با صاحب کرام ایشان نیز ازین دولت بهره سیده نصف سافل این دایره  
متضمن اسما و صفات زائده است و نصف عالی آن مشتمل بر شیون اعتبارات ذاتیه  
نهایت عروج پنجگانه عالم امر تا نهایت این دایره اسما و شیونات است بعد از آن اگر  
بمحض فضل از دی جل شاکه از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود و سیر در دایره اصول  
اینها خواهد بود و از گذشت این دایره اصول سیر در اصول آن دایره اصول است  
بعد از طی کردن آن دایره قوس ظاهر خواهد شد آری نیز قطع باید نمود و چون از آن دایره  
فوق غیر از قوس ظاهر نشد بهمان قوس اقصا رنوده آید در اینجا سیر خواهد بود که بر آن

۱ یعنی مکتوب دوم و سیم از جلد اول مولانا ابوالسود سما الله تعالی علیه یعنی دایره ظلال اسماء و جوی ثواب و قدر است ۲  
یعنی قلب و روح و سر و خفی و اخی ۳ قول در اینجا سیر خواهد بود که بر آن سیر اطلاع نه بخشیده اند ما که حضرت خواج  
محمد معصوم قدس سره در مکتب شمس و شمس کشوف حضرت امام باقی را راضی اندر این تفصیل بیان فرموده اند و حاصل آنکه مرتبه  
اولی آنست که ذات مع الصفات الثمانيه التميز بعضها من بعض محسوس میشود و مرتبه ثانیه که فوق این مرتبه است ذات  
مع الصفات الاعتبارية التميز بعضها من بعض نکشف میگردد و مرتبه ثالثه که فوق این مرتبه ثانیه است انذات المعنوية با صفات  
الاعتبارية الغير التميز بعضها من بعض مشهود میشود و مرتبه رابعه که فوق این مرتبه ثالثه است ذات الاعتبارات باید بدست که در  
رابطه رگانه اولی چون ذات خالی محظوظ با صفات است و صورت مثالی بصورت دایره مبداء میگردد و دو قوس که یک عبارت از ذات باشد و  
یک عبارت از صفات ظاهر میگردد و در مرتبه آخره چون اعتباری و اضافی محظوظ نیست جرم در صورت مثالی نصف دایره که گنایا از یک قوس است ظاهر  
ظاهر میگردد و همین سیر است که حضرت ایشان در مکتوب بیان طریق نوشته اند که در آن مرتبه چهارم قوس ظاهر است در اینجا سیر خواهد  
بود که بر آن سیر اطلاع نژاده ۱۲ مولانا ابوالسود سما الله تعالی علیه

در این سیر شش مرتبه است

این دایره کبری

در این سیر

در این سیر

در این سیر

در این سیر

در این سیر

سرِ اطلاع نہ بخشیدند و این اصول سه گانه اسما و صفات که مذکور شد اعتبارات اند  
 و حضرت تعالیٰ و تقدس که مبادی صفات و شیونات گشته حصول کمالات این  
 اصول سه گانه مخصوص نفس مطمئنه است و حصول اطمینان مراد درین موطن میسر  
 میگردد و در همین مقام شرح صدر حاصل میشود و سالک با سلام حقیقی مشرف میگردد و  
 بهین موطن است که مطمئنه بر تخت صدر جلوس میفرماید و بمقام رضا ارتقا نماید این  
 موطن نُهائے ولایت کبری است که ولایت انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات  
**فائده (۲)** من مکاتیب المحبوب الصمدانی محمدی الکفای الشانی رضی الله تعالی عنه  
 باوجود اطمینان نفس اجزائے قالب که مرکب از طبایع مختلفه است و طبیعت او خام  
 اُمّیت و گریزان از امر و دیگر از طغیان و سرکشی باز نمانده اگر قوت شهوت است از  
 قالب ناشی و اگر غضبیه است هم از انجا هویدا میشود و ناری او با وجود اطمینان نفس از  
 دعوی خیریت و تبرّ باز نمانده و جز وارضی از خست و دُبارت خود پشیمان نشود علی  
 هذا القیاس سایر الاجزائے بینی که سایر حیوانات که نفس ناطقه ندارند این صفات  
 رفیله در آنها کائن است و بشهوت و غضب شره و حرص متصف اند و این جهاد و مخالفت  
 همیشه برپاست بواسطه مصالح و منافع و امید است که این مخالفت بفضل خداوندی  
 جلّ سلطانہ از ترک استیجاب بالاتر رود و از ارتکاب گناه است تزیه بپایان برود  
**نیاید فائده (۳)** من مکاتیب شیحی و امامی قدسنا الله تعالی سیرہ السانی  
 از علامات فنا روحی و برتری و خفی و باهر الاقتیاز از هر کدام پرسید بودند محمد

کلام

یعنی دایره اصول صفات و شیونات و دایره اصول اسما و دایره فوق که از ان غیر از قوس ظاهر نشد ۱۲ یعنی کتب  
 پنجاهم از طهر ثانی بطریق التقاط ۱۲ مولانا ابوالحسن سلیمان نقاش ۳۵ یعنی دیگر واجب و فرض نزد ۱۲ کلام یعنی  
 و در کتب تحریر و حرام هرگز نگردد ۱۲ ۵۵ یعنی کتب صدوسی و سوم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالحسن سلیمان نقاش



از

بالفعل وقت مسامتت این تفصیل نے نمایاں قدر بہت کہ فنا کے نفس بہ کمال متضمن  
 فنا و این لطائف است کہ میں لطائف عشرہ اوست ہم پیش از فنا وہم بعد از فنا  
 خیاد کہ فی الجاہلیۃ خیاد کہ فی الاسلام اذ افتخروا فی الدین قائمہ (۴) من  
 مکاتیب شنی و ما ہی قد سنا اللہ تعالیٰ بسیرۃ الساجی بدانکہ فنا کے نفس و اطمینان  
 اولہ اسلام حقیقی بآن منوط است ہر چند شروع آن از ولایت صغریٰ است لیکن کمال آن  
 وابستہ بحصول کمالات ولایت کبریٰ است بلکہ باصول سہ گانہ کہ فوق دائرہ اسما و صفات  
 و شیون اعتبارات است کہ ولایت کبریٰ عبارت از مجموعہ این اصول سہ گانہ و این دائرہ  
 است و این دائرہ متہائے عروج پنج گانہ عالم امر است فوق آن عالم امر را گذر نیست نفس اکمال  
 آن سہ گانہ امیدوارست حقیقت اطمینان شرح صدر و درین موطن حاصل میشود حضرت ایشا  
 ما قد سنا اللہ تعالیٰ بسیرۃ اکادس برنگاشتنہ اندکہ مطمئنہ بعد از حصول شرح صدر کہ از  
 لوازم ولایت کبریٰ است از مقام خود عروج فرمودہ بر تخت صدر ارتقا میفرماید و آنجا  
 تمکن سلطنت پیدا میکند و ہستیلار مالک قرب میفرماید و این تخت فی الحقیقت فوق  
 جمیع مقامات عروج مرتبہ ولایت کبریٰ است اگر گویند مقام نفس در داغ است آنرا بر  
 صدر تقویٰ نشست فرو آمدن او بصدر بطاہر تنزل است آنرا از تقا چگونہ توان گفت  
 جواب گویم کہ داغ را ہر چند بر صدر بصورت ظاہر تقویٰ است مافی الحقیقت محالہ  
 بعکس است و بمعنی صدر تقویٰ وارو بر داغ چہ محل غرور و انانیت است و موضع ترفع  
 و کبر و خیالات فاسدہ و صدر محل ایمان و الہام و واردات منت و موطن انوار و انوار

مرتبہ

بنیاد

۱۔ یعنی پنج گانہ عالم ظنی از عناصر رب نفس پنج گانہ عالم احوال قلب روح و سر و خلق و نفسی ۲۔ یعنی نیکان آدمیان در جاہلیت  
 نیکان ایشانہ در اسلام و نیکہ فقیہ شوندر واد مسلم ۳۔ در روایت حدیث لفظ چارہم واقع شدہ است ۴۔ یعنی مکتوب نود و ہستم  
 و نیز نود و یکم از حد ثانی ۵۔ مولانا سار افندہ ۶۔ یعنی در مکتوب دوم و شصتم از جلد اول ۷۔ مکتوب سلمہ اللہ تعالیٰ

دعوت

کتاب

کَرِیمُ اَمَّنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ فَهُوَ عَلٰی نُورٍ مِّنْ رَّبِّهِ وَحَدِثَ التَّوْرَ اِذَا  
 دَخَلَ الصَّدْرَ اَنْفُسُ الْحَدِثِ دِلِيلٌ بَرَّانٌ سَتٌ وَفَسٌ چوں از ذوال اَول اوصاف پاک گرد  
 و از دعوی سَرمی و اَنانیت برمی و تائب شود و مُطمئن و مرضی گردد و بمقتضای کَرِیم  
 رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْیَةِ الظَّالِمِ اَهْلُهَا الْاَیَةُ جائے خود بگذار و از زمین <sup>بسیار</sup> مَنصبت  
 هجرت نماید و جوارِ صلحی که لطائف عالم اُمرست اختیار نماید بمصدقِ خیال ذکر فی الجاهلیت  
 اِخْبَارُ ذکر فی الاسلام اِذَا فُتِحُوا اُرِيسْ لَطَائِفِ عَالِمِ اُمر میگرد و بر تخت صدر استقرار  
 گرفته تمکنِ سلطنت پیدا میکند و این تخت صدر فی الحقیقه فوق جمیع مقامات عروج  
 مرتبه ولایت کبری است برآینده این تخت را نظر باطن بطون نفوذ میکند که این مطمئن  
 را انجایش نخواست نامده است و مجال سرکشی نه چون از هستی و اَنانیت خود بفرست  
 نیستی آمد و از مانوسات و تنسیبات تہی و یکسو شد و آنرا با ایل آن سپرد و بموت و  
 عَدَمیت ساخت حق تعالی او را باین کرامت بنواخت و بجلالت سلطنت مشرق خست  
 فَاَنْظُرُوا اِلٰی اَنْتَارِ حَصَّتِ اللّٰهُ کَیْفَ یُحْیِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا اِنْ هِنَاکَ مِجَازِ اَوْصَافِ  
 ذَمِیمِ وَاَخْلَاقِ سَیِّئِ اَوْصَافِ اَخْلَاقِ حَسَنِ او را عطا میشود که غیر از نیکی از وی  
 چیزی دیگر نیاید و دعوت حق فرماید اُولَئِکَ یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَیِّئَاتِہِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللّٰهُ  
 غَفُوْرًا رَّحِیْمًا فَاَمْرٌ (۵) مِنْ مَّکَاتِبِ شَیْخِ وَاِمَامِی قَدْ سَنَّا اللّٰهُ تَعَالٰی رَحْمَةً

۱۰ بدانکه این کَرِیم واقع است در سورۃ زمر و بارہ دالّی یعنی آیا پس کسی که کشف کرده است خداست او را برای دین اسلام پس او  
 بر روشنی باشد از برود و گاه خود ۱۲ یعنی نمی بود و در کار ما بیرون برار ازین دیکر است و گاه را با ایل آن بدانکه این کَرِیم واقع است  
 در سورۃ نساء و بارہ و الحسان ۱۳ رواه مسلم بلفظ خارج ۱۴ بدانکه این کَرِیم واقع است در سورۃ روم و بارہ اکل ما  
 ادعی یعنی پس هر گاه نشانهای رحمت خدا که چگونه زنده میگرداند زمین را پس از مردن آن ۱۵ این کَرِیم واقع است در سورۃ  
 فرقان بارہ و قال الذین پس آن جماع بدل سازد خدا بر پاهای ایشان را به نیکیا و است خدا آمرزنده مهربان و لفظ الاية  
 فَاُولَئِکَ الخ ۱۳ یعنی مکتوب بعد و پنجاه و دوم از جلد ثالث ۱۰ مولانا ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام

کمال فنا نفس است که چنانچه صفات کمال لمحق بطل شدند و غیر از عدم در سائک نماند  
 این عدم که مرآت کمالات بود نیز بعد از مطلق لمحق شود این زمان از عارت نه عین ماند  
 و نه اثر لا بقی و لا تذو بعد از آن حکم من قتلته فکانادیتة معاملة بقاست و معاملة  
 ولایت کبرنی در پیش است فنا و بقا هر چند در ولایت صغری صورت بسته بود لیکن  
 حقیقت فنا و بقا در ولایت کبرنی است انکارم که لمحق عدم خاص بعد از مطلق از  
 خصائص این ولایت است قائده (۶) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجلد اول الف  
 الثانی رضى الله تعالى عنه باید دانست سیرے که بعد از سیر آفاق و انفس میسر میگردد سیر  
 در اقربیت است تجلی فعلی و تجلی صفتی و تجلی ذاتی درین مؤطن متحقق میشود و از سلطنت  
 و هم و دایره خیال اینجا نجات حاصل میگردد زیرا که سلطان و هم و خیال را در بیرون  
 دایره آفاق و انفس سلطنت میسر نیست نهایت و هم تا نهایت ظل است هر جا ظل نبود  
 و هم نبود پس ناچار در ولایت ظلی خلاصی از و هم بعد از موت میسر شود که و هم رو بعد از  
 آورد در ولایت اعلی که ولایت کبرنی است خلاصی از قید و هم و خیال درین دایره میسر  
 که با وجود و هم از قید و هم آزاد است آنچه طائفه اولی را در آخرت است طائفه آخری را  
 در اینجا میسر است در ولایت ظلی درین نشأه حصول مطلوب غیر از منحوت و هم و خیال نیست  
 و در ولایت اعلی مطلوب از علیت تراش و هم منزه و مبراست مایا که حضرت مولانا روم  
 از حیطة و هم و قید خیال تنگ آمده آرزوئے موت مینماید تا بود که مطلوب را عنیان از لباس و هم  
 و خیال در کنار کشد و در مبادی موت منع عافاك الله نموده میفرماید من شوم عنیان

یعنی حق و مایل جل و سلا که بعد از رسیدن و را پس ستم خو نهائے ۱۲۰۱ یعنی مکتوب سوم از جلد ثانی ۱۲ مولانا  
 سلمه اشرف قائلے ۱۲۰۲ که در اول قول اوست جل شانہ و نحن اقرب الیه من جل الہدیه ۱۲ یعنی مولانا جلال الدین رومی تحریر  
 سره منع فرموده که در حق دے کے در مؤطن موت عافاك الله گوید یعنی عافیت بخشد ترا خداے تعالیٰ ۱۲ لمصحح

زتن و از خیال تا خرام در نہایت الوصال **فائدہ (۷)** من مکاتیب المحبوب  
 الصمدانی حضرت المجدد الکلف الثانی رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ ہرچہ در مریایے آفاق  
 و انفس ظاہر عیش و بداع ظلمت قسم است پس سزاوارتی بود تا اثبات اصل نموده اید  
 و چون معاملہ از آفاق و انفس گذشت از قید ظلمت رست متہیان دائرہ ظل را تجلی  
 برقی کہ ناشی از مرتبہ اصل است میسر است کہ یک ساعت از قید آفاق و انفس در ماند و  
 جمعی کہ از دائرہ آفاق و انفس در گذشتند و از ظل بصل پیوستند این تجلی برقی در حق  
 ایشان دائمی است و با واکس این بزرگواران دائرہ اصل است کہ تجلی برقی ناشی از ان است  
 نہایت کمال و ولایت ظلی کہ ولایت صغری است بہ تجلی برقی ب حصول پیوند و این  
 تجلی برقی قدیم اول است و ولایت کبری کہ ولایت انبیاست علیہم الصلوٰت و  
 التسلیمات و ولایت صغری ولایت اولیاست قد سنا اللہ تعالیٰ باسراہیم از نیجا  
 تفاوت در ولایت اولیا و ولایت انبیاء باید دریافت صلوٰت اللہ تعالیٰ و تسلیماتہ  
 علیہم کہ نہایت آن ولایت بدایت این ولایت است از کمالات نبوت انبیاء علیہم  
 الصلوٰت و التسلیمات چہ گوید کہ بدایت نبوت نہایت این ولایت است مگر حضرت خواج  
 نقشبند قدس اللہ تعالیٰ امیر انصیب از ولایت انبیاء علیہم الصلوٰت و التسلیمات  
 و التیمات بتبعیت و وراثت و اگر فتنہ اند کہ گفتہ ما نہایت را در بدایت درج میکنیم  
 این فقیر اینقدر میداند کہ نسبت حضور نقشبندیہ چون کمال رسد بولایت کبری پیوندد  
 و از کمالات آن ولایت حظ وافر میگیرد بخلاف طرق دیگران کہ نہایت کمال شان تا تجلی  
 برقی است **فائدہ (۸)** من مکاتیب شیعنی و لامای قد سنا اللہ تعالیٰ بامر السانی

نزد  
 بزرگوار

۱۰ یعنی کتب سوم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابوالسعد سید محمد تعالی ۱۳ خلاصی یافت و مشروح و در تجلی فعل و صفت  
 بسرگشت ۱۴ یعنی کتب چہل و نهم از جلد اول و نیز کتب چہل و چہارم از جلد اول ۱۵ مولانا ابوالسعد سید محمد تعالی



حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند کہ ہفت سال ہمراہ مولانا عارف ہم درنگ  
 ہوئے آن بودم کہ از صل آگاہی یایم سہ بار بسفر حجاز رفتم اگر مثل مولانا یا شبیہ مولانا  
 آنجا می یافتم ہرگز برنے گشتم قائمہ (۹) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجید الکاف  
 الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ طریقے کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ این فقیر را بان طریق  
 ممتاز ساخته است از بدایت تا نہایت نسبت نقشبندیہ است کہ متضمن اندراج نہایت  
 ست در بدایت و بر این بنیاد عمارتہا ساخته اند و کوشکھا بنا فرمودہ اگر این بنیاد نیست و  
 معاملہ تابا نیجائے افزود تخم از بخار و سمر قد آورده در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک شیرین  
 و بطیاست گشتند و آب فضل سالہا آنرا سیراب اشتند و بتربیت احسان مروتے  
 سختند چون آن گشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الخمد للہ  
 الذی ہدانا لهذا واکنا لنھتدی لو لا ان ہدانا اللہ لقد جآئت دسل ریتنا بالحق

## ہدایت ہم

در بیان ولایت علیا قائمہ (۱۰) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجید الکاف  
 الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ چون سیر را تابا نیجارسا ند متوہم شد کہ مگر کار را تمام کردہ  
 باشد نہ آدر وادند کہ این تہمہ تفصیل اسم الظاہر بودہ کہ یک بازوے طیران است و اسم  
 باطن ہنوز در پیش ست کہ بازوے دوم ست از برائے طیران عالم قدس چون آنرا  
 بتفصیل بانجام رسانی و دو جناح از برائے طیران کھیا کردہ باشی و چون بغایت اللہ سبحا  
 سیر اسم باطن نیز بانجام رسید و دو جناح طیران میسر شد الخمد للہ الذی ہدانا لهذا  
 واکنا لنھتدی لو لا ان ہدانا اللہ لقد جآئت دسل ریتنا بالحق اے فرزند از سیر

نیر

ہدایت ہم

کتاب الهیات

نیر

۱۰ یعنی خلیفہ حضرت سید میر گلانی ۷ مولانا بہار الدین کہ پیر ایشان بودند ۱۲ مولانا ابوالسعد سلیمان قدس تعالیٰ ۱۳ یعنی مکتوب  
 دوصد و شصت و نہ اول ۱۴ مولانا سلیمان قدس ۱۵ یعنی فرزند نا کے بلند ۱۶ یعنی مکتوب دوم و شصت و نہ اول ۱۷ مولانا ۱۸

این

اینها

در این

در

اسم باطن چه نویسد که مناسب حال آن نیست تبار و مطن است اینقدر از این مقام و این یاد که  
 سیر در اسم ظاهر سیر در صفات است بے آنکه در ضمن آنها ذات ملحوظ گردد و تعالی و تقدس  
 و سیر در اسم باطن نیز هر چند در اسم است اما در ضمن آنها ذات تعالی و تقدس ملحوظ است  
 و آن اسما در رنگ پیر مانند که روش حضرت تعالی گشته مثلاً در صفت اعلم ذات و تعالی  
 اصلاً ملحوظ نیست و در اسم العلیم ملحوظ ذات است تعالی در پس پرده صفت زیرا که علیم  
 ذات است که مراد علم است فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر و السیر فی العلیم  
 سیر فی الاسم الباطن و قس علی هذا سائر الصفات و الاسماء و این اسما که با اسم  
 الباطن تعلق دارند بنادوی تعینات ملائکه ملائکه است علی بنیتنا و علیهم الصلوات  
 و التحيات و شروع درین اسما نمودن قدم نهادن است در ولایت علیا که ولایت ملائکه  
 اعلی است و فرقی که در میان علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده آمد آن  
 فرق بآنکه خیال کنی و فکونی که از علم تا علیم اندک راه است لایمکه فرقی که در میان  
 خاک و محمدی عرش است نسبت بآن فرق حکم قطره دارد نسبت بدریا محیط در گفت  
 نزدیک است و در حصول دور دور فاصله (۲) من مکاتیب شیخی و اما فی قد سنا  
 الله تعالی بسيرة السامی این مقام درجه اعلی است از ولایت حتی که بر ولایت انبیا  
 علیهم الصلوة والسلام تفوق دارد و فضیلت شان از راه نبوت شان است و در  
 قلب این مقام زیاده از وسعتی است که در مقام سابق بود چه آن وسعت باندازه  
 وسعت اسما و صفات و شیون اعتبار است بے اعتبار ذات و درین وسعت ذات  
 تعالی باین کمالات ملحوظ است شتان ما بین الوسعتین اسما و صفات را در جنب

در خاک یعنی نقطه عین یا زمین و در عرش یعنی سطح فوقانی فلک افلاک است این مکتوب چهل و یکم از مکتوبات

ذَاتِ تَعَالٰی چہ نسبت است و کلام اعتقاد قائمہ (۳) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَامَامِي  
 قَدْ سَأَلَهُ تَعَالٰی بِسِرِّهِ السَّامِي تَفَوْقَ يَك حَقِيقَتِ بِحَقِيقَتِ دِگَر مَوْجِبِ اَفْضَلِيَّتِ  
 صَاحِبِ حَقِيقَتِ اُولٰی بِرِصَاحِبِ حَقِيقَتِ ثَانِيهِ نِیَسْتِ چہ میتواند کہ صاحبِ حَقِيقَتِ تَحَنَانِ  
 رَا عُرُوجَاتِ بِحَقِيقَتِ فَوْقَانِ شُودِ و مَرَاتِبِ قُرْبِ رُو دِہِدِ و صَاحِبِ حَقِيقَتِ فَوْقَانِ  
 مَحْبُوسِ حَقِيقَتِ خَوِشِ بُوَدِ و عُرُوجِ از حَقِيقَتِ خُوْدِ نَسَائِدِ و کَثَرَتِ مَرَاتِبِ قُرْبِ کہ بِدَرِ اَفْضَلِ  
 بَرَانَسْتِ حَاجِلِ نَمُودَنِ مِیَنِ کہ وِلَايَتِ مَلَا اَعْلٰی فَوْقِ وِلَايَتِ خَوَاصِ بَشَرَسْتِ و فَضْلِ مَر  
 خَوَاصِ بَشَرِ اَسْتِ بَا عِبَارِ عُرُوجِ از حَقَائِقِ مَلْکِ مَلْکِ رَا عُرُوجِ از حَقَائِقِ خُوْدِ ہَنِیَسْتِ  
 وَمَا مِثْلُ الْاَلٰہِ مَقَامُ مَعْلُومٌ و رَشِیْحِ مَوَاقِفِ مَذْکُورَسْتِ اِنَّ الْمَلَائِکَةَ وَاَنْ کَانُوْا  
 فَوْقَ الْبَشَرِ فِی بَعْضِ الْاُمُوْر لٰیکن الْاَفْضَلِیَّةُ بِمَعْنٰی کَثَرَةِ الثَّوَابِ لِلْبَشَرِ و نِیَزِ عَالَمِ اَمْرِ  
 فَوْقِ عَالَمِ خَلْقِ سَتِ و فَضْلِ مَرِ عَالَمِ خَلْقِ سَتِ چہ قُرْبِ عَالَمِ خَلْقِ اَصْلٰی سَتِ و قُرْبِ عَالَمِ اَمْرِ  
 قَلْبِ سَتِ عَضْرِ خَاکِ پَا یِنِ تَرَطَّافِ عَالَمِ خَلْقِ و عَالَمِ اَمْرِ سَتِ و پَسْتِ اَوْ سَبَبِ رَفْعَتِ و  
 گِشْتِ سَتِ و قُرْبِ کہ خَاکِیَانِ سَتِ قَدِ سیَّانِ بَانِہِ رِیْزِیْنِ زَادِہِ بَرِ آسْمَانِ تَا خَتِہِ +  
 زِمِیْنِ و زَمَانِ اِیْنِ اَنْدَا خَتِہِ + قَائِدِہِ (۴) مِنْ مَّكَاتِبِ الْمَحْبُوْبِ الصِّدِّیْقِ الْمُجَدِّدِ الْاَلَفِ  
 الثَّانِی رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ اِگَر وِلَايَتِ رَا بَرِ نُبُوْتِ مَرِ نِیَسْتِ مِیْثُوْدِ مَلَا کِمَہِ مَلَا اَعْلٰی کہ وِلَايَتِ  
 اِیْشَانِ اَکْمَلِ سَتِ از سَا رِ وِلَايَاتِ از اَنْبِیَا عَلَیْہِمُ الصَّلَاوَةُ و السَّلَامُ اَفْضَلِ مِیْشَدِ و کُرُوْدِ  
 از یِنِ طَائِفِہِ چُوْنِ وِلَايَتِ رَا اَفْضَلِ از نُبُوْتِ پِنْدِ اَسْتَمَدِ وِلَايَتِ مَلَا اَعْلٰی رَا اَکْمَلِ از وِلَايَتِ  
 اَنْبِیَا عَلَیْہِمُ الصَّلَاوَةُ و السَّلَامُ و یدِندِ نَا چَا رَا مَلَا کِمَہِ عَالِیْنِ رَا از اَنْبِیَا عَلَیْہِمُ الصَّلَاوَاتُ و السَّلَامَاتُ  
 اَفْضَلِ گِشْتِ و از جَمْہُورِ اَبِلِ سُنْتِ جَدًّا اَمَّا دَنْدِ کُلِّ ذٰلِکَ لِعَدَمِ الْاِطْلَاعِ عَلٰی حَقِیْقَةِ النُّبُوَّةِ

**فائده (۵)** مِنْ مَّكَاتِبِ الْحُبُوبِ الصَّالِحِينَ جُجِدَ الْآلِفُ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ بَعْدَ اِرْصُولِ دُوجَاحٍ چُون طیران عروج واقع گشت معلوم شد که این ترقی بلاصفا نصیب غنصر ناری و غنصر هوایی و غنصر آبی است که ملائکه کرام را علی نبینا و علیهم القلوة والسلام این عناصر سه گانه نیز نصیب است چنانکه واروده است که بعضی از ملائکه از نار و شمع مخلوق اند و تسبیح ایشان سبحان من جمع بین التلوی و التار است

**فائده (۶)** مِنْ مَّكَاتِبِ شِیخِی وَرَأَیْنِی قَدْ سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِیِ اِرْتِقَاءَ لَطَائِفِ اِرْصُولِ خُود و شرط ولایت است در ولایت صغری عروج لطائف تا ظلال آسمان و صفات است نهایت عروج لطائف امر تا ولایت کبری است بلکه تا دایره اولی است از ولایت کبری پیشتر معامله با عالم خلق است و بقیه دوائر ولایت کبری نصیب از ان مرفض است و نصیب عناصر و راغ غنصر خاک از ولایت علیا فائده

**(۷)** مِنْ مَّكَاتِبِ الْحُبُوبِ الصَّالِحِينَ جُجِدَ الْآلِفُ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ در اثناء این سیر در واقع نمودند که گویا بر لبه میروم و از بسیاری فتن سخت در مانده شده ام آرزو می کنم چوب عصا دارم که بگردان شاید توانم راه رفت میسر نمیشود بهر خس و خاشاک دست می اندازم که تقویت راه رفتن نماید چاره ندارم غیر از راه رفتن چون می بینم حال سیر نمودم فتنای شهر ظاهر شد بعد از طی مسافت آن فدا و دخول آن شهر واقع شد معلوم گردید که این شهر عیارت از تعین اقل است که جامع جمیع مراتب آسمان و صفات و شیون اعتبار است نیز جامع است مراتب اصول این را و اصول اینها را

۱۱۱

۱۱۲

له من مکتوب دو عدد و ششم از جمله اول ۱۲ مولانا ابوسعید محمد ۱۳ یعنی دوجاح اسم الظاهر و اسم باطن ۱۴ ۱۵ یعنی مکتوب صد و بیست و هشتم از جمله ثانی ۱۲ مولانا اسیر الله ۱۳ یعنی مکتوب دو عدد و ششم از جمله اول ۱۴ مولانا اسیر الله ۱۵ قوله رفا بکسر اول یعنی حوالی و نواحی و یعنی اگر در دهانه و پیش سر است که ذراع و کش ده باشد ۱۶ المحصی سلمه الله تعالی



وَمُنْتَهَا عِتِبَارَاتِ ذَاتِهِ هِيَ كَمَا يُزَانُهَا بِعِلْمِ حُصُولِ مُنَاسِبَتِ بَعْدَ زَانِ اِذَا سَمِعَ  
 وَاقِعَ شُؤْدُ مُنَاسِبِ عِلْمِ حُضُورِي خَوَابِ بُوْدِ اَيِّ فَرْزِ اِطْلَاقِ عِلْمِ حُصُولِي وَعِلْمِ حُضُورِي  
 وَانْ حَضَرَتْ جَلَّ سُلْطَانُهُ بِاِعْتِبَارِ تَنْشِیلِ وَتَنْظِیْرِ سِتْرِ زِيَرِ اَكْهَ صِفَاتِهِ كَمَا وَجُوْدُ اَنْهَازِ اَمَدِ  
 سِتْرِ بَرُوجِ ذَاتِ تَعَالٰی وَتَقَدَّسَ عِلْمُ اَنْهَازِ عِلْمِ حُصُولِي سِتْرِ اِعْتِبَارَاتِ ذَاتِهِ  
 كَمَا اَصْلَاحُ زِيَادَتِي اَنْهَازِ ذَاتِ تَعَالٰی وَتَقَدَّسَ مَتَّصُوْرُنِيْسِتِ عِلْمُ اَنْهَازِ مُنَاسِبِ عِلْمِ حُضُورِي  
 وَكَأَنَّ فَلَیْسَ ثَمَّةً اِلَّا تَعَلُّقُ الْعِلْمِ بِالْمَعْلُومِ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَحْصُلَ مِنَ الْمَعْلُومِ فِيْهِ  
 شَيْءٌ فَافْهَمْ وَاِنْ تَعَيَّنَ اَوَّلُ كَمَا اَنْ شَهْرَ جَامِعِ كُنَايَةِ اَزْدِ سِتْرِ جَامِعِ جَمِيعِ وِلَايَاتِ اَنْبِيَا  
 اَكْرَامِ وَلَا اَكْهَ عِظَامِ سِتْرِ عَلِيَّيْمِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَمُنْتَهَا عِلَايَةِ عَلِيَّاسِتِ كَمَا حُضُورِ  
 بَلَا اَعْلٰی سِتْرِ فَاَمَدِ (۸) مِنْ مَكَايِبِ شَيْخِي وَلَا مَا مَعِي قَدْ سَنَّا اَللّٰهُ تَعَالٰی بِسِرِّهِ  
 السَّامِي الْعُمْدَةِ فِي حُصُولِ الْوَلَايَتَيْنِ الْاُخْرَيَيْنِ الَّذِي لَكَ اَللَّاسَانِي بِالْغَفْرِ وَالْاَنْبَا  
 فَاَمَدِ (۹) مِنْ مَكَايِبِ شَيْخِي وَلَا مَا مَعِي قَدْ سَنَّا اَللّٰهُ تَعَالٰی بِسِرِّهِ السَّامِي اِسْتَفْصَا  
 لَمُنُوْدِهِ بُوْدِنِكَ دُرُوقِ تَكَرُّرِ كَلِمَةِ طَيْبَةِ نَفْثِي وَاَنْبَا لِسَانِي مُبَارَكِهِ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اَللّٰهِ  
 بَاَنْ ضَمُّ كُنْدِي اِنْ اَكْرَبْتُهُ بَعْدَ اَزْجَنْدَرْتِهِ بَكَنْدِ مُحَمَّدٍ وَامَرْتُهُ رَاغِبْتُهُ نِيْسِتِ بَعْدَ اَزْهَرْتِهِ  
 يَابَرْ بِيْسِتِ يَابَرْ بِنَجَا يَابَرْ قَدْ ضَمُّ كُنْدِ

## هَدَايَتِ دَهْم

دَرْبِيَانِ كَمَالَاتِ بُيُوتِ فَاَمَدِ (۱) مِنْ مَكَايِبِ شَيْخِي وَلَا مَا مَعِي قَدْ سَنَّا اَللّٰهُ بِسِرِّهِ السَّامِي

۱ یعنی در نه پس نیست آنجا که ارتباط علم معلوم بدون آنکه از معلوم در عالم چیزی حاصل آید پس در بیان سخن را  
 که از وقت خالی نیست ۲ یعنی مکتوب صدوی و هشتم از جلد اول ۳ مولا علی علیه السلام المراد منها الولاية الكبرى والولاية العليا  
 الانبیا اکرام والملائكة العظام عليهم الصلوة والسلام ۴ یعنی مکتوب صد و چهل و دوم از جلد اول ۵ مولا اسماعیل علیه السلام  
 ۶ یعنی مکتوب چهل و هشتم از جلد اول ۷ مولا ابوالسعد سلمه الله تعالى لمصحح سلمه الله تعالى



شیخ

مقام تابع آن عنصرا یک اند و لطیف او باین دولت مشرف اند و چون این عنصر مخصوص  
 به بشر است ناچار خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند چه آنچه این عنصر را میسر  
 شده است میچسبیس را میسر نشده درین سیر معلوم میگردد که کمالات جمیع ولایات چه ولایت  
 صغری و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا همه ظلال کمالات نبوت اند و آن کمالات  
 شبیه و مثال اندر حقیقت این کمالات را و لا یح میگرد که نقطه که در ضمن این سیر  
 قطع میاید زیاده از جمیع کمالات مقام ولایت است پس قیاس باید کرد که جمیع این کمالات  
 را چه نسبت بود جمیع کمالات ما تقدم در بیان محیط را نیز نسبت است بقطره درینجا آن نسبت  
 بهم مفقود است مگر آنکه گوئیم که نسبت مقام نبوت بمقام ولایت همچون نسبت غیر متناسبت  
 بمنتهای سبحان الله جالب ازین سیر میگوید الْوَلَايَةُ اَفْضَلُ مِنَ النُّبُوَّةِ و دیگران از  
 عدم آگاهی این معامله در توجیه او میگوید وَلَا يَهُدَى الْفِتْيَةُ اَفْضَلُ مِنَ نُبُوَّةٍ + كِبَرُوتِ  
 كَلِمَةٍ تَخْرُجُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ فَاَمَدَهُ (۵) مِنْ مَكَاتِبِ شَيْخِي وَ اَمَامِي قَدْ سَأَلْتُ اللَّهَ  
 تَعَالَى بِسِرِّ الشَّيْخِ تَأْسِيرَ سَائِكِ اُصُولِ شَوْقِ وَ حَلَاوَتِ مَعْرِفَتِ وَ دِرَازِي  
 زَبَانِ دَرَبِيَانِ اسرار و معارف و اثبات نسبت احاطه و سرایان اصالت و ظلیت و  
 مرآتیت و امثال آن گنجایش دارد و چون معامله از اصول بالا رود و اصل را در رنگ ظل  
 و انذار و کل لسان حاصل آید و نسبت مسطور در و باست تا اگر در صلا للتراب و در کلا در باز  
 و این معرفت و حلاوت منتفی گردد در آن موطن اگر علم و التذاذ است از بابت دیگر است  
 امریست که تعبیر از آن بجهل و حیرت انساب است عَنْ كَرَمِذَقٍ كَرَمِذَقُهُ نَهْ أَنْ يَهْلُ وَ نَكَارَتِ  
 كَهْ نَصِيبِ عَوَامِست امریست تا بان تحقق نشود در نیاید و آن جهل و نکارت است که هزاران







مُحَمَّدٍ الْكَافِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ اے فرزند بشنو بشنو کہ انبیاء علیہم الصلوٰۃ  
 و السلام دعوت را مقصود بعالم خلق ساخته اند یعنی الاسلام علی خمس و چون قلب  
 مناسبت بعالم خلق بیشتر بود به تصدیق او نیز دعوت فرموده اند و از ما و رائے قلب  
 نفرموده اند و آنرا کالمطروح فی الطریق ساخته اند و از مقاصد شمرده اند بکلیت  
 بهشت و الآلام و دوزخ و دولت دیدار و بید و لای حیران همه بسته بعالم خلق است و عالم  
 امر را بان تعلق نیست دیگر عملیکه فرض واجب و سنت است اثنان آن بقالب تعلق و  
 که از عالم خلق است و آنچه نصیب عالم امر است از اعمال نافله است پس قریبیکه ثمره ادب این اعمال  
 است باندازه اعمال خواهد بود پس ناچار قریبیکه ثمره ادب فرض است نصیب عالم خلق باشد و  
 و قریبیکه ثمره ادب نوافل است نصیب عالم امر و شک نیست که نقل را باندازه فرض هیچ  
 اعتداده نیست کاشکه حکم قطره داشته نسبت بدریا محیط بکلیه نقل را باندازه سنت نیز  
 همین نسبت است اگر چه در میان سنت و فرض نیز نسبت قطره و دریای محیط است پس  
 تفاوت در میان هر دو قرب ازینجا قیاس باید کرد و مزیت عالم خلق را بر عالم امر ازین  
 تفاوت باید دانست فائده (۱۰) من مکاتیب المحجوب الصمدانی مجتهد الکاف الثانی  
 رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ علوم و معارف که مناسب مقام نبوت است و ولایت آن نبوت شریع  
 انبیاست علیہم الصلوٰۃ و السلام و چون در اقام نبوت تفاوت است در شریعت نیز  
 باندازه آن تفاوت اختلاف پیدا آمده است و معارف که مناسب مقام ولایت اولیاست  
 شطیحات مشایخ است و علمیکه از توحید و اتحاد خبر میدهد و از احاطه و سر بیان انبیا  
 و از قرب و معیت نشان بخشد و از مرآتیت و ظلمت اشعار فرماید و شهود و مشاهد اثبات

مصدق

بنیاد

له یعنی مکتوب دوصد و شصت از جمله اول ما مولانا سید القاسمی عیسی کلمات که بظاهر شریعت مخالف باشد و لعمری  
 که در

بالحکم معارف انبیا کتاب سنت است و معارف اولیا فصوص و فتوحات مکیه است و هر چه  
 قیاس کن نگستان من بهار مراد ولایت اولیا یعنی بقرب حق برود و ولایت انبیا نشان  
 اقربیت او تعالی نماید و ولایت اولیا دلالت بشهود نماید و ولایت انبیا نسبت مجهول  
 الکیفیت اثبات فرماید و ولایت اولیا اقربیت را نشانده که چیست و جهالت را نازند که  
 کدام است و ولایت انبیا با وجود اقربیت قرب راعین بعد و اند و شهود انفس غیبی شمرده  
 فائده (۱۱) من مکاتیب شیخی و دامادی قد سنا الله تعالی بپیر الشایع شریع فناء  
 نفس و ولایت صغری است و کمالات آن مربوط بولایت کبری است بلکه باعث ازاله غماص  
 اربعه است که وابسته بکمال نبوت است فائده (۱۲) من مکاتیب شیخی و دامادی قد سنا  
 الله بپیر الشایع شهود و مشاهده به ظلال وابسته است در کمال و اصل جامعیت که صفت  
 و چون معامله از ظلال بگذرد و اصل هم در کمال و مشاهده به ظلال در راه ماند کار و بار غیبی غیافت  
 معاملات سابق مبادء غشور اگر در و ایمان شهودی بایمان غیب مبذل گردد و بجای لذت  
 و خلوات و اذواق بهیمنی گردد و حزن آید کان رسول الله علیه و سلمه دائمه  
 الحزن متواصل الفکر لذت این بزرگواران در طاعت مجبوست و بدو ان نشان منحصر در  
 بندگی دیگران در لذت شهود و مشاهده و تجلیات وصال مغرور و ایشان از شهود چشم فرو  
 و این وصال را خیال تصور نموده به غیب که هزاران عزیت بر شهود دارد و آرمیده اند و کمیت  
 در بندگی باو چیست بر بسته تحریر اولی که با نام دریابند به از تجلیات و ظهورات میدانند  
 خشوع و دو ختن نظر بر سجد گاه زیاده از شهود و مشاهده تصور میفرمایند فائده (۱۳)  
 من مکاتیب شیخی و دامادی قد سنا الله تعالی بپیر الشایع چون معامله از اصل بالا

۱- بدانکه فصوص الحکم و فتوحات مکیه هر دو کتاب تألیفات حضرت شیخ محمد الدین ابن عربی است ۲- یعنی کتب بشتاد و پنجم از جمله  
 ثانی ۱۲ مولانا سید به ۳- یعنی کتب بشتاد و پنجم از جمله ثانی ۴- مولانا سید به ۵- یعنی کتب صدوسی و پنجم از جمله ثالث ۶- مولانا

و یسأط صرف پیش آید مراتب کو ہی کند و قنایا و بقادر را ماند قائمہ (۱۴) مِنْ  
 مَكَا تِبِ الْحُبُوبِ الْقَدَمَانِي جَدِيدِ الْكَالِفِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ عَنْ فَرْزَنْدِ وَلَوْلَا  
 عَشْقُ وَطَنُهُ مَحَبَّتُ نَعْرَمَائِ شَوْقِ انْگیزِ وَصِيحَمَائِ دُرْدَامِزِ وَوَجْدِ وَتَوَاجُدِ وَرَقْصِ وَ  
 رِقَاصِ ہمہ در مقامات ظلال است و در آوان ظہورات و تجلیات ظلیہ و بعد از وصول  
 باصل حصول این امور تصور نیست محبت در آن موطن یعنی ارادہ طاعت است چنانچہ  
 علما فرمودہ اند نہ یعنی زائد بر آن کہ مشتاق ذوق و شوق است چنانچہ بعضی صوفیہ گمان  
 بر وہ اند قائمہ (۱۵) مِنْ مَكَا تِبِ شَيْخِي وَ لَمَّا مَرَّي قَدْ سَأَلَا اللَّهَ تَعَالَى بِسِرِّهِ وَ الثَّانِي  
 نُوْشْتِہ بود کہ چون معاملہ کمالات نبوت بذات بخت تعلق داشته باشد ترقی حقیقت  
 کعبہ حقیقت قرآنی بر آن بچہ صورت است محمد و از کجا معلوم میشود کہ کمالات نبوت بنا  
 بخت تعلق دارد و از فقیر کہ نقل کردہ است فقیر ہرگز نگفتہ است و در کلام حضرت ایشان  
 قَدْ سَأَلَا اللَّهَ تَعَالَى بِسِرِّهِ الْكَالِفِ قَدْ بَسِہم معلوم نیست آری وصول باین کمالات بعد حصول  
 ولایت سہ گانہ است و پس از عجور اسما و صفات و شیون اعتبارات و تشریہات تقدیسات  
 و بعد از ترقی از اسم الظاہر و اسم الباطن است کہ در مکتوب بیان طریقہ بہ تفصیل مذکور است  
 لیکن در ذات بخت بودن آن سخن است ثمَّ كَيْفَ الْوُصُولُ إِلَى سَعَادَةٍ وَ دُونِهَا +  
 قُلْ الْجَبَالُ وَ دُونُهَا خُيُوفٌ + چگونہ این معاملہ بذات صرف متعلق باشد حالانکہ

۱۱ یعنی مکتوب صد و دوم از جلد اول ۱۲ مولانا سکر ربہ ۱۳ یعنی مکتوب صد و سی از جلد ثالث ۱۴ مولانا سکر ربہ ۱۵  
 کہ چون معاملہ کمالات نبوت بذات بخت تعلق داشته باشد لازمہ باید دانست کہ ذات و صفات الہیہ او موطن است یکے موطن  
 خارجی و نفس الہامی دوم مرتبہ علم واجبی پس صفات و شیون اعتبارات کہ در ولایت سہ گانہ تجلی میشود در ازاں آئند  
 کہ در مرتبہ علم واجبی ثابت اند و در کمالات نبوت کہ ذات بخت تجلی میشود در ازاں همان ذات است کہ در مرتبہ علم مقرر است  
 نہ ذات بخت خارجی نفس الہامی چنانچہ عنقریب این مملود در بابت نوزدہم از مکتوب صد و شصت و بیستم جلد اول حضرت عروہ  
 الوثقی بوضوح خارج ہویت ۱۲ مولانا سکر ربہ ۱۳ یعنی کمالات نبوت ۱۴ یعنی مکتوب صد و شصت و بیستم از جلد اول ۱۵ مولانا



حضرت ایشان همان مکتوب حقیقت کعبه که عبارت از سرادقات عظمت و کبریات  
فوق کمالات نبوت نوشته اند و نصیب از آن کمالات جز واکرینی را ثابت کرده اند  
و نصیب از حقیقت کعبه هیئت وحدانی که از مجموع عالم خلق و عالم امر بهم رسیده نوشته  
اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذات را فوق این کمالات ثابت کرده اند آنجا که نگارش  
فرموده اند که ذات الله تعالی و رائے این وجود و عدم است فائده (۱۶) من مکاتیب  
شیخی و دامادی قد سئنا الله تعالی بستره الشایع سوال مرتبه کمالات نبوت فوق  
مرتبه اُسما و صفات و شیون اعتبارات است پس تفوق حقیقت کعبه و امثال آن که  
اعتبار مسجودیت و جز آن در آن ملحوظ است بر کمالات نبوت بجه معنی است جواب این  
شبه تفصیل میخواند این قدر بدانند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اُسما و صفات و شیون  
اعتبارات است که در ولایت کبری و علیا ثابت اند فائده (۱۷) من مکاتیب المحجوب  
الصمدانی مجدد الکاف الثانی رضى الله عنه باید دانست که حصول این مرتبت  
یعنی کمالات نبوت در حق انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات بالإصالة و بی توسط و  
بے تبعیت است و در حق اصحاب انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات که بے تبعیت و است  
باین دولت مشرف گشته اند توسط انبیاست علیهم الصلوة و التسلام بعد از انبیاء  
و اصحاب ایشان کم گسے باین دولت مشرف گشته است هر چند جائز است که دیگرے را  
نیز بے تبعیت و موالات باین دولت مقدماتی بسازند بسمت فیض روح القدس از باز مدد فرماید  
دیگران هم بکنند آنچه میگرداند اگر کم این دولت در کبار تابعین نیز بر تواند آمد  
است و در اکابر شیخ تابعین نیز سایه افکنده بعد از آن رُو باستیار آورده تا آنکه نبوت



مستمع گشته است که درین وقت اگر تکرار کلمه طیبہ را بعنوان آنکه لفظ قرآن است نمود  
 می آید و ابتدا بتعوذ کرده میشود و نتیجہ تلاوت قرآن مجید میسر بد و توفیق و فائدتہ  
 فائدہ (۲۰) من مکاتیب شیخی و دامادی قد سنا الله يسره السامع ثم يخى بعد  
 ذلك مقام ليس للعمل فيه نتيجة ولا للاعتقاد فيه انشأ الترتي هناك مربوط  
 بمجود الفضل والاخصان فائدہ (۲۱) من مکاتیب شیخی و دامادی قد سنا الله  
 تعالى يسره السامع اين مقام بالاصاله مخصوص بانبياء و اولي الغرمست عليهم الصلوات  
 والتسليمات و از امت تا کرا باين دولت نبوازند مصرعه باکريان کار بادشوار نیست  
 فائدہ (۲۲) من مکاتیب شیخی و دامادی قد سنا الله تعالى يسره السامع ثم يأتي  
 كمال فوقه يرتقى فيه من الفضل الى المحبة فالترقي في حصول هذا الكمال منوط  
 بالمحبة الصرفة وفي المحبة ايضا كما لان المحببة والمحبوية وظهور كما لايت  
 المحببة الذاتية بالاصاله خصوص بالكلية على نبيينا وعليه الصلوة والسلام  
 وكمالات المحبوية الذاتية ولا مخصوصة بالمحبب عليه وعلى الله واصحابه  
 انتم الصلوات واكمل الخيرات ويطفيها ما ثانيا لغيرها رجاء من هذين الكمالين  
 فائدہ (۲۳) من مکاتیب شیخی و دامادی قد سنا الله تعالى يسره السامع سؤال  
 چهارم آنکه چون معامله عارف بتفضل و یا محبت صرف افتد دران مقام عارف باعمال  
 صوریہ از ذکر لسانی و تلاوت و غیر آن سودمند و ترقی بخش هست یا نہ جواب  
 سودمندست و رفع درجات اُخروی مینماید و کفارت خطیات میکند و از اله کدورات

یعنی از مکتوب صدوسی و هفتم از جلد اول ۱۲ مولانا سید به ۵۲ بدانکه این مضمون در مکتوب صدوسی و هفتم جلد اول از مکاتیب  
 معصومی مذکور است و لیکن عبارت عربی در مکاتیب مجددی در مکتوب پنجاهم از جلد ثانی نیز مذکور است فافهم ۱۲ مولانا سید به  
 ۵۳ یعنی مکتوب صدوسی و هفتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعد خان سلمه الرحمن

بَشَرِي وَظُلُمَاتِ جَمَانِي سِفْرَايِدَ وَحَدِيثِ سِتِّ اِنَّهُ لِيَغَانُ عَلٰى قَلْبِي وَرَانِي لَا تَسْتَقْفِرُ  
 اللَّهُ فِي يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ سَبْعِينَ مَرَّةً لِّبَكْنَ تَرْقِي وَرَاقَمَ كَمَا وَصَلَ اَنْ گشته است و ابسته  
 باین اعمال نیست <sup>بکثر</sup> محض فضل و یا مجتبت صرف است علی تفاوتِ الدَّرَجَاتِ فَاَمَدَهُ <sup>۱۲۴</sup>  
 مِنْ مَّكَاتِبِ الْمُحِبُّوْبِ الصَّالِحِيْنَ فِي جُلْدٍ اَكْلَفِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالٰی عَنْهُ وَحَوْنِ بَعْنَايَةِ  
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَصَدَقَهُ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى اِلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اِنْ سِرِّ رَاعِي سِرِّ كَلَامِ  
 ثُبُوتِ رَاكِعَاتِ اَزْوَاجِ اَدْوَاتِ سِتِّ اَزْوَاجِ اَدْوَاتِ وَشُؤْنِ وَاعْتِبَارَاتِ نِزَانِجِ  
 رَسَائِدِ شَهْوَدِ گشت که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افراید در عدم محض خواهد افتاد اِذَا  
 لَيْسَ وَرَاءَهُ اِلَّا الْعَدَمُ الْمُحْضُ اے فرزند این ماجرا در تو هم نیفتی که عقدا در شکار آمد  
 سیمرغ در دام افتاد عَقْدَا شکار کس نشود دام باز چین + گانجا همیشه با دست  
 دام را + هُوَ سُبْحَانَهُ بَعْدَ وَرَاءِ الْوَرَاءِ ثُمَّ وَرَاءِ الْوَرَاءِ ه بنور ایوان استغنا  
 بلند است + مَرَاكِبِ سَيِّدِنِ نَاسِدِ سِتِّ اِنْ وَرَايَتِ نَبَا عِبَارِ وُجُودِ حُجُبِ سِتِّ  
 چه حُجُبِ بَتَامِ مَرْتَفَعِ گشته است بلکه باعتبار ثُبُوتِ عَظَمَتِ وَكِبَرِ بَیِّنَتِ که مانع از راکت  
 وُفَاانِي وَجِدَانِ هُوَ سُبْحَانَهُ اَقْرَبُ فِي الْوُجُودِ وَابْعَدُ فِي الْوُجُودِ +

## هدایت یازدهم

وَحَقِيقَتِ كَعْبَةِ رَبَّانِي فَاَمَدَهُ <sup>۱۲۵</sup> مِنْ مَّكَاتِبِ الْمُحِبُّوْبِ الصَّالِحِيْنَ فِي جُلْدٍ اَكْلَفِ الثَّانِي  
 رَضِيَ اللَّهُ تَعَالٰی عَنْهُ اے بعضی از کُتُبِ مُرَادَانِ باشند که در وِنِ مُرَادَاتِ عَظَمَتِ وَكِبَرِ بَیِّنَتِ  
 بِطُفَيْلِ اَنْبِيَائِهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اِثْنَا اَرْبَاعِ اَجَادِ هِنْدِ وَحَرَمِ بَارِگَاهِ سَاَزَنْدِ

سَلَمَ یعنی برآینه پرده کرده میفرماید در این دهر آینه آفرینش میجویم از خدا در روز و شب بتلا بار... آسمان سیاق و محیرت علی الشکوه بگذارد  
 اِنِّی لَا اسْتَغْفِرُكَ وَتَوْبَتِی اِلَیْهِ فِی الْیَوْمِ کَثْرَتِ سَبْعِیْنَ مَرَّةً رَوَاهُ الْبُخَارِی وَانْزِلَ لِيَاخَانَ عَلِیِّ بْنِ اَبِی نَاسِرٍ اَشْفَدُ فِی الْیَوْمِ مَرَّةً رَوَاهُ سَلَمُ <sup>۱۲۶</sup>  
 یعنی مکتوب دوصد و شصت از جلد اول ۱۲ مولانا سیریه <sup>۱۲۷</sup> یعنی مکتوب دوصد و شصت از جلد اول ۱۱ مولانا ابوالسود سلمه الله تعا

هدایت یازدهم  
 کتب از دست خاسته





عالم خلق درو مخزن گشته است و در فاین و خفایای عالم آفرید و مدفون شده  
 باز یادت محاملات خاصه که به هیئت وحدانی او منوط است <sup>جمع و تفریق</sup> اول اجزای عشره را به تصفیه  
 ترکیه و تجذبه و سلوک و بقا و کمزگی و مظهر ساخته اند و از دس تعلقات ماسو آزاد  
 گردانیده اند مثلاً قلب از تقلب گذرانیده بکن رسانیده اند و نفس را از آمارگی باطمینان  
 آورده اند و جزو ناری را از سرکشی و نافرمانی باز داشته اند و خاک را از پستی و پست  
 فطرتی از رفیع داده اند علی هذا النقیابین جمیع اجزای او را از افراط و تفریط بحر اعتدال  
 و توسط آورده اند بعد از آن محض فضل و کرم این اجزای ترکیب داده محض معین ساخته اند  
 و انسان کامل گردانیده قلب آن شخص که خلاصه اوست و مرکز وجود او به <sup>تجذبه</sup> تعبیر  
 نموده اند فائده (۴) مِنْ مَّكَاتِبٍ شِخْنِي وَ اَمَامِي قَدْ سَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى بِسِرَةِ السَّامِي  
 نوشته بودند که وصول بتقائق نشانه داخل تفضل است یا نه معالیه این حقائق چونکه فوق  
 کمالات نبوت است باید که داخل تفضل باشد فائده (۵) عِبْدٌ ضَعِيفٌ كَوَيْدِ رَحْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ كَمَا  
 عبارت شریف مفهوم میشود که هر معالیه که فوق کمالات نبوت باشد داخل تفضل باشد  
 پس یک تنها بحقیقت کعبه ربانی متصف شده باشد از مقام تفضل بهره مند باشد  
 فائده (۶) عِبْدٌ ضَعِيفٌ كَوَيْدِ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ كَمَا زَبَانِ كَوَيْدِ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ كَمَا  
 شِخْنِي وَ اَمَامِي قَدْ سَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى بِسِرَةِ السَّامِي اِسْتِمَاعِ يَافَةِ كَمَا دَرِ مَسْجِدِ طَبَقِ حَقِيقَتِ  
 کعبه معظمه است فائده (۷) مِنْ مَّكَاتِبٍ شِخْنِي وَ اَمَامِي قَدْ سَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى بِسِرَةِ السَّامِي  
 سؤال حضرت ایشان قَدْ سَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى بِسِرَةِ السَّامِي بزرگاشته اند که حقیقت کعبه  
 ربانی فوق حقیقت محمدی است از اینجا معلوم میشود و لازم می آید که حقیقت کعبه افضل باشد  
 از حقیقت محمدی و حال آنکه آن سرور علیه الصلوٰه و السلام افضل مخلوقات است کو کلاه

لَمَّا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ وَلَمَّا أَظْهَرْتُ الرُّبُوبِيَّةَ وَرَشَانَ اَوْسْتِ كَمَا وَدِدْتُ جَوَابَ  
 اَوَّلَ أَنَّهُ حَقِيقَتِ كَعْبَةِ نَاشِي اَز مَقَامِ مَعْبُودِيَّتِ وَسُجُودِيَّتِ سِتْ فِ كَمَالِ اَنَسْرِ وَّرَعْلِيَّةِ دَعْلَا  
 اِلَى الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ وَرِ مَقَامِ مَعْبُودِيَّتِ وَعِبَادِيَّتِ اَز بِنِجَا مِتْوَانْدَ كِه حَقِيقَتِ كَعْبَةِ ذَاتِ  
 اَلْهِى جَلَّ سُلْطَانُهُ بُوْدَ كِه فِ الْحَقِيقَتِ مَعْبُودُ وَّ مَسْجُودُ اَوْسْتِ عِنِى حَقِيقَتِ كِه نَشَا مَعْبُودِ  
 وَّ سُجُودِيَّتِ اِيْن صَوْرَتِ گِشْتِه اَسْتِ وَشَكِ نِيسْتِ كِه حَقِيقَتِ ذَاتِ حَقِ سِتْ عَزَّ بُوْهَانُهُ  
 پَس اِگَر اِيْن حَقِيقَتِ رَاقِشُوقُ وَ تَفَضُّلِ بِر حَقِيقَتِ مُحَمَّدِى بُوْدَ چِه مَحْذُورِ سِتْ وَ اَنَكِه مِگُوِيْنَدِ  
 كِه حَقِيقَتِ مُمْكِنِ كِه صَوْرَتِ كَعْبَةِ سِتْ مِيبَايْدَ كِه مُمْكِنِ بَاشَدِ وَ اِجْبَ چِگونِه بُوْدَ جَوَابِ  
 اَكُوْنِمْ كِه حَقِيقَتِ شَيْءِ بِطَوْرِ اِيْن طَائِفَةِ عَلَيْهِ نَهْ عِبَارَتِ اَز ذَاتِ شَيْءِ وَمَا يَبِ الشَّيْءُ هُوَ هُوَ  
 اَسْتِ بَلَكِه عِبَارَتِ اَز مَبْدَأِ فَيُوضِ فُجُودِى فُتَوَاعِجِ فُجُودِى اَوْسْتِ اَنْ شَيْءُ كَا ظِلِّ سِتْ  
 مَرَاوَرُ اَوْ مَقَرَّرُ قَوْمِ سِتْ كِه حَقِيقَتِ مُحَمَّدِى عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ تَعَيُّنِ اَوَّلِ  
 كِه مَسْنُئِى بُوْحَدِثِ سِتْ حَقَائِقِ سَائِرِ مُمْكِنَاتِ اَكِلَ اِيْمَانِ ثَابِتِه اَنْدَرِ تَعَيُّنِ ثَانِى كِه مَسْنُئِى  
 وَ اَحْدِيَّتِ سِتْ اِثْبَاتِ مِيبَايْنَدِ وَايْنِ هِر دُو تَعَيُّنِ رَا دُجُوبِى مِگُوِيْنَدِ وَ قَدِيمِ مِيبَايْنَدِ  
 قَالَ فِ مُقَدِّمَةِ نَقِشِ الْفُصُوصِ الْمُمْكِنِ هُوَ الْوُجُودُ الْمُتَعَيَّنُ فَاِمَّا كُنْهُ مِنْ حَيْثُ  
 تَعَيَّنَهُ وَ دُجُوبُهُ مِنْ حَيْثُ حَقِيقَتِهِ پَس جَايِكِه حَقِيقَتِ كَعْبَةِ رَبَانِى رَا دَر مَرَاتِبِ دُجُوبِ  
 اِثْبَاتِ كَرْدِه اَنْدَرِ مِيزِى بِر اَصْطِلَاحِ قَوْمِ سِتْ وَ اِنْجَا كِه نُوْشْتِه اَنْدَكِه حَقِيقَتِ مُمْكِنِ اَلْبَتَّةِ مُمْكِنِ سِتْ  
 بِر اَصْطِلَاحِ قَوْمِ نِيسْتِ تَحْقِيقِ عَلَمُحْدِه اَسْتِ وَ مَقَالِه مَفْرُودِه نُوْشْتِه بُوْدَنَدَكِه صَوْرَتِ كَعْبَةِ مِيزِى صَوْرَتِ  
 ظَاهِرِ سِتْ يَا چِرِيزِ بِيكِرِ مُحَمَّدِ وَا حَضَرَتِ اِيْشَانِ قَدْ سَبَّحَ اللّٰهُ تَعَالٰى بِسْمِ رَبِّهِ اَلَا قَدْ سَبَّحَ  
 نُوْشْتِه اَنْدَكِه صَوْرَتِ كَعْبَةِ عِبَارَتِ اَز سَنَكِ كَلُوْخِ نِيسْتِ چِه اِگَر فَرَضًا سَنَكِ كَلُوْخِ دَر مِيزَانِ  
 نَبَاشَدِ كَعْبَةِ كَعْبِه اَسْتِ وَ مَسْجُودِ اَلِيهٍ خَلَائِقِ سِتْ بَلَكِه صَوْرَتِ كَعْبَةِ بَا اَنَكِه اَز عَالَمِ خَلْقِ سِتْ دَر رَنگِ

انکه

۱۲  
 در کتب معتبره است چنانچه در اخبار ائمه است که این کتب است

حقائق اشیا امریست مبطن که از حیطه حس و خیال بیرونست از عالم محسوساتست  
و هیچ محسوس و متوجّه الیهست مرآتیا را وسیع در توجه نه هستیست که لباس نیستی  
پوشیده است و نیستیست که کیسوت هستی خود را وانموده در جهت بیجهتست و  
در سمت بی سمت با جمله این صورت حقیقت منش <sup>عجوبه</sup> ایست که عقل در تشخیص آن  
عاجزست و عقلا در تعیین آن حیران گویا نمونه از عالم بچونی و بیچگونگی دارد و نشانه  
از بی شبهی و بی نونی در <sup>تجلیه</sup> است انشائی ثانی آنکه تفوق یک حقیقت بر حقیقت  
دیگر موجب افضلیت صاحب حقیقت اولی بر حقیقت ثانیه نیست چنانچه بالا در تحقیق  
ولایت ملا اعلی ذکر یافت ثانی آنکه حضرت ایشان ما قد سئل الله تعالی بسمه لا قدر  
نوشته اند حقیقت محمدی نهایت مقامات نزول اوست صلی الله علیه و سلم از اوج  
تشریف و تقدیس و حقیقت کعبه نهایت مقامات عروج کعبه است زینة اول عروج  
حقیقت محمدی را بر مرتبه تشریف حقیقت کعبه است و نهایت عروجات و راعیکه و علی  
الیه الصلوات و التسلیمات غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد پس بین تقدیر تفوق من  
بجميع الوجوه ثابت نشد افضلیت از کجا آید را بجا آنکه پیغمبر ماعلیه و علی الیه الصلوة و  
التسليم منیست بدو هم محمد و احمد و هر کدام را ولایت علیهمه است باعتبار وجود غضری  
او و از شاد و مر این عالم ظلمانی را نام مبارک و محمد است صلی الله علیه و علی الیه و سلم  
و ولایت این اسم مبارک ناشیست از اسم الهی که مناسبت بر مرتبت این عالم مفعلی دارد  
و منشیست بحقیقت محمدی و باعتبار وجود روحانی او که مرتبی عالم ملکوت و روحانیت  
و پیش از وجود غضری بآن وجودی بود و باندازه آن فرموده علیه و علی الیه الصلوة

مرتبه

۶۵

یعنی جواب دوم اصل سوال ۱۱۲۲ چه میتوانکه صاحب حقیقت ثانی را عروجات بر حقیقت توانی شود و مراتب قریب و دور صاحب  
حقیقت توانی محسوس نیست خویش بود و خروج از حقیقت خود نماید و مراتب قریب که در مرتزات است داخل کند ۱۲۳ که ولایت  
ملا علی فوق ولایت خواص بشر است و فضل خواص بشر است با تمام عروج از حقایق ملک و ملکات عروج از حقایق خود نیست ۱۲۴ المصحح



وَالسَّلَامُ كُنْتُ نَبِيًّا وَادُمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ نَامِ پاكِ وَاُخْمَدُست وِوَلَايَتِ اِيْنِ نَامِ  
 پاكِ نَاشِست از شَانِ جَامِعِ كِه مَبْدُ وَاُصْلُست مَحَقِّقَتِ مُحَمَّدِ عَلٰی صَاحِبِهَا الصَّلَوةُ  
 وَالسَّلَامُ وَالْحَقِيَّةُ وَمُنَاسِبُست مَرْتَبَتِ اَنْ عَالَمِ نَوْرَانِي رَاكِه مَسْنُست بِحَقِيْقَتِ  
 اَحْمَدِيَّه وَنِزِ مُعْجَزَتِ بِحَقِيْقَتِ كَعْبَرِيَّانِي وَنَبُوْتِيكِه نَبَا غَضَرِي تَعْلُقُ وَارِدِ بَاعْتِبَا  
 حَقِيْقَتِيْنِست خُصُوصِيَّتِ بِيكِ حَقِيْقَتِ نَدَارِدِ وَرَبِّ اَوْدِرِيْنِ مَرْتَبَه اَنْ تَشَانِست وَهِيْمِ  
 مَبْدُ اَنْ تَشَانِ وَلِهَذَا دَعْوَتِ اِيْنِ مَرْتَبَه اَتَمُّ اَمْدَارِ دَعْوَتِ سَابِقَه چِه اَنْ دَعْوَتِ مَقْصُودِ  
 عَالَمِ اَمْرُ وَرُوحَانِيَانِ بُوْدِ وَدَعْوَتِ اِيْنِ مَرْتَبَه شَائِلِ عَالَمِ خَلْقِ وَاَمْرُست وَهِيْمِ كِه اَمِزِيْنِ  
 حَقِيْقَتِ مَبْنَزِلَه مَرَكَاْنِ طَبْعِي اَوْسَتْ بَاعْتِبَارِ هِر دَوَا اِيْمِ مُبَارَكِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفَوْقِ اِيْنِ  
 وَحَقِيْقَتِ نَبِيْمِرِ رَا صَلَّيَ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ عُرُوجَاتِ لَا تُعَدُّ وَلَا تُحْصَىست كِه نَهَاتِ  
 اَنْزَاعَالَمِ الْغُيُوبِ دَانِدِ مَدَارِ فُضْلِ وَمَنَاطِ صُطُفَا وَتَفُوقِ بَرَانَسْت اَزِيْنِ تَحْقِيقِ لَاحِظِ  
 كِه حَقِيْقَتِ كَعْبَرِيَّانِيست اَز حَقِيْقَتِ جَامِعَه اَوْ صَلَّيَ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ كِه جَامِعِست  
 مَرَكَاَلَاتِ جِسْمَانِي وَرُوحَانِي وَخَلْقِ وَاَمْرُ اَوْ رَا صَلَّيَ اللهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ وَنِزِ ظَاهِرِ  
 كِه اِيْنِ تَفُوقِ مُنَاقَشِ فِيْهِ فِى الْحَقِيْقَتِ تَفُوقِ بَعْضِ كِمَالَاتِ اَنْسُرُست بَرِبَعَه دِيكِرِ اَوْ  
 تَحْقِيقِ اِيْنِ مَحْسَنِي زِيَادَه اَزِيْنِست وَدِرِيْنِ مُخْتَصِرِ هِيْمِنِست اَز خُصْمَارِ اقْتَادِ قَائِدِه (۸)  
 مِنْ مُكَاتِّبِ الْحُبُوبِ الصَّهْدَايِ جَعْدًا وَكَأَلَفِ الثَّانِي رَضِيَ اللهُ تَعَالٰى عَنْهُ شَانِ الْعِلْمِ  
 هِر چِه تَابِعِ سَانِ الْحَيَوَهست اَمَّا عِلْمِ رَا مَرْتَبَه حَضْرَتِ ذَاتِ تَعَالٰى وَتَقَدَّسَ بَعْدُ وَتَقَوُّ  
 اَعْتِبَارِ صِفَاتِ وَشَيْئُونِ شَانِست وَكِبَايَشِست كِه حَيَاتِ رَانَه وَبَسَائِرِ صِفَاتِ وَشَيْئُونِ  
 خُودِ چِه رَسَدِ مَرْتَبَهست دَر مَوْطِنِ تَجَرُّوْازِ جَمِيعِ نَسَبِ كِه غَيْرِ اَز اِطْلَاقِ نَوْرِ بَرِخُودِ كُوزِ نِيفَرِ

تاریخ  
روایات

مجموعه

تاریخ  
مجموعه  
مجموعه

انکارم کہ علم را نیز آنجا گنجایش است نہ آن علم کہ آنرا حصولی یا حضور سی گویند کہ آن با  
 ہر دو قسم خود تابع حیات است آن علم بچون بیچگون است در رنگ حضرت ذات شاکل  
 و تقدس و ہمہ شعور است بچون بے اعتبار عالم و معلوم و فوق آن مرتبہ مرتبہ است کہ  
 علم را در آن موطن در رنگ سائر شیون گنجایش نیست آنجا ہمہ نور است کہ اصل آن  
 شعور است کہ بچون بیچگون است و چون ظل آن حضرت نور بچون و بیچگون بود از  
 بچونی اصل کہ عین نور است چہ گوید و چہ تواند گفت و ہمہ کمالات چہ و جوبی و چہ امکانی  
 ظلال نور اند و بنور بر پا اند و وجود ہم بنور موجود گشتہ است و مبدا آثار شدہ مرتبہ اولی  
 چون از مرتبہ حضرت نور صرت راسخہ انحطاط دارد و جامع شعور و نور است مجرب صادق  
 علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام آنرا مخلوق گفته است و تعبیر از ان گاہے بعقل فرمودہ آنجا  
 کہ گفته اولی ما خلق اللہ العقل و گاہے آنرا بنور یاد فرمودہ و گفته اولی ما خلق اللہ  
 نور و مرتبہ دوم کہ نور صرف است بہ لا تعین متعین آنرا ذات بحت و احدیت مجرود  
 در رنگ دیگران خیال نکنی کہ آن نیز حجاب است از حجب نورانیہ صرت کہ اِنَّ لِلّٰہِ سَبْعِیْنَ  
 اَلْفَ حِجَابٍ مِّنْ نُورٍ وَّ ظُلْمَیَۃٍ ہر چند تعین نیست اما حجاب مطلوب حقیقی است اگر چہ  
 آخرین حجب بود و او تعالی در ازل الوراہ است و این مرتبہ علیا فوق تجلیات ذاتیہ است  
 از تجلیات فعل و صفت چہ گوید زیرا کہ تجلی بہ شوب تعین متصور نیست و این مقام فوق  
 جمیع تعینات است اَمَّا مَنشَاَ اَنَّ تَجَلِیَاتِ ذَاتِہِا ہمان نور صرف است و تجلی بہ توسط  
 او صورت متعینہ بند و کوکبا کہ ما حصل التجلی و حقیقت کعبہ ربانی انکارم کہ حضرت این  
 نور است کہ سجد و سجود جمیع آمدہ است و اصل جمیع تعینات شدہ است ہر گاہ ملا و کجا تجلیات

نورانی

ثبوت

۱- بانکہ در اول معلق روایات متعدد آمدہ در بعضی عقل و در بعضی نور و در بعضی عرش و در بعضی نوری و در بعضی روحی ۱۲۱ اشع  
 علی قاری بر شکوہ ۱۰۰ رواہ ابن جہان فی صحیح ابن عمر ۱۱۰ و کلید ۱۲ از شکوہ لمصححہ سلم اللہ تعالیٰ

ذاتیہ این نور بود بمسجودیت دیگران چه ستایش او نماید و چون کمال فضل و عنایت  
خداوندی جلّ سُلْطَانُہ عارفی را از هزاران بوصول این دولت مشرف سازند و  
بقا و بقا درین موطن سرفراز فرمایند تواند که بقای این نور یافته از فوق و فوق الفوق  
حفظ و افرید یابد از نیاجی که توئم کنند که خرق جمیع حُجُب از ذاتِ تَعَالٰی و تقدّس و حق  
این عارف متحقق گردد چه آخر جمیع حُجُب این نور را گفته است \*

## ہدایت دوازدهم

در حقیقت قرآن مجید فائدہ (۱) مِنْ مَّكَاتِبِ الْمَحْبُوبِ الصَّمَدَانِیْ مُحَمَّدٍ الْكَافِ الْمُنَانِیْ  
دَعَا لِلَّهِ تَعَالٰی عَنْہُ بعد از مرتبہ علیا نور صرف کہ آنرا این فقیر حقیقت کعبہ ربّانی یتہ  
است و نوشته مرتبہ است بس عالی کہ حقیقت قرآن مجید سبحانی است جلّ شَانُہ کعبہ  
مُعَظَّمہ حکم قرآن مجید قبلہ آفاق گشته است و بدولت مسجودیت ہمہ مشرف شد امام  
قرآن ست ماموم پیش قدیم کعبہ معظمہ این مرتبہ مقدسہ مبدا و وسعت بیچون حضرت ذی  
تَعَالٰی و تقدّس است و نیز مبدا امتیاز بیچونی و بیچگونگی آن حضرت آن درجہ علیت  
این مرتبہ مقدسہ کہ آنرا حقیقت قرآن مجید گفته ام اطلاق نور درین مرتبہ گنجایش ندارد  
و در رنگ سایر کمالات ذاتیہ نور نیز در راه مانده آنجا غیر از وسعت بیچون امتیاز بیچگونگی  
ہیچ چیز را گنجایش نمییابد و کریمہ قَدْ جَاءَ کَرِیْمٌ مِنَ اللّٰہِ نُورٌ اگر مراد از نور قرآن بود  
تواند بود کہ باعتبار ایزال و تنزیل باشد چنانچہ کَلِمَہ قَدْ جَاءَ کَرِیْمٌ مِنَ اللّٰہِ نُورٌ ایمانے بان دارد  
فائدہ (۲) عِبْدٌ ضعیف گوید رحمۃ اللہ علیہ کہ از زبان گوہر نشان معارف بیان محمد و مزار

برایت و از آن جمیع برنج فائدہ

ایم

یعنی مکتوب بنفاد و عظمی از جلد ثالث ۱۷ مولانا سید محمد تقی علیہ السلام مراد از نور درین کریمہ پیغمبت یا اسماء و اگر  
مراد از - بدانکہ این کریمہ واقع است در سورہ نامہ و بارہ لایحج اللہ علیہ یعنی حضرت خواجہ سیف الدین رحمۃ اللہ علیہ  
ابن حضرت ایشان خواجہ محمد معصوم قدس سرہ ۱۲ تصحیحہ سلمہ اللہ تعالی

ہدایت و سادہ محبوب بانی سیفِ رحمانی سَلَّمَہُ اللہُ تَعَالٰی مسموع گردیدہ کہ علامت  
 انکشافِ انوارِ قرآن مجید غالباً و ردیفست بر بارِ طین عارف گوئیایم کہ اِنَّا سَلَفُ  
 عَلَیْكَ قَوْلًا ثَقِیلًا ایمائے باین معرفت دارد فائدہ (۳) مِنْ مَّکَاتِیْبِ شَیْخِی وَ  
 اِمَامِی قَدْ سَمِعْنَا اللہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ الشَّاعِی اَزِیْن بَیَان ساقط شد شبہ کہ ایرا کردہ  
 کہ حقیقتِ قرآن ناشی از صِفَتِ یا شان کلام است پس و خل و لایت کُبْرٰی بود تفوق آن  
 از کمالاتِ نبوت چه صورت دارد زیر کہ این معنی کہ مبدا و وصحت بیچون حضرت ذات  
 تَعَالٰی بر تر از ولایت سگانہ و کمالاتِ نبوت و حقیقت کعب است فاقم فائدہ (۴)  
 مِنْ مَّکَاتِیْبِ شَیْخِی وَ اِمَامِی قَدْ سَمِعْنَا اللہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ الشَّاعِی مَذِہبِ علماء اہل سنت  
 و جماعت شکر اللہ تَعَالٰی سَعِیْہُمْ در سَلَّمَہُ کلام آنست کہ حضرت حق سُبْحَانَهُ و تَعَالٰی  
 از اَنْزَلِ تا اَبَدِ مُتَّکِلِمٌ بکلام واحد بسیط حقیقی کہ اکثر تفصیل را در ان گنجائست میفرماید  
 کہ اِنِّہُ اَن یَکَ کَلِمَہٌ بسیط اَمْر و نَبِیّی ناشی گشتہ است و از ہمان کَلِمَہٌ بسیط استفہام و ترقی  
 و ترقی و اَنْجَار و اِنْشَاء و وَعْد و وَعْدُہ و رِیَافَہ است و ہمان کَلِمَہٌ بسیط است کہ قرآن  
 و توریت نام یافته و بزبور و انجیل تفصیل گرفتہ حضرت ایشان مَرْضٰی اللہ تَعَالٰی عَنْہُ  
 و اَدْصَاہُ را دین مقام متعالی مفروضہ است و تدقیق است بر تحقیق و اَن آنست کہ در کلام  
 الہی جَلَّ شَانُہُ با وجود اَجْمَال و عَدَمِ تَجَرُّعِ تفصیل ہم ثابت است و سَعَتْ و تَمِیزِ ہم کائن  
 با وجود بساطت اَمْر از نَبِیّ ممتاز است و اَنْجَار از اِنْشَاء چنانچہ در مرتبہ ذاتِ تَعَالٰی  
 با وجود اَجْمَالِ تفصیل و سَعَتْ اَشْیَا ت سَمَعْنَا کَلِمَہٌ چو سَعَتْ و تفصیل نیز از صفاتِ کمال است  
 قَالَ اللہُ تَعَالٰی وَ تَقَدَّسَ وَ اللہُ وَاِیْسَمُ عَلَیْہِمْ بَا یَدِ اَنْتَ کہ اَجْمَالِ و تفصیل کہ در آن

سَلَّمَہُ یعنی مکتوب صدایت دہشتم از جلد ثالث ۱۲ مولا ناسلہ ربہ ۱۳ یعنی مکتوب شصت و ہفتم از جلد اول ۱۲ مولا ناسلہ اللہ تَعَالٰی



مرتبہ علیا اثبات سے نمایم نہ آن اجمال تفصیل است کہ در فہم ما در آید و مد رک ما گرد  
کہ آن موجب بعض و تجزئی است تعالیٰ عن ذلک علو اکبر بلکہ در رنگ آ  
وصفات یحون و یحیون است عرف رجب یجمع الا خدا این معرفت ہر چند  
در اطر و عقل است اما مؤید کشف صحیح و الہام صریح است و تمیز یکہ علمائے کرام  
نفی آن نموده اند تمیز نیست کہ از قسم چون و چند است کہ منافی بساطت است  
فائدہ (۵) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا اللہ تعالیٰ بیریہ السامی  
چون لفظ اجمال و وحدت را در آن حضرت مناسبت زیادہ است از لفظ تفصیل چہ لفظ  
تفصیل موہم بعض و تجزئی است بنا بر ان اجمال و وحدت را بر اطلاق بر ان حرم  
معال اختیار نموده اند و الا تو تعالیٰ ازین اجمال و تفصیل کہ مد رک است منزہ و مبرا  
و اگر وحدت و وسعت یحون گوئیم ہر دو ثابت اند فافہم ولا تکن من القاصرین

### ہدایت سیر و ہم

در حقیقت صلوٰۃ فائدہ (۱) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجتہد الالف  
الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فوق این مرتبہ مقدسہ مرتبہ است بس عالی کہ حقیقت  
صلوٰۃ است کہ صورت آن عالم شہادت یہ صلیان از باب نہایت بریاست تواند بود  
کہ انیائے باین حقیقت صلوٰۃ رفته باشد آنچہ در قصہ معراج آمدہ است کہ قف یا محمد  
فان اللہ یصلیٰ بے عبادتیکہ شایان مرتبہ تجرد و تنزہ بود مگر از مراتب و وجوب صادر گرد  
و از اطوار قدیم بنظر آید فالعبادۃ اللاتقہ بجناب قدسہ تعالیٰ ہی الصادقہ  
من مراتب الوجوب لا غیر فہو العابد والمحبود برین مرتبہ مقدسہ کمال وسعت

۱۵ یعنی مکتوب شصت ہفتم از مدار اول ۱۲ مکتوب یعنی ہشتاد و ہفتم از مدار ثالث ۱۲ مولانا سید احمد رضا

ہدایت سیر و ہم

و امتیاز یحییٰ نیست فائده (۲) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَ اَمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى  
 بِسِرَةِ الشَّافِعِيِّ بَرِّينَ تَقْدِيرِ شَبَهٍ و اَرَدَ مِثْلَهُ وَ مَبْدَأُهُ رَاقِدٌ وَ تَفُوقُ بَرِّ شَيْخِ  
 پَسْ باید که حقیقت قرآنی مُقَدَّم باشد بر حقیقت صلوٰۃ و حال آنکه حقیقت صلوٰۃ را  
 فَوْق حقیقت قرآنی نوشته اند جواب میتوان که این مَبْدِئیت در جانب عُرُوج ملک  
 باشد یعنی شَرِیع و سَمْع در مَدَارِج عُرُوج از حقیقت قرآنی است و کمال آن در حقیقت  
 فَوْقانی و باین معنی مَبْدِئیت را تاخر است جواب دیگر آنست که تَفُوق از طَرَفِین است  
 بَدْو اعتبار حقیقت قرآنی چونکه جزو حقیقت صلوٰۃ است و جُز را قَدَّم بر کُل است و  
 کُل را فُضِّل است که مشتمل است برین جُز و اَجْزاء دیگر پس تَفُوق صوری جز راست و  
 تَفُوق معنوی و رُتبی در اینجا کُل را بود فائده (۳) مِنْ مَّكَاتِبِ الْمَحْبُوبِ الصِّدِّيقِ  
 مُحَمَّدٍ الْكَافِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اَگر حقیقت کعبه است جزو حقیقت صلوٰۃ  
 و اَگر حقیقت قرآن است هم بعضی او که صلوٰۃ جامع جمیع کمالات مراتب عبادت است  
 که به نسبت اصل اصل کابرن است فائده (۴) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَ اَمَامِي قَدْ سَنَّ  
 اللَّهُ تَعَالَى بِسِرَةِ الشَّافِعِيِّ حَضْرَتِ اِشْرَاقِ مَافَقَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرَةِ الْاَقْدَاسِ در  
 مکتوبات قدسی آیات خود نوشته اند که التَّيَادُزُ که در حین ادا کے صلوٰۃ دست میزد  
 را در آن اَصْلًا حَظِّی نیست در عین این التَّيَادُزُ او در ناله و فغان است و نیز نوشته اند که  
 رَتْبُهُ نَازِدٌ دُنْيَا دَر رَنگُ تَبَهُ رُویت در آخرت فائده (۵) مِنْ مَّكَاتِبِ الْمَحْبُوبِ  
و در حق جل و علا ۱۲

عبادت

سجده

پس بر حقیقت قرآنی مَبْدِئیت است و این کمال و سَمْع ۱۲ یعنی مکتوب صدر جلیل از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمه ۳۳ یعنی مکتوب  
 هفتاد و پنجم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمه ۳۴ یعنی مکتوب دولت و پنجم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمه ۳۵ یعنی مکتوب مدد می و پنجم از جلد اول  
 مولانا سلمه ۳۶ و قبل ازین نوشته اند اَعْلَیَّ اَدْوَارِ عِبَادَاتِ در آن کتبها از اجل نعم حق است سبحان خصوصاً در ادائے صلوٰۃ که  
 غیر تنبی و ایسر نیست مطلقاً مخصوص در ادائے فرائض صلوٰۃ زیرا که در ابتدا و نهایت با و ابر صلوٰۃ نافله بلند میزند و در نهایت انبساط  
 این نسبت بقرائن منوط میگردد و در ادائے فرائض خود را بیکار میداند کار عظیم نزداد او ادائے فرائض است و پس به این کار  
 دولت است کنون نا کار رسد ۳۷ یعنی مکتوب دص و صفت و یکم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالواله محمد سلمه الله تعالی

الصَّلَاةُ فِي مَجْدِ الْكَافِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِغُ الدُّعَاءَ  
 معلوم ان حوی اعزى الله تعالى با دو نماز رکن دوم است از آن که پنج گانه است  
 و جامع عبادات است و جزو است که از جمیع حکم کل پیدا کرده است و فوق جمیع  
 مقربات اعمال آمده دولت رویت که سر در عالمیان راعیه و علی الیه الصلوة والسلام  
 در شب معراج در بهشت میسر شده بود بعد از نزول در دنیا مناسب این نشاء آن  
 دولت ایشان را در نماز میسر شد و لهذا فرموده علیه و علی الیه الصلوة والسلام اقرب  
 ما یكون العبد من الرب فی الصلوة وکل تابعان اورا علیه الصلوة والسلام از آن  
 دولت درین نشاء در نماز حظ وافرست و نصیب کامل اگر چه رویت نیست که این نشاء  
 آنرا بر تمام اگر نماز کردن میفرمود نقاب از چهره مقصود که می کشود و طایب بطلوب  
 که دلالت نمود نماز است که لذت بخش عکس است نماز است که راحت بیمار است  
 اذنی یا لیل رفریست ازین باجرا و قیة عینی فی الصلوة اشارت است باین متمم  
 اذواق و مواجد و علوم و معارف و احوال و مقامات و انوار و ألوان و ملونیات و  
 مکیانات و تجلیات متکلیفه و غیر متکلیفه و طواریت متلو نه و غیر متلو نه هر چه ازینها در میر  
 نماز میسر شود و بی آگاهی از حقیقت نماز روید و بدینشیا آن ظلال و امثال است بلکه  
 ناشی از وهم و خیال مفصلی که از حقیقت نماز آگاه است در وقت ادا کئے نماز گویا از نشاء  
 نبوی می برآید و در نشاء اخروی می برآید لاجرم درین وقت دولتی که مخصوص با خرت

سبانه

بیش

اشارت

یعنی بسبب جامع بودن نماز جمیع انواع عبادات را چنانکه هر جا که مقرر شده است با آنکه نماز جزو است از اعمال حسنه که کل پیدا  
 کرده ایم ۱۱ یعنی نزدیکتر بودن بنده موسی به پروردگار خود در نماز تحقق است از هر چه مسلم و البود و الدسانی و لکن بلفظ و موساجد  
 بدل فی الصلوة ۱۲ یعنی راحت و سروسریان بمن با قامت نماز سلب طلال بمن رواه الدارقطنی فی الحلل ۱۳ یعنی خنکی  
 و سردی و در خنکی و محنت چشم در نماز تحقق است رواه الدسانی و الحاکم ۱۴ لمصلحة سلمه الله تعالى

نصیب از ان فرامیگیرد و خطی از اصل بے شائبه ظلمت بدست آمد چه نشاء دنیوی  
مقصود بر کمالات ظنی است معامله که بیرون <sup>آیزش</sup> ظلال است مخصوص با خرت است پس از معراج  
چاره نبود و آن نماز است در حق مؤمنان و این دولت مخصوص باین امت است که تبعیت  
پیغمبر خود علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰت و السَّلَامَات که در شب معراج از دنیا با خرت رفت  
و به بهشت در آمد و بدولت رویت مشرف شده باین کمال مشرف گشتند و باین سادات  
مُسْتَعِد شدند اَللّٰهُمَّ اجِرْهُ عَنَّا مَا هُوَ اَهْلُهُ وَاَجِرْهُ عَنَّا اَفْضَلُ مَا جَزَيْتَ نَبِيًّا عَن  
اُمَّتِهِ وَاَجِرْ اَلْاَنْبِيَاءَ كُلَّهُمْ خَيْرًا فَاِنَّهُمْ دُعَاةُ الْخَلْقِ اِلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَاِلَى لِقَاءِ  
اللّٰهِ سُبْحَانَهُ جمع را ازین طائفه که به حقیقت نماز آگاه نساخته اند و کمالات مخصوصه ان  
اطلاع نه بخشید اند معالجات اُمراض خود را از امور دیگر جُستند و حصول مُرادات خود را  
بأشیاء دیگر مَرَبُوط ساختند بلکه گروهی از اینها نماز را دور از کار دانسته ببنائے آنرا  
بر غیر و غیرت گذشتند و صوم را از صلوٰه افضل انگاشتند صاحب فتوحات مکیه میگوید  
که در صوم که ترک اکل و شرب است بصفت صِدْق متحقق شدن است و در نماز غیر و غیرت  
آمن عابد و عبودیت است و هُوَ کَمَا تَرَى مَبْنِیٌّ عَلٰی مَسْئَلَةِ التَّوْحِيدِ اَلْوُجُودِ اِلٰی  
هُوَ مِنْ اَحْوَالِ السَّكَادِیْ اَزْ عَدَمِ اَکَانِی حَقِیْقَتِ نِمَازِ است که جم غفیر ازین طائفه  
تسکین اضطراب خود را در پر دای نغمه طالعیه مینمایند و مطلوب خود را از سماع و نغمه  
و جود و تواجُد جُستند لاجرم قصور قاصی و بدین خود گرفتند با آنکه شنیده باشند مَا  
جَعَلَ اللّٰهُ فِی الْحَرَامِ شَفَاعَةً لِّ الْغَرِیْبِ یَعْلُوْ بِکُلِّ شَیْءٍ وَ حُبُّ الشَّیْءِ یُعْمِی وَ یَصِیْمُ  
اگر شمه از حقیقت کمالات صلوٰتیه بر ایشان منکشف شد هرگز دم از سماع و نغمه

سند

کمال

نکته



زودند و یاد و جود و تواجُد نکرند و سرچون نمیدند تحقیقت ره افسانه زودند  
 برادر هر قدر فرق که در میان نماز و نعمت همان قدر فرق میان کمالاتیکه منشأ آن نماز  
 و کمالاتیکه منشأ آن نعمت است بدان العاقل ۱۱ تَکْفِیْهِ الْإِشَادَةُ ۱۲ این کمالیست که بعد  
 هزار سال بوجود آمده و آخرتیه است که بزرگب اقلیت برآمده گمرازیها فرموده علیه و علی  
 إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ ۱۳ اَوْ لَهُمْ خَيْرٌ اَمْ اٰخِرُهُمْ ۱۴ و نفرموده اَوْلَمْ خَيْرٌ اَمْ اَوْسَطُهُمْ خَيْرٌ  
 چنانست آخر را با اول بیشتر دیده که مثل ترو گشته و در حدیث دیگر فرموده علیه  
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ که بهترین این امت اول اوست یا آخر او و در میان او که رست اوست  
 در متاخر این امت اگر چه علو نسبت است اما قلیل است بل اقل و در متوسطان هر چند  
 نسبت بآن کم نیست لیکن کثرت است بل اکثر و لکل وَجْهَةٌ کَمِثَّةٌ وَکَیْفِیَّةٌ ۱۵ اما اقلیت  
 آن نسبت متاخران بدرجه علیرسانیده و به سابقان مناسبت و اود مبشر ساقه قال  
 عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الْاِسْلَامُ بَدَأَ غَرِیْبًا وَ سَيَعُوْدُ کَمَا بَدَأَ فَطُوْنِی لِلْغُرَبَاءِ  
 و شروع آخرت این امت از بدایت الف ثانی است از ازل تا حال آنست و علیه و علی  
 اِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ زیرا که مضمی الف را خاصیت است عظیم در تغییر امور و تاثیر است  
 قوی در تبدیل اشیا و چون درین امت نسخ و تبدیل نموده ناچار نسبت سابقان بهما  
 طراوت و نصارت در متاخران جلوه گرفته است و تاثیر شریعت و تجدید گشت در  
 الف ثانی فرموده گوئیم اَنْ عَدَلَ بَرِیْنِ ۱۶ یعنی حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصَّلَاةُ و  
 السَّلَامُ و حضرت مهدی است علیه الرِّضْوَانُ ۱۷ فیض روح القدس باز مدو فرماید  
 دیگران هم کینند آنچه میسما میگوید و آیه برادر این سخن بر اکثر خلائق اگر نیست از فهم  
 اینها دور دور اما اگر بهر انصاف بیایند و علوم و معارف یکدیگر را نمودار کنند

در اوقات

در اوقات که در این امت از آن زمان است که در این امت از آن زمان است که در این امت از آن زمان است

۵

صحت و تنظیم احوال را بمطابقت شریعت و عدم مطابقت آن ملاحظہ نمایند و تعظیم و توقیر شریعت نبوی و نبوت را ببینند کہ در کدام یک بیشتر است از استبعاد برآیند دیدہ باشند کہ فقیر در رسائل و کتب خود نوشتہ است کہ طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت است اگرچہ ولایت آن نبی باشد و نوشتہ کہ کمالات ولایت را نسبت بہ کمالات نبوت هیچ مقدارے نیست کاشکے حکم قطرہ داشتے نسبت بدریائے محیط و امثال این بسیار نوشتہ است خصوصاً مکتوبیکہ بنام فرزند می بیان طریقت نوشتہ آمد آنجا ملاحظہ نمایند مقصود از این گفتگو انہاء نعمت حق است سبحانہ و ترغیب طالبان این طریق تفضیل خود بر دیگران معرفت خدا و عزوجل بر آنکس حرام است کہ خود را از کافر فرنگ بہتر داند فکیف از اکابر دین لفظ

۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

طریقت

۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

آید

وے چون شہ مرا برداشت از خاک  
من آن خاکم کہ ابر نو بہاری  
اگر بر وید از تن صبر زبا نم  
کن از لطف بر من قطرہ باری  
چو سوسن شکو لطفش کے توانم

بعد از مطالعہ این مکتوب اگر شوقی تعلم نماز و حصول بعضی از کمالات مخصوصہ آن در شہ پیدا شود و بے آرام سازد بعد از استخار یا متوجہ اینخود و گردند و شرطیہ از عمر تعلم نماز صرف نمایند و اللہ سبحانہ الہادی علی سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الہدی و الذم متابعت المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلاۃ انتم ہا و اکملہا

## ہدایت چہار دہم

در بیان مبعودیت صرف فائدہ (۱) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجید الکلیف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ مرتبہ مقدسہ کہ فوق حقیقت صلوٰۃ است تحقیق مبعودیت

۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

صِرْفِ مَرَانِ فَوْقِ اثَابَاتِ سِتِّ كَهْ أَصْلُ كُلِّ سِتٍّ فَلَا ذِمَّةَ دَرَانِ مَوْطِنِ وَنُسْعَتِ نِزْ كَوْتَابِ  
 یَنُمَایِدِ وَرُتَبِارِ نِہِمِ دِرَہِ مِیَہَا دِگَرِ چَہِ بَیْچُونِ بَیْچِ گونہ باشد وَنُسْتَهَائِ اَقْدَامِ کَمَلِ اَزْ اَنْبِیَا  
 وَاکْبَارِ اَزْ اَوْلِیَاءِ عَلَیْہِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَاخِرًا تَا نِہَا یَتِ مَقَامِ حَقِیْقَتِ صَلَوة  
 سِتِّ کَہِ نِہَا یَتِ مَرْتَبَ عِبَادَتِ عِبَادَتِ وَفَوْقِ اَنْ مَرْتَبَ مَقَامِ مَعْبُودِیَّتِ صِرْفِ سِتِّ  
 کَہِ بَیْچِکَسِ اِذْ اَنْ دَوْلَتِ سَیِّحِ وَجہِ شَرِکَتِ نِیْسَتِ تَا قَدَمِ بَا لَاتَر نِہْدِ تَا ہَرِ جَا کَہِ شَوْبِ عِبَادَتِ  
 وَعَابِدِیَّتِ سِتِّ قَدَمِ رَا دِرْ رَنگِ نَظَرِ گَنَیْشِ سِتِّ چُونِ مُعَا لِمَ مَعْبُودِیَّتِ صِرْفِ  
 رَسَدِ قَدَمِ کَوْتَابِی کُنْدِ وِسْیَرِ بَا نِجَامِ رَسَدِ لَیْکِنْ حَمْدُ اللّٰہِ سُبْحَانَهُ کَہِ نَظَرِ اَزْ اَنْجَا مَنَعِ  
 نَفْرُودَہِ اَنْدَ وُ بَقْدَرِ اِسْتِعَا دِ گَنَیْشِ دَاوَعِ بَا بُو دِے اِگَرِ اِیْنِ ہِمِ شَوْبِ گَنَیْشِ دَاوَدِ  
 کَہِ دَرِ اَمْرِ قِفِّ یَا اَحْمَدُ اِشَارَتِے بَا یْنِ کَوْتَابِی قَدَمِ بُو دِہِ بَا شِدِیْنِ سَا کِیْنِ بَا شِے اِے حَمْدِ  
 وَ قَدَمِ بِشْتَرِ مَنَہِ کَہِ فَوْقِ مَرْتَبَ صَلَوة سِتِّ کَہِ اَزْ مَرْتَبَ وُجُوبِ صَادِرِ سِتِّ دِ مَرْتَبَ بَحْرُودِ  
 تَنْزِہِ حَضْرَتِ ذَاتِ تَعَالٰی وَتَقَدَّسَ سِتِّ قَدَمِ رَا اَنْجَا جَوَا لَنگاہِی نِیْسَتِ گَنَیْشِ نَہِ وُ  
 حَقِیْقَتِ کَلِمَ طَبِیْعَہِ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ دِرِیْنِ مَوْطِنِ مَحْقُوقِ مِیْگَرَدِ وَنَفْیِ اِلٰہِ غَیْرِ حَقِیْقَہِ اِیْنِجَا  
 صَوْرَتِے بِنْدِ دَوَاثِبَاتِ مَعْبُودِ حَقِیْقِی کَہِ جُزْ اَوْ سَتَحَقِّقِ عِبَادَتِ نِیْسَتِ دِرِیْنِ مَقَامِ حَالِ  
 یَشُو دِ وُ کَمَالِ اِشْیَا دِرِ مِیَا نِ عَابِدِیَّتِ وَ مَعْبُودِیَّتِ اِیْنِجَا ہُو یَا مِیْگَرَدِ دِ عَوَاہِدِ اَزْ مَعْبُودِ کَمَانِی  
 جُہَا یَشُو دِ وُ مَعْلُومِ مِیْگَرَدِ کَہِ مَعْنٰی لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ نِسْبَتِ بَحَالِ شُبْہِیَا نِ لَا مَعْبُودَ اِلَّا  
 اللّٰہُ سِتِّ چَا نِجْمَ دَرِ شَرَعِ مَعْنٰی اَنْ کَلِمَہِ قَرَارِ یَا فَنَہِ لَا مَوْجُودَ وَلَا وُجُودَ وَلَا مَقْصُودَ  
 کَفْتَنِ نِسْبَتِ بَا بَیْدِ اَوْ سَطِّ سِتِّ وَلَا مَقْصُودَ فَوْقِ لَامَوْجُودَ وَلَا وُجُودَ سِتِّ کَہِ تَحْتِ  
 لَا مَعْبُودَ اِلَّا اللّٰہُ سِتِّ بَا یْدِ اَنْسَتِ کَہِ دَرِ اَنْ مَوْطِنِ تَرْقِی دِرِ نَظَرِ وُجُودِ اِیْنِجَا ہُو یَا  
 عِبَادَتِ صَلَوة سِتِّ کَا رِ شُبْہِیَا نِ سِتِّ عِبَادَاتِ وِیْگَرِ مَکْرُ وُ کَمِیْلِ صَلَوة مَدُو دِ فَرَا یْدِ وُ نَقْصِ

آنرا شاید تلافی کند آنرا بجا تواند بود که نماز را حسن لذت گفته اند در نگاہ ایمان و عبادت  
 و دیگر بر حسن لذت و آهت نیست فائده (۲) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَآمَنِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى  
 بَیْرَةَ الشَّيْخِ اِذَا كُوْنِيْدَكَ رُوِيَتْ بَصْرِي وَمُشَاهِدَةُ قَلْبِي هِرْدُورِيَا وَاقِعٌ نِيسْت بَس  
 وَصُولِ نَظَرِي بِأَنْحَضَتْ بِحَقِّ مَعْنَى بُود كُوْنِيْمُ كِهْ اِيْن نَظَرِ اَمْرِ نِيسْت بَ كَيْفِ وَرَا رُوِيَتْ  
 مُشَاهِدَةُ تَابَانِ نَرْسِي مَعْنَى اَنْزَانْدَانِي كُوِيَا اَز قَبْلِ مُشَابَهَاتِ سِتْ حَضَرَتِ اِيْشَانِ بِاَللّٰهِ  
 اَللّٰهُ تَعَالَى بِبَیْرَةِ اَلْقَدْسِ بَرَنگاشْتِه اَنْدَكِهْ وَصُولِ نَظَرِي وَوَصُولِ قَدَمِي نَهْ بَانِ مَعْنَى  
 سِتْ كِهْ اَنْجَا شَهُوْدُ وَمُشَاهِدَةُ سِتْ وَيَا قَدَمُ رَا اَنْجَا اَلْجَانِشِ سِتْ اَنْجَا مُوَرَا اَلْجَانِشِ  
 نِيسْت قَدَمُ حَقِّ بُود بَلَكِهْ وَصُولِ سِتْ مَجْهُولِ اَلْكَيْفِ اِذَا رُصُوْرِتِ شَالِيَهْ بِنَظَرِ مُرْتَمِشْتِ  
 وَصُولِ نَظَرِي مِي كُوْنِيْدَكَ اِذَا بَقْدَمُ وَصُولِ قَدَمِي وَالْاَنْظَرُ وَقَدَمُ اَز اَنْحَضَتْ وَالدَّوْمِ اَنْحَضَتْ  
 سَوَالِ بِرْ كَاهِ نَظَرِ اَز مَرْتَبَةِ مَقْدَسِهْ مَجْهُوْدِيْتِ حُرْفِ مَنَعِ نَهْ فَرْمُوْدَهْ بَاشَنْدِ بَايْدَكِهْ رُوِيَتْ  
 دَر دُنْيَا وَاقِعٌ شُوْدُ وَاَنْ بِاَجْمَاعِ اَنْتِ غَيْرِ وَاقِعٌ سِتْ جَوَابِ حُصُولِ اَصْلِ شَيْءِ دِيْكَرِ سِتْ  
 وَنَصِيْبِ اَز اَنْ بَا فَيَنْ دِيْكَرِ وَتَمْنُوْعِ حَقِيْقَتِ اَصْلِ وِیْتِ سِتْ كِهْ مَوْعُوْدِ بَا خَرْتِ سِتْ دَر دُنْيَا  
 اَلْبَتَّهْ وَاقِعٌ نِيسْت چنانچه حَضَرَتِ اِيْشَانِ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ نُوْشْتِهْ اَنْدَكِهْ بِرْ حَرِيْبِ  
 رُوِيَتْ نِيسْت اَمَّا كَالرُّوِيَةِ سِتْ فَافْهَمُ فَاِنْ كَلَامُنَا اَشَارَةُ وَكِبَارَةُ \*

در نظریات

در وصول قدمی

بایست

در نظریات

## هدایت پانزدهم

در بیان مرتبه نزول که بموجب حقیقه الحقائق متعلق است با تحقیقات لائق فائده (۱)  
 مِنْ مَّكَاتِبِ الْمُحِبِّينَ الصِّدِّيقِ مُحَمَّدٍ كَلَّمَ اَللّٰهُ النَّبِيَّ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ اِيْن بِهْمِ دَر جَارِ

۱- یعنی مکتوب صدر و نوزدهم از جمله ثانی ۱۷ مولانا سید ابراهیم نقاش ۵۲ قول به وصول قدمی کنایه از بارانی المکتوب است و این عبارت از المکتوب  
 من المکاتیب البصویة الخطیئة و مولانا ابوالحسن سید احمد رضا رقم نموده که نسخه به وصول قدمی غلط است صحیح و وصول قدمی است و این عبارت  
 ۲- و وصول نظری و وصول قدمی بجا و از اول علم و علم ۱۲ یعنی مکتوب پنجاه و چهارم از جمله ثانی ۱۷ مولانا سید ۵۵ یعنی درجه  
 دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم از جمله اول که علوم اهل اسلام راست پیش از اعیان نفس فارغ از درجته و ولایت است ۱۷ مکتوب

در بیان مرتبه نزول بموجب حقیقه الحقائق



مُتَابِعَتِ أَنْسَرٍ وَعَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ هُم بِمَقَامَاتِ عُرُوجِ تَعَلُّقِ وَارِنْدِ حُصُولِ  
 اینها بصعود و مربوط است درجه پنجم از متابعت آنست که تعلق بنزول و مربوط دارد و این  
 درجه سابعه از متابعت جامع جمیع درجات سابق است زیرا که درین موطن نزول هم  
 تصدیق قلب است هم تمکین قلب هم اطمینان نفس است هم اعتدال اجزاء قالب که  
 از طغیان و سرکشی بازمانده اند درجات سابق گویا اجزاء این متابعت بوده اند و  
 این درجه پنجم کل است مرآن اجزاء درین مقام تابع بمبتوع بر پنج شباهت پیدا  
 که گویا اسم تبعیت از میان برمیخیزد و امتیاز تابع و متبوع زایل میگردد و چنان متوهم  
 میشود که تابع در رنگ متبوع هر چه میگیرد و از اصل میگیرد و گویا هر دو از یک چشمه آب  
 میخورند و هر دو هم آغوش یک کنار اند و هر دو در یک بستر اند و هر دو در رنگ شیر و شکرند  
 تابع کجا و متبوع کدام و تبعیت که در اتحاد نسبت نسبت تغایر گنجایش ندارد و انقدر  
 هست که خود را طفیلی میدانند و وارث نبی غمیما بد علیهِ و عَلَی إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ یابان که  
 تابع دیگر است و طفیلی و وارث دیگر هر چند که همه در قطار تبعیت اند ظاهر در تابع حیل  
 متبوع در کار است و در طفیلی و وارث هیچ حیل نیست در کار نیست تابع او کوشش  
 خورست و طفیلی جلیس خمنی با جمله هر دو است که آمده است از برای انبیا آمده است عَلَیْمُ  
 الصَّلَاةِ وَالتَّحِيَّاتِ سَعَادَتِ اُمَمَانِست که بطفیل انبیا عَلَیْمُ الصَّلَاةِ وَالتَّحِيَّاتِ  
 از ان دولت بهره یابند و از او کوشش ایشان تناول نمایند در قافله که او است  
 و انم نرسم + این بس که رسد بر دور بانگ جز سم + قائمده (۲) حصول این درجه ششمه حقوق  
 است بر حقیقه الحقائق که حقیقت محالست عَلَیْمُ و عَلَی إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ قائمده

۱ قول قطار بانگ سرشاران برابر شده و بر یک نفس رفته و لغت اهل خطاست ۲ غیث ۳ بالغم در میان و چهره در آمدن و  
 داخل شدن ۴ از مکتف رحمة الله علیه است شاید که بعد از صفت گوید رحمة الله علیه از سهو کاتب مانده است ۵ مولانا ابوالحسن علی بن ابی طالب

مِنْ مَّكَاتِبِ الْمَحْبُوبِ الصَّامِدَانِ مُحَمَّدٍ الْكَافِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَتَحْقِيقُ بَيْنِ  
 مَقَامِ آنست که تَوْشُّطِ آنسور کائنات علیه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بدو معنی تواند بود  
 یکی آنکه اَوْصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَاطِلٌ وَحَاجِبٌ بود در میان سالک و مطلوب و دوم  
 آنکه سالک بطفیل او و تَوْشُّطِ تبعیت و متابعت او علیه و عَلَى إِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
 به مطلوب و اصل گردد و در طریق سلوک و پیش از رسیدن به حقیقت محسوسه تَوْشُّطِ  
 بهر دو معنی ثابت است و بعد از رسیدن به حقیقت الحقائق تَوْشُّطِ بهر معنی  
 ثابت گشته نشود که ازین عدم تَوْشُّطِ اگر چه بیک معنی بود <sup>تصویر</sup> بجناب حضرت خاتم  
 عَلَيْهِ و عَلَى إِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ لازم می آید گوئیم که این عدم تَوْشُّطِ مستلزم کمال  
 آنجناب است عَلَيْهِ و عَلَى إِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نه مستلزم قصور زیرا که کمال متبوع است  
 که تابع او بطفیل و تبعیت او جمیع درجات کمال برسد و هیچ دقیقه فرو نگذارد و این معنی  
 در عدم تَوْشُّطِ کائنات است نه در وجود تَوْشُّطِ که آنجا شهود بی پرده است که اقصای درجات  
 کمال است و اینجا در پرده پس کمال در عدم تَوْشُّطِ بود و قصور در تَوْشُّطِ از شوکت و عظمت  
 مخدوم است که خادم او در هیچ مقامی از او متخلف نه کند و به تبعیت او شریک و لایق  
 همگنان او گردد و فی الحدیث علماء اُمّیّ کانَ نَبِیَّائِ بَنِی إِسْرَءِیْلَ عَلَيْهِ و عَلَى إِلَهِ  
 وَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ روایت اخروی بے تَوْشُّطِ و بے مخلوقات امری خواهد بود  
 و در حدیث صحیح آمده است علی صَاحِبِهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ که بنده چون نماز داخل میشود  
 حجابیکه در میان بنده و خداست <sup>نور انوار</sup> تعلّیست مرتفع میگردد و این معرفت از خواص معارف  
 لکنیه این فقیر است از باب طواهر نزدیک است که عدم تَوْشُّطِ را که کمال ایمانست کفر  
 دانند و قائل آید ناو نهسته تفصیل گفته و تَوْشُّطِ را از کمال ایمان تصور نمایند و قائل آید

این عبارت در کتاب الایات آمده است و در تفسیر آن نیز آمده است و در تفسیر آن نیز آمده است و در تفسیر آن نیز آمده است

از کمال تابعان شمرند کُلُّ ذَٰلِكَ لَعَدِمَ الدَّارَ عَنْ حَقِيقَةِ الْحَالِ فَاَمْدَه (۴) مِنْ  
مَكَايِيبِ الْحُبُوبِ الْقَمْدَانِي جَدِّ الْكَافِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ سَوْالِ از تحقیق سابق  
واضح گشت که دیگران را طفیل و ورثت او علیہ و علیٰ الدِّ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ وُصُوئے تحقیقة  
الحقائق و النجاة و التجارے بآن ثابت است شرکت در کمال خاص او کائین بین  
تقدیر فرق در میان متبوع و تابع و طفلی چه بود که ام مرتبت باشد در متبوع و طفیل  
که در تابع و طفیلی نیست جواب و وصول و النجاة دیگران بدان حقیقت از قبیل النجاة خادم  
ست بخدوم و وصول طفیلی است بپیل اگر وصل از اخص خواص امت است که اقل قلیل اند  
خود خادم است و اگر از انبیاست علیہم الصَّلَواتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ هم طفیلی است و خادم  
که اُوش خورست او را چه شرکت است بخدوم و کدام عزت و آبروست او را در جنب او  
و طفیلی هر چند عینیس هم لقمه است ما طفیلی طفیلی است خادمان که با لکنه عالیہ بتبعیت  
مخدوم میسرند و از اطعمه مخصوصه او اُوش میخورند و عزت و اخترام می یابند از بزرگی  
مخدوم است و از علو متابعت اوست گویا مخدوم را با وجود عزت ذاتی عزت دیگر  
از راه النجاة خادمان پیدا میشود و از دیا و از تفاعل نشان او مینماید پس تابعان را بمتبوع  
چه شرکت باشد و کدام مساوات متوهم میگرد و فامده (۵) مِنْ مَكَايِيبِ الْحُبُوبِ الْقَمْدَانِي  
جَدِّ الْكَافِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ اطمینان مرفس از بر حد کمال و بے تکلف بعد از  
اعتدال اجزاء قالب است فامده (۶) مِنْ مَكَايِيبِ الْحُبُوبِ الْقَمْدَانِي جَدِّ الْكَافِ  
الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ سَوْالِ هر گاه اجزاء قالب نیز مجد اعتدال آیند و از طغیان  
و سرکشی بازمانند بها و باینها چه صورت دارد و در رنگ نفس مطمئنه بها و از اینها نیز مرتفع

مثل

باص

اگر دو حال آنکه مقرر است که جهاد باینها همیشه برپاست جواب فرق است در میان  
 مطمئن و این اجرا چه مطمئن صاحب استیلاک و انحال است و بعالم امر الحق است که  
 بکمال استیلاک و سکر متصف است و این اجرا بواسطه اثبات احکام شرعی که بنائ  
 آن بر صحت مناسبت استیلاک و سکر دارند و در استیلاک گنجایش مخالفت نیست  
 و آنکه صحو دار و بواسطه مصالح و منافع اگر در بعضی امور صورت مخالفت نماید گنجایش  
 دارد و امید است که این مخالفت بفضل خداوندی بلی سلطان<sup>۱</sup> که زیاده از ترک استیجاب  
 از تکاب که است تزییه بالاتر نزد قائل<sup>۲</sup> (۱) من کاتب شیحی و امامی قد سنا  
 الله لیسر<sup>۳</sup> الساجی پرسید بودند که سبب چیست که در تسلیک طلب بشارت بلحق  
 به حقیقه الحقائق بعد وصول حقائق ثلاثه میگوئی و حال آنکه این هر سه حقیقت داخل مراتب  
 و جویت و حقیقه الحقائق از حقائق امکانی علی این مقام باید بود که خاطر این مسکین  
 مدتیست که متوشست مخدوم<sup>۴</sup> و ما هیچ اشکال نیست در لحوق حقیقه الحقائق و وصول بحقائق  
 ثلاثه بیج ترتب و توقف نه رواست که لحوق مذکور شود و وصول حقائق میسر نیاید و نیز  
 میتواند بود که وصول صورت بند و لحوق نشود چه انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام از حقائق  
 خویش حقیقت کعبه فافوقها رسیدند و سیکه بر قدم ایشان است از حقائق شان متیون<sup>۵</sup>  
 که برسد و حقیقه الحقائق در میان نیاید و بعد از وصول اگر توسط شیخ خود بحقیقت  
 الحقائق لحوق شود گنجایش دارد چنانچه پیش از وصول هم رواست که بان حقیقت  
 برسد و آن همین برگزیدست آنچه فقیر به بعضی از یاران بشارت لحوق بعد از وصول<sup>۶</sup>

۴۰۰

۱- و بزرگ واجب فرض نرسد ۲- یعنی سده و چهل و چهارم از جمله ثلاثه ۳- مولانا سلمه الله علیه یعنی حقیقت کعبه و حقیقت  
 قرآن و حقیقت صلوٰۃ ۴- بدانکه از کلام سائل و او مفهوم میشود یکجهت بحقیقت لحوق از وصول دوم لزوم تحقق لحوق ببار وصول  
 هر دو ضابطه واقع است زیرا که میتواند که لحوق بدون وصول تحقق گردد و نیز میتواند که با وجود تحقق وصول لحوق نشود فافهم ۵- یعنی  
 وصول بحقیقه الحقائق موقوف نیست بر وصول بحقائق ثلاثه ۶- لمصلحة سلمه الله تعالی



بحقائق سه گانه داده است این کلمه نیست اتفاقیه است بعد از وصول توجّه باین  
جانب واقع شده است والا قبل از وصول اگر توجّه شود میتواند که حقوق مذکور حاصل گردد  
آنکه در ایّده محمدی لشرب اگر حقوق پیش از وصول گفته شود گنجایش دارد چاره وصول  
او بحقائق حقوق است بحقیقت الحقائق وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

## هدایت شانزدهم

در تحقیق معنی تعین اول گفته اند که حقیقه الحقائق که حقیقت محمدی است عَلَیْهِ الصَّلَاةُ  
وَالسَّلَامُ تعین اول حضرت ذات است از مرتبه اطلاق فائده (۱) مِنْ مَّكَاتِيبِ  
الْمُحِبُّوْبِ الصِّدِّيقِ مُحَمَّدٍ الْكَافِ الْثَانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ حَقِيقَتِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ  
وَالسَّلَامُ که ظهور اول است حقیقه الحقائق است بآن معنی که حقائق دیگر چه حقائق انبیاء  
اکرام و چه حقائق ملائکه عظام عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ کالظلال اندم اورا و او

## هدایت هفدهم

در تعین وجودی فائده (۱) مِنْ مَّكَاتِيبِ الْمُحِبُّوْبِ الصِّدِّيقِ الْكَافِ الْثَانِي  
رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ آنچه در آخر کار بکرم و فضل منکشف ساخته اندست که تعین اول  
حضرت ذات را تَعَالَى وَقَدْ تَعَيَّنَ حَقِيقَتِ مُحَمَّدٍ وَجُودِست که محیط همه شیاست و جمیع  
جمیع اصدا و دست و خیر محض است و کثیر البرکة است حتی که اکثری از مشایخ امین

یعنی مکتوب صد و بیست و دوم از جلد ثالث «مولانا سلمه الله تعالی» قول حقیقه الحقائق الزم باید دانست که حقیقت شخص  
چنانچه تعین وجوبی او را گویند تعین امکانی او را نیز گویند پس حقیقت شخصی عبارت از تعین وجوبی است که تعین امکانی آن شخص  
ظَلَّ أَنْ تَعَيَّنَ است و آن تعین وجوبی اسمیت از اسماء الهی جل سلطانة العظیم و القدیر و المرید و المتکلم و امثالها و آن اسم  
الهی جل شانہ ربّ آن شخص است و مبدء فیوض وجودی و توابع وجود او - ماخوذ از مکتوب دوهصد و نهم از جلد اول مکتب  
محمدیه تغییر بسیر و زیاده تحقیق این معنی را ازین مکتوب باید جست «مولانا ابوالسعد سلمه الله تعالی»  
یعنی مکتوب نود و سوم از جلد ثالث «مولانا سلمه الله تعالی»

هدایت شانزدهم محمدی بر یک فائده

هدایت هفدهم محمدی بر دو فائده

طائفہ علیہ انرا عین ذات گفته اند تعالیٰ و منع زیادتی آن بر ذات نمود و سبحانہ  
غایت وقت و لطافت دارد کہ چشم ہمہ کس اور نمیتواند دریافت و از اصل جدا نمیتواند  
ساخت لهذا تعین او درین مدت مخفی ماند و از متعین متمیز نگشت و حجم غفیر آنرا  
بخدائی پرستیدند و مطلوب معبود دارند آن طلبیدند و بعد آثار خارجی اور دست  
و مکتون حوادثی بومی و انکار گشتند و این تمیز حق از مادی حق دولتی بود کہ برائے  
این فقیر واپس مانده ذخیرہ داشته بودند و این نفی مشارکت غیر معبود و معبود سبحانہ  
الوش مانده بود و از بنیاد کرام علیہم الصلوٰۃ والسلام کہ از برائے این زکہ بردارشان نگاه  
داشته بودند الحمد للہ الذی ہدانا لهذا و ما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ لقد  
جاءت رسل ربنا بالحق فامده (۲) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجید الاکلف  
الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ سوال تعین اول وجودی وجود او در خارج است یا ثبوت  
علمی دارد و بس و بیج کلام زین تر و دید درست نمی آید چه در خارج نزد این بزرگواران  
جز یک ذات احد تعالیٰ موجود نیست و دران خارج از تعینات و تنزلات نامہ و نشانہ  
نہ و اگر ثبوت علمی گوئیم لازم آید کہ تعین علمی از وی سابق باشد و آن خلاف مقرر است  
جواب گوئیم در نفس الامر ثبات است و اگر ثبوت خارجی ہم بگوئیم باین معنی کہ در ماکور  
علم ہم اورا ثبوتی ہست نیز گنجایش دارد و اللہ سبحانہ اعلم

عالم و معجز

۱۰۱

۱۰۲

۱۰۳

۱۰۴

۱۰۵

## ہدایت ہشتم

در تعین جہی فامده (۱) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجید الاکلف الثانی رضی

۱۰۱ قول زکریا از طعام برائے کس نگاہ دارند و پس خورده و طعامیکہ مردم فروماند از جائے بردارند ۱۰۲ یعنی مکتوب نمود  
سوم از جلد ثالث ۱۰۳ سوالنا علیہ ۱۰۴ بیان عدم درستی شق اول است ۱۰۵ پس وجود تعین اول در خارج چگونه مقصور گردد ۱۰۶  
۱۰۷ بیان عدم درستی شق ثانی است ۱۰۸ یعنی مکتوب صد و بیست و دوم از جلد ثالث مولانا ابوالحسن علیہ السلام

بابت بزرگوار معجز بود فامده

اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ حَقِيقَتِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ كَهَقِيقَةِ الْحَقِّ  
 است آنچه در آخر کار بعد از طی مراتب ظلال برین فقیر منکشف گشته است تعین و  
 ظهور جبری است که بعد از ظهورات و منشا خلق مخلوقات در حدیث قدسی مشهور  
 است آمده است کُنْتُ كَذَا حَقِيقًا فَاجَبْتُ أَنْ أَعُوَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ  
 اول چیز که از ان گنجینه مخفی بر منضم ظهور آمده حُب بوده است که سبب خلق مخلوق  
 گشته اگر این حُب نبود و راجع ایجاد نمیکشود و عالم در عدم راسخ و مستقر میبود و در حدیث  
 قدسی کَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ رَأَى رِشَانَ خَاتَمِ الرُّسُلِ وَقَعَ سِتٌّ عَلَيْهِ وَعَلَى  
 آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اینجا باید حُب و حقیقت کَوْلَاكَ لَمَّا أَظْهَرْتُ الرُّبُوبِيَّةَ  
 را درین مقام باید طلبید **سؤال** صاحب فتوحات بکیه تعین اول که حقیقت محمد است  
 حضرت اجمال علم را گفته است و تو در رسائل خود تعین اول را تعین وجودی گفته و مرکز  
 آنرا که اشرف و سابق اجزا را است حقیقت محمدی قرار داده و تعین حضرت اجمال اظلال  
 این تعین وجودی از گذشته و اینجا مینویسی که تعین اول تعین جبری است و آن حقیقت  
 محمدیت وجه توفیق در میان این اقوال حصیت جواب اظلال شے بسیار است که خود را  
 باطل شے و نا امید و سالک بخود گرفتار میسازد پس آن دو تعین ظلال تعین اول اند که در  
 وقت عروج بر عارف باطل تعین اول که تعین جبری است ظاهر گشته **سؤال** تعین وجودی  
 را اظلال تعین جبری گفتن چگونه است آید و حال آنکه وجود را بر حُب سبقت است چه حُب فرع  
 وجود است **جواب** این فقیر در رسائل خود تحقیق کرده است که حضرت حق بسمانه و تعالی

باب  
سہ قول

میرزا: جو زبانہ ابو سعید سید احمد

بذات خود موجود است نه بوجود و همچنین صفات ثمانیه او تعالی بذات واجب موجودند  
جل شأنه نه بوجود که وجود بلکه وجوب را نیز در آن مرتبه گنجایش نیست که وجوب  
وجود هر دو را اعتبار است اول اعتباری که پیدا شد بر آن انجام داد عالم حُب بوده است  
بعد از آن اعتبار وجود که مقدمه انجام دادست چه حضرت ذات را جل سلطان بے اعتبار  
این حُب بے اعتبار این وجود از عالم و انجام داد عالم استغناست ان الله لَعَنِي عَيْنِ  
الْعَالَمِينَ نَصْر قاطع است و تعیین علمی جملی را ظل آن و تعیین گفتن با اعتبار آنست که  
آن و تعیین با اعتبار حضرت ذات است تعالی بے ملاحظه صفات و درین تعیین ملحوظ  
ست که کا نظر است مردات را عز شأنه فائده (۲) مِنْ مَّكَاتِبِ الْمَجُوبِ الْقَمَدَانِ  
مُجَدِّدِ الْآلِيفِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ سُؤَالَ تَرْقِي ارْحَقِيَّتِ مُحَمَّدِي كَيْفَ تَعَيَّنَ حُبِّي وَ  
حَقِيقَةُ الْحَقَائِقِ ست و حقیقه از حقائق ممکنات فوق آن نیست جائز است یا نه و تودر سائل  
خود نوشته که ترقی ارْحَقِیَّتِ مُحَمَّدِي واقع شد حقیقت این معامله حسیت جواب جائز  
نیست زیرا که فوق آن مرتبه مرتبه لا تعین است که موصول و الحاق متعین بآن محال است  
و موصول و الحاق بے کیف گفتن مجز و نفوه است که پیش از رسیدن بحقیقت معامله بآن  
تسلی نموده آید تا بعد از وصول بحقیقت کار حکم بعدم وصول و الحاق لازم که ریب را در اینجا  
شائبه نیست و آنکه نوشته ام که ترقی ارْحَقِیَّتِ مُحَمَّدِي واقع شد مرد از آن حقیقت ظل  
آن حقیقت بوده است که عبارت از اجمال حضرت علم گفته اند و معتبر بوحده کرده در آن وقت  
اشتباه ظل بود و بطل و چون محض فضل خداوندی جل سلطان نه ازان ظل و از شائبه  
ظلال مخلصی پیشتر شده است که ترقی ازان حقیقت الحقائق واقع نیست بلکه جائز نه که قدم

شائبه

هست

بے کیف

و در نوشته و در بیان آن

۱- بلا که این کرمه واقع است در سوره عنکبوت و پاره اسن خلق ۱۲ ۱۳ یعنی کتب و حدیث و درم از طه ثالث ۱۴ مولانا ۱۵  
یعنی ترقی ارْحَقِیَّتِ مُحَمَّدِي جائز نیست از جهت آنکه فوق حقیقت محمدی مرتبه تعیین است که لازم ۱۶ یعنی محض حق گفتن است بزمان بدون



از انجا برداشتن و پیش نهادن قدیم در جواب نداشت از امکان آمدن که محال عقلیست شرعی

## هدایت نوزدهم

است ۱۲

در بیان فوق تعین حجتی فائده دارم <sup>۱۱</sup> من مکتوب بیست و یکم و کما فی قد سنّا الله تعالی  
بسرّه السامعی آخرین چیزیکه حضرت ایشان با قد سنّا الله تعالی بستره الافدیس  
نوشته اند مکتوب بیست که قبیل آخرین مکتوبات جلد ثالثست متصل بان بنام مولانا  
دهلوی و در آن مکتوب فوق تعین وجودی تعین حجتی اثبات نموده اند و ترقی از ان منع  
فرموده اند روزانه در تحریر این معارف علیه بوده اند شبانه آنحضرت را تب گرفته که روز  
هشتم از ان تب از حال نمودند بعد از از حال آنحضرت آن نوشته در معرض ظهور آمد و  
و مخلصان بشری مطالعه آن مشرف گشتند و نقل از ان برداشتند بعد از تحریر این  
معارف سینه در شد اند مرض موت نیز معارف و اسرار کثیره بیان نمودند و وصایا  
فرمودند از جمله آن اسرار آن بود که شبی که صبح آن حلت خواهند فرمود یا شب پیش آن  
و حضرت مخدومی میان جیوسمکه الله تعالی نیز در آن وقت حاضر بودند و مرض در علیه  
ضعف بر کمال بوده فرمودند مرا بنشاند بنده در کنار خویش آن قدوه کبار را بنشانند خیمه  
بار مبارک آنحضرت برین ذره بمقدار بود از ان بار امید وارم که چه قسم بار خوشگوار بر درگاه  
این خاکسار آرد و چه نوع عالی اسرار و اشیاء برین دل افکار بیارد و القصه آن بحضرت  
فرمودند که داعی صال لا یرذل در سیر من ندادا که سلطان مطیلبه مرغ نعمت بلند پرواز  
من رو باستانه قدس نهاد تا رسید جایکه رسید از ان بارگاه عالیجاه نداشتند که سلطان  
در خانه نیست بعد از ان معلوم شد که این مقام حقیقت کعبه ربانیست با و بار ان

یعنی مکتوب صد و هشتاد و دوم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمه ربیع یعنی مکتوب صد و بیست و دوم از جلد ثالث ۱۲ آنجا که  
فرموده اند اول اعتباریکه پیدا شد از انکے ایجاد عالم حبست بعد از ان اعتبار وجود که مقدمه ایجاد است ۱۲ یعنی منسار و اخلاق ۱۲

برای نوزدهم مخفی بر چهار فائده

باشد

در آنجا که



تأیید و بوسه نم چو نش خوانند سخن مجرب کجا بلب محبوب سد چنانچه سخن او را  
 با وقرب و منزلت ست از سخن او با و توان رسیدنه از سخن خود که بخش کوتاه و در  
 راه ست این فقیر گوید من عرف الله کل لسانه آنرا گواه ست ع پس سخن کوتاه  
 باید والسلام فائده (۲) من مکاتیب شیخی و اما می قد سنا الله تعالی سیرہ  
 السامی درین مقام دوسوال واردست سوال اول آنکه آن عالی حضرت در مکتوبیکه  
 اخیرا خیر نوشته اند متصل باین رخص چنانچه بالا گذشت بر نگاشته اند که ترقی از تعین  
 اول که تعین جویی ست واقع نیست که فوق آن تعین ست در اینجا قدم نهادن از ارکان  
 برآمدست و بوجوب متحقق گشتن که محال ست و این عروجاته که واقع شد همه فوق  
 تعین جویی ست و بر آن چه باشد جواب میتوان که ممنوع و وصول قدمی باشد و آنچه  
 مستطوره شد و وصول نظری بود و حیثیذ فلا منافی مانا که این معنی را از آنحضرت در  
 همان مجلس استفاده نموده است سوال دوم آنکه از بعضی عبارات آنحضرت متفقا  
 میشود که حقیقت کعبه فوق اعتبار شیون و صفات است و از ما سبق خلاف آن مفهوم  
 گشت جواب مراد از صفات و شیون که حقیقت کعبه از آن تفوق است صور علمیه  
 صفات ست که در مرتبه تعین علمی جملی ثبوت دارند چه در اصطلاح قوم مقام صفات و شیون  
 عبارت از همین صور علمیه تفصیلیه است چنانچه اجمالین مرتبه را مرتبه ذات یگویند و تجلی آنرا  
 تجلی ذات میدانند و نیز مراد از آن صفات حصص تفصیل مرتبه تعین وجودیست که حضرت ایشان  
 با ثبات این تعین ممتاز اند و نزد حضرت شیخ محی الدین بن عربی و تابعان او قد سر الله  
 آنرا دهم این مرتبه مرتبه لا تعین و مرتبه اطلاق است تعالی چه فوق تعین علمی

له یعنی مکتوب صد و شتادوم از جلد اول ۱۵۷ یعنی حضرت ایشان ۱۵۸ چنانچه در مکتوب ۱۵۹ و ششم از جلد اول صریح

این معنی فرموده اند ۱۶۰ و از بعضی عبارات آنحضرت مفهوم میشود ۱۶۱ یعنی زمین صفات حقیقه که موجودند و با وجود دارند و حقیقت

کبریا و دانند ۱۶۲ این اصطلاح و صفات بصورت تفسیر در بعضی عبارات آنحضرت یعنی اصطلاح و است فائده ۱۶۳ صحیح سید الله تعالی





مُتَقَدِّرٌ تَوَدِّعُ سُلَاسِیَّتِ جَوَابِ نَزْدِ فَقِیْرِ سِیِّحِ تَعِیْنُ مُتَعِیْنٌ نِیْسِتْ کَدِ تَعِیْنُ  
 بُوَدِ کَدِ لَاتَعِیْنُ رَامُتَعِیْنُ سَا زِ دِ اَیْنِ اَلْفَاظِ مُوَافِقِ مَذَاقِ حَضَرَتِ شَیْخِ مَحِی الدِّیْنِ تَابِعَانِ  
 اَوَسْتُ قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَسْرَادَهُمْ دَرِ عِبَارَاتِ اِیْنِ فَقِیْرِ حَیْنِ اَلْفَاظِ کَدِ وَاقِعِ شُوْدَارِ  
 قَبِیْلِ صَنِیْعَتِ مُشَاکَلَتِ بَا یَدِ دَانَسْتُ بَهْرِ حَالِ گُوَیْمِ کَدِ اِیْنِ تَعِیْنُ تَعِیْنُ اِمْکَانِی سِتْ و  
 مَخْلُوقِ وَحَادَثِ سِتْ قَالِ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُورِی و دُر  
 اَحَادِیْثِ دِیْگَرِ تَعِیْنُ وَ قِیْتُ خَلَقْتُ اَنْ نُوْرِی مَدَه اِسْتُ چنانچه فرموده قَبْلُ خَلَقَ السَّمْعَ  
 بِالْاَلْفِ عَامٍ وَاَمْثَالِهِ و بَهْرِ چِه مَخْلُوقِ سِتْ و سَبُوقِ بَعْدِ مَسْتُ مُمِکِنِ سِتْ حَادَثِ و چُون  
 حَقِیْقَةِ الْحَقَائِقِ کَدِ اَسْبَقِ الْحَقَائِقِ سِتْ مَخْلُوقِ و مُمِکِنِ گِشْتِ حَقَائِقِ و دِیْگَرِ اِنْ بَطْرِیْنِ اَوَّلِ  
 مَخْلُوقِ خَوَانَسَنْدِ بُوَدِ و اِمْکَانِ و حُدُوثِ خَوَانَسَنْدِ دِشْتِ عَجَبِ سِتْ کَدِ شَیْخِ قُدَّسِ سِرُّه  
 حَقِیْقَتِ مُحَمَّدِی رَا بَلْکِه حَقَائِقِ جَمِیْعِ مُمْکِنَاتِ رَا کَدِ اَعْیَانِ ثَابِتَه لَفْتَه اِسْتُ اَزِ کَجَا حُکْمِ بُوُجُودِ  
 شَانِ سِکِنْدِ و قَدِیْمِ مِیْدَانْدِ اَلْزَمِ خِلَافِ اِنْ یَغِیْبُ مِیْنَمَا یَدِ عَلَیْهِ و عَلَیْ اِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
 مُمِکِنِ بَا جَزَا اَوْ خُوْدِ مُمِکِنِ سِتْ و بَصُوْرَتِ و حَقِیْقَتِ خُوْدِ مُمِکِنِ تَعِیْنُ و جَوْبِی حَقِیْقَتِ مُمِکِنِ  
 بَرَا یِ چِه بُوَدِ حَقِیْقَتِ مُمِکِنِ اَلْبَثِّ بَا یَدِ کَدِ مُمِکِنِ بَا اَوْ اَجِبِ تَعَالٰی بِهَیْچِ شَیْخِ اَکْ  
 و اِنْتِیَابِی نِیْسِتِ غِیْرَ اَزِ اَنْکِه مُمِکِنِ مَخْلُوقِ اَوَسْتُ و اَوْ تَعَالٰی خَالِقِ اَوْ و شَیْخِ چُونِ دَرِیْنِ  
 و اَجِبِ و مُمِکِنِ تِیْزِ نِیْسِکِنْدِ و خُوْدِ مِیْغَرَا یَدِ لَعْدَمِ التَّمِیْزِ بَیْنَهُمَا اِگَرِ و اَجِبِ رَا مُمِکِنِ گُوَیْدِ  
 و مُمِکِنِ بَا و اَجِبِ بَا کَدِ نَدَارْدِ اِگَرِ مَعْدُومِشْ فَرَا یَنْدِ کَمَالِ کَرَمِ و عَفْوَ سِتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا  
 اِنْ نَسِیْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا سُوْالِ تُو دُرِ رَسَائِلِ خُوْدِ دَرِ مِیْاَنِ و اَجِبِ تَعَالٰی و مُمِکِنِ نَسِیْتُ

سَلَمَ یعنی ذکر الشیء بلفظ غیره لوقوع فی صحته ۱۲ یعنی آفرید خدا نور را پیش از آفریدن آسمانها و هزار سال قبل و امثال اینها  
 این روایت دیگر اندرین باب نیز آمده ۱۳ یعنی اگر از جناب قدس خداوندی شیخ ابن عربی را اندرین قول واعفا و معذرة  
 دارند و واخذ نفرایند کمال کرم و عفو حقست تعالی و قدس ۱۲ لمصححه سلمه الله تعالى

اصالتِ ظلیت اثبات کرده و ممکن باطل واجب تکلفی و نیز واجب تکلیفی اعتبار  
 اصالتِ حقیقت ممکن که باطل اوست نوشته و معارف کثیره بران متفجع ساخته  
 اگر باین اعتبار شیخ قدس سره نیز واجب تکلیفی را حقیقت ممکن گوید چه محذور لازم  
 است آید و چرا ایلام بود جواب این قسم علوم که اثباتِ ظلیت نماید در میان واجب تکلیفی  
 و ممکن و شرع به ثبوت اینها وارد نشده همه از معارف سکریه است از انار سائیت بحقیقت  
 معامله ممکن چه بود که ظل واجب باشد تعالی و واجب تکلیفی که اگر باطل بود که ظل مؤتمن تولید  
 بمثل است و بنی از شائبه عدم کمال لطافت اصل هرگاه محمد رسول الله از لطافت ظل  
 نبود خدا را محمد را صلی الله علیه و آله و سلم چگونه ظل بود موجودات و خارج بالذات و  
 بالاستقلال حضرت ذات است تکلیف و صفات ثمانیه حقیقیه او تعالی و تقدس و ماسوا  
 آن هر چه باشد بایجاد او تعالی موجود گشته است و ممکن مخلوق و حلول است و هیچ  
 مخلوق ظل خالق خود نیست و غیر از مخلوقیت هیچ انتساب به خالق تعالی و ماورائے  
 آن نسبت که شرع بآن وارد است ندارد و این علم بظلیت عالم سالک را در راه بسیار  
 بکار می آید و کسان کسان باطل می برد و چون بکمال غایت منازلِ ظلال را طے کرده  
 باطن برسد بعضی از او تعالی می یابد که این اصل هم حکم ظل داشته است و شایانِ مطلوبیت  
 نبوده که بدافع امکان ششم است و مطلوب ماورائے حیطه ادراک و صل و اتصال است  
 رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهِيَ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا دَسَدَ ۱۲

## هدایت بیستم

در بیان قطع منازل رسیدن باطن خود و مراتب نزول فائده (۱) من مکتائب

سایه و نور به نفهمیم که در بابهم اندازنده و تولید یعنی زایانیدن یعنی قول به ثبوت ظل مرجع را سبحانه و تعالی اندرین دهم اندازد که حق سبحان از  
 خودش خود زایانیده است تعالی اشعشع و لک کواکب ابریس کشیده شی دهم سبحان البصیر ۱۲ یعنی مکتوب و دیست و نور دهم از مکتوب اول ۱۲

۱۶۱

۱۶۲

۱۶۳

باین ترتیب  
 مکتوب بر مکتوب خاد

شَیْخِ دُرَامِی قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بَیْرَهُ الشَّامِی عَارِفِکَ قَطْعَ مَنَازِلِ وُصُولِ  
 نَمُودِ بَاصُولِ خُودِ رَسِیدِست چُونِ خُواہند کہ ویرا بَعَالَمِ باز گردانند و بِنَزُولِ بَہِیْتِ  
 ہدایت و اِزْشادِ مَشْرِفِ سازند نورے از اَشْجَاتِ اَنْوَارِ قَدَمِ و دَلِیْلِ و کہ در حَیْثُ  
 غَیْبِ ہُویتِ سِتِ مے نہند و بَقائے بَآنِ نور کہ مُسْتَفَادِ از مَرْتَبَہٗ و جُوبِستِ مِیْدَہند  
 تا آنکہ اِینِ عَارِفِ بَہَامِ خُودِ بَآنِ نُوْرُ مَلَوْنِ مِیْشُود و بِصَبْغِ اَلْہِی جَلَّ جَلَالُہٗ بِمَنْصَبِ مِیْگِرد  
 و طَلَبَانِ اِنِیزِ بَہَامِ رُنگِ بے بَرآر و تَا ز مَانِیکَ اِینِ عَارِفِ بَقِیْدِ حَیَاتِ اِینِ جہا مُقِیْدِست  
 و بَہ تَعْلُقَاتِ بَدَنِی مَتَعَلِقِ بَہَامِ شَعْلَہٗ مُوَدَّعِ خُرسند ست و بَحْرِی اِز کُلِّ قَانِعِ و بِحِکْمِ  
 اَلْمَجَازِ قَنْطَرَۃُ الْحَقِیْقَہٗ در مَجَازِ اِنِیزِ چُونِ عِشْقِ کِبَالِ اَلْکَمَالِ سَد و عَاشِقِ در خُودِ نَشَا  
 از مَعشُوقِ یَا د و اَنَارِ مَعشُوقِ در خرابَہٗ عَاشِقِ ظَاہِرِ آید مِیْتواند کہ بَہَامِ نِشانِ خُرسند  
 شُود و از مَعشُوقِ اِعْرَاضِ نَمَیْد چنانچہ از مَجْمُوعِ عَامِرِی مے آرند کہ وَقْتِ لَیْلِ نَزْدِیکِ مے  
 شَدِ گُفت اِلَیْکَ عَیْنِی فَإِنَّ حُبَّکَ شَعَلْنِی عَنْکَ لَعَلَّہُ گُفت رَوُودِ کہ اِنچنان مِمن  
 کہ بَحْرِ عِشْقِ تُو نَدَا مِمن + عِشْقِ تُو اے نِگارِ نِزَانِہٗ اِنچنان کرد در دِلِ حَسانِہٗ  
 کہ تَرَاہِمِ نَمَازِ کُجَا ی + بَعْدِ اِزِ اِینِ خُوش تَرَمِ بَہ تَہائی + بَر سَرِ اَصْلِ سَحْنِ رُویْمِ و گُویْمِ  
 کہ اَنچہ از عَارِفِ مَرْجُوعِ دَرِینِ نَزُولِ مَقْصُودِ بود چُونِ بَا نِجَامِ رَساند و وَقْتِ وِصالِ و  
 در سَد و اِز رَفا قِیْتِ بَدَنِ کہ مَدَتِ بَآنِ اُلْفَتِ گُرفتہ بود اِعْرَاضِ نَمَیْد و نِداے اَللّٰہُمَّ  
 الرَّفِیقُ الْاَعْلٰی بَرآر دَایِنِ زَمَانِ بَر و فِیقِ اَلْمَوْتِ جَسَدِکَ یُؤْصِلُ الْحَبِیْبَ اِلِی الْحَبِیْبِ  
 بِکَلِیْتِ خُودِ مَتَوَجَّہِ جَنَابِ قُدُسِ عَظَمَتِ جَلَالَتِ گُرد و دَوا ز تَنگنایِ شہِزِ بَحْرِی و اِستِ

۱۵ مضامین این مکتوب اخذ از مکتوب دوازدهم از جلد ثانی حضرت مجدد دین و انجا بتفصیل تمام مرقوم است و توضیح  
 زیاده تر ازین ۱۲ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰  
 اوالہی سبحانہ اوالہی عظیمہ القدس و قیل غیر ذلک : علیہ السلام

بعضه شهود کلی بتختر نماید باید دانست که ملائکه کرام علی بنینا و علیهم  
 السلام هر چند مشاهد اصل اند و همیشه شهود کلی دارند اما شهودیکه انسان را درین  
 مرتبه پیشتر گشته است فوق شهود ملک است بلکه شهودیکه عارف را در دنیا است هر چند  
 جزئی است اما خصوصیت دارد که ملک را نیست و آن آنست که شهود جزئی انسان  
 را که بجز روح ساخته اند و انسان را از نفس و گذرانیده بان جزئی بقا بخشیده اند و مشاهد  
 ملک اینچنین است که در از بیرون نظاره مینماید و از شهود خود چیزی بدست آورد  
 شتآن مابین المشاهداتین بشنوبشنو آنچه بالاند کور شد که شهود انسان جزویت  
 در مرتبه اولی است از مراتب نزول اگر شتمه از خصائص مراتب نزول که بشر بان  
 ممتاز است در معرض بیان آرد و کمالات مخصوصه و اسرار مخفیة انسان را که افضل  
 خلایق است جلوه گر سازد و نزدیک است که نزدیکان دوری جویند و دو صلمان راه بجز  
 پویند و من بعد هذا ما یدق صفاته و ما کتمه اخطی لکذب و اجمل  
 و السلام علی من اتبع الهدی فامن (۲) من مکاتیب المحبوب الصمدانی محمد  
 الالف الثانی رضی الله تعالی عنه اعلمو ان الله سبحانه و تعالی اظهر علی ان  
 فی الکائنات نقطة هی مرکز العالم الظلی و تلك النقطة لاجمال جميع العالم  
 و العالم تمامه تفصیل ذلك الاجمال و تلك النقطة كالشمس فی السماء بها يتوزع  
 ما فی الافاق کل من یصل الیه فیض منه سبحانه یتوکل تلك النقطة  
 و تلك النقطة محاذیة لنقطة غیب الهویة و تلك النقطة کائنة فی مرتبة النزول  
 فما لم یکن النزول فی هذه المرتبة من الهبوط و الاسفلية لا یكون العروج الی  
 تلك المرتبة السماویة یغیب الهویة و هذا النزول للدعوة و التکمیل فی ذلك

شاهد کلی شهودیکه انسان را در دنیا است

کلیشه

شاهد کلی شهودیکه انسان را در دنیا است

شاهد کلی شهودیکه انسان را در دنیا است

شاهد کلی شهودیکه انسان را در دنیا است

شاهد کلی شهودیکه انسان را در دنیا است



قُرْبَةٍ

الْزُّوْلُ الَّذِي يَكُونُ بِمَرْتَبَةِ تِلْكَ النُّقْطَةِ يُتَحَيَّلُ كَانَ الْوَجْهَ إِلَى الْعَالَمِ وَالظَّهْرَ لِلَّهِ  
سُبْحَانَهُ وَظَهَرَ أَنَّ هَذَا التَّوَجُّهَ إِلَى الْعَالَمِ وَالْإِنْقِطَاعَ عَنْهُ سُبْحَانَهُ إِنَّمَا هُوَ إِلَى الْمَوْتِ  
فَإِذَا جَاءَ وَقْتُ الْوَصَالِ تَعَكَّسَ الْحَالُ فَفِي هَذِهِ النَّشْأَةِ الْفِرَاقُ وَالشَّوْقُ مِنَ  
الْجَانِبَيْنِ وَالْمَلَأَقَاةُ إِنَّمَا يَكُونُ بَعْدَ الْمَوْتِ فَظَهَرَ مَعْنَى حَدِيثِ الْقُدْسِيِّ الْأَهْلِي الشَّوْقُ  
الْأَبْرَارِ إِلَى لِقَائِي وَأَنَا إِلَيْهِمْ لَأَشَدُّ شَوْقًا وَاعْلَمْ أَنَّهُ مَعَ تَحَقُّقِ الزُّوْلِ فِي  
هَذِهِ الْمَرْتَبَةِ لَيْسَ بَيْنَ السَّالِكِ وَبَيْنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ حِجَابٌ بَلِ الْحُبُّ كُلُّهَا مَفْقُودَةٌ  
وَلَكِنَّ التَّوَجُّهَ إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ مَفْقُودٌ بَلِ التَّوَجُّهُ ثَمَّةٌ بِتَمَامِهِ إِلَى الْخَلْقِ فَهَذَا مَقَامُ  
الدَّعْوَةِ وَقَدْ يَقَعُ الزُّوْلُ مِنْ تِلْكَ النُّقْطَةِ الَّتِي هِيَ مَرْكَزُ دَائِرَةِ الْعَالَمِ الظَّلْمِيِّ إِلَى  
النُّقْطَةِ الَّتِي هِيَ مَرْكَزُ دَائِرَةِ الْعَدَمِ وَهُوَ مَقَامُ الْكُفْرِ بِاللَّهِ تَعَالَى وَالْإِنْكَارِ عَنْهُ  
سُبْحَانَهُ وَعَنْ أَنْبِيَائِهِ صَلَّاهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَسَلَّمَ وَعَنْ آيَاتِهِ تَعَالَى وَيَقَعُ الْعُرُوجُ عَنْ  
تِلْكَ النُّقْطَةِ إِلَى مَرْكَزِ دَائِرَةِ الْأَصْلِ الَّتِي هِيَ دَائِرَةُ مَقَامِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَتِلْكَ  
النُّقْطَةُ الَّتِي ذَكَرْنَا هَاطِلًا نَبِيَّةً غَايَةَ الظُّلْمَةِ فَالزُّوْلُ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ لِيَتَوَيَّرَ وَاسْتِرَاقِ  
أَمْرٍ عَظِيمٍ الْقَدْرِ وَمَقَابِلُهَا نُقْطَةُ الْإِسْلَامِ وَهِيَ النُّقْطَةُ الَّتِي يَقَعُ الْعُرُوجُ إِلَيْهَا بَعْدَ  
هَذَا الزُّوْلِ الظَّلْمَانِي وَمِصْبَاحُ تِلْكَ النُّقْطَةِ الظُّلْمَانِيَّةِ كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ط  
وَالسَّلَامُ فَأَمْدُهُ (٣) مِنْ مَكَايِبِ شَيْخِي وَلَا مَا مَيَّ قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ الشَّعْخِ  
بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَارْتِسَالِ التَّحِيَّاتِ مِيرَسَانَهُ مَكْتُوبٍ مَرْغُوبٍ كَمَا مَسْتَفْتٍ أَذْوَاقِ  
عَلَيْتِهِ وَأَحْوَالِ سَيِّئِهِ بُوْدِ سَيِّدِ خَوْشَوْقِ سَاخَتْ وَبَسَبِ فَرْحَتِ لِرَاحَتِ جَانِ  
اگر وید نوشته بودند که با وجود نسبت محبوبیت و اسرار متعلقه آن جانب تکمیل و ارتقا

له اعلم ان معنا هذا الحديث صحيح مطابق لحديث من تعرب الى ربه انقربت اليه ذرعا الحديث ١٢ في معنى هذا الحديث و قد اوردت في كتابي  
مولانا في كتوبات حضرت شيخ خواجه سيف الدين فرزند شيخ عروة الوثقى فواجه محمد مصدوم قدس الله تعالى سرهما ١٢ المعنى بسلامة

روز افزونست چہ روز افزون نبود کہ افضل محبوبان سرور دین دنیاست و بجا  
 ارشاد و تکمیل در و علیہ و علی آلہ افضل الصلوات و اکمل التحیات از ہمہ زیاد  
 تر بود مرقوم نموده بودند کہ بعضی اوقات بمباشرت امور مباه نزل واقع میشود و  
 تا تشبہ بان نماید معاملہ تکمیل نبوی افتد بے از تکاب بعضی رخص و مباحات  
 تقویت جانب بشریت میکند کہ مبدء تکمیل است و از تکاب عزیمت و سحاب پرورش  
 جانب ملکیت مینماید و از کمالات بشریت و دعوت حفظ ندارد و اولیاء مرقومین  
 تکمیل سرد و جانب میکنند و ملکیت را با بشریت جمع ساخته اند این اکابر بر مباد حق  
 جل و علا قائم اند شعر لای فی الوصال عبید نفیسی و فی الطجر ان مولی اللہ الی  
 بیت ہجر یکہ بود مراد محبوب از وصل ہزار بار خوشتر مضمون حدیث است  
 ان الله كما يحب ان يؤتى بعزيمة يحب ان يؤتى برخصة باید دانست  
 مباح کہ مقرون بنیت صالحہ شود و دخل مستحبات میگرد و رخصت عزیمت میشود  
 نوم العلماء عبادہ شنوده باشند علی الخصوص مباح کہ با امر او تعالی بوقوع آید  
 و دخل فرائض و واجبات میگرد و چنانچہ این معنی تفصیل از مکتوبات جلد ثانی حضرت  
 ایشان واضح و واضح است فائدہ (۴) من مکاتیب المحبوب الصمدانی جلد ۱ کاف  
 الثاني رضى الله تعالى عنه فضائل و کمالات رجوع بسیار صاحب توجہ نسبت  
 بصاحب رجوع قطره است نسبت بدریا محیط این رجوع از فضائل نبوت است و  
 آن توجہ از آثار ولایت شتکان مابینہما اما فہم کسین کمال نرسد فائدہ (۵)  
 عبد ضعیف گوید رحمہ اللہ سبحانہ روزے این فقیر در خدمت پیر دستگیر عرض نمود

لہ چنگ روزن ۵۲ و تمامہ مشغلی باحبیب کل حال ۲ احب الی من شغلی بحالی ۱۲ یعنی خواب لبشندان عبادت است  
 و این قول تعلیم بحیث مرفوع کہ غزالی در احیاء آورده بزیادت و انفسہ شہیم یعنی دوم و سہیم ۱۲ یعنی مکتوب و ولایت و مہماد دوم از  
 جلد اول ۱۲

میرزا محمد

جان  
مکتوب  
در خاطرعالم  
مکتوب  
در خاطر

کہ استماع یافته کہ حضرت مجید دالف ثانی رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ میفرمودند کہ قُرأت بعضے سُوَرِ قرآنی مُتَمَرَّعُ رُوح می شود و قُرأت بعضے مُنْتَجِعُ نَزول و التماس تعین آنها کرد فرمودند کہ حضرت مجید دالف ثانی میفرمودند کہ ہر گاہ سُوَرُہُ اَلَمْ تَشْجِ مِخْوَانِ بِمُخَوِّ نَزول واقع می شود کہ چنانچہ کَلُوخ از بالاسے افتد و سُوَرُہُ کہ مُتَمَرَّعُ رُوح باشد با فِعْلِ سَخا طر نیست اما سُوَرُہُ سَبَّحِ اسْمِ در عُرُوج و دخل عظیم دارد +

**خاتم** در بیان بعضے خصائص فائدہ (۱) مِنْ مَّكَاتِبِ الْمَحْبُوبِ

الصَّمَدَانِیْ جُجِدَ اَلْاَلِفُ الثَّانِیْ رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ بیانند کہ چنانچہ حضرت حق جَلَّ و علا ذات خود را دوست میدارد و همچنین صفات و افعال خود را نیز دوست میدارد و ہر کدام از این افراد مَحَبَّت و اعتبار دارند و مَحَبِّیَّت و مَحْبُوبِیَّت ظہور کمالا مَحْبُوبِیَّت ذاتیہ در حضرت حبیب اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علیٰ آلہ و سلم و ظہور کمالا مَحَبِّیَّت ذاتیہ در حضرت کلیم است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام و ظہور مَحْبُوبِیَّت اسما و صفات در انبیاء دیگر متحقق است علیکم الصلوٰۃ و البرکات و در رنگ مَحَبِّیَّت آن و چون اسما و صفات و افعال اِظلال است ظہور مَحْبُوبِیَّت اِظلال اسما و صفات در اولیاء مَحْبُوبِیْن کابین فائدہ (۲) مِنْ مَّكَاتِبِ الْمَحْبُوبِ الصَّمَدَانِیْ جُجِدَ اَلْاَلِفُ الثَّانِیْ رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ ذات حضرت حق سُبْحَانَهُ و تعالیٰ فی حِدِّ ذاتہ جمیل است و حُسْن و جمال ذاتی اور اثابت است نہ آن حُسْن و جمال کہ مکشوف و مُدْرِکِ گردد و در تعقل و تخیل ما در آید مَعَ ذَلِک در آن حضرت مرتبہ ایست اقدس کہ این حُسْن و جمال ہم از غایت عظمت و کبریا یی آن بان مرتبہ نمیتواند رسید

۱ یعنی مکتوب ہفتم از جلد ثانی و لیکن بطریق انتخاب ۱۲ مولانا سید بہ ۲ در رنگ مَحَبِّیَّت آن اِظلال کہ در ادلیا و مریدین و مجاہدین متحقق است ۱۲ یعنی مکتوب نود و چہارم از جلد ثالث ۱۳ مولانا سید احمد قاسمی

دظلال اولیٰ مرتبہ تدریس کردگار

بِحُسْنِ جَمَالٍ مُتَّصِفٌ نِيتُوهَانْدَ سَاخْتِ تَعِیْنُ اَوَّلِ تَعِیْنُ وَجُودِیَسْتِ تَعِیْنُ اَنْ کَمَالِ  
 جَمَالِ ذِیَسْتِ وَظِلِّ اَوَّلِ نِهَا وَاَزَا مُرْتَبَہٗ اَقْدَسْ کَمَالِ جَمَالِ اِہِمْ اَنْجَا کُنْجَا یَشِ  
 نِیَسْتِ دَرَا مُرْتَبَہٗ تَعِیْنُ سَبِّحْ کَا نِیَسْتِ کَہْ اَوَا زِ غَا یَتِ عَظَمَتِ وَکَبَرِیَا یِیْ سَبِّحْ تَعِیْنُ  
 مُتَّعِیْنُ سَبِّحْ دُوہْ دَر کَدَامِ اَیْمَنَہٗ دَر اَیْدَاوہٗ مَعَ ذٰلِکَ سَرَّہٗ وَنْشَاہُ اَزَا مُرْتَبَہٗ اَقْدَسْ  
 دَر مَرْکَزِ دَاوَرۃٖ اَیْنِ تَعِیْنُ اَوَّلِ وُدِیَعْتِ نِہَادَہٗ اَنْدَ وَنْشَاہُ اِزَا نِ بَہٗ نِشَانِ اَنْجَا  
 تَعِیْنِہٖ مُنَوَدَہٗ اَنْدَ چَا نِجَہٗ تَعِیْنُ اَوَّلِ نِشَا وِلَا یَتِ خَلِیْلِ سِتِ اَنْ سِرَوَا نِ نِشَاہُ کَہْ دَر مَرْکَزِ  
 اَیْنِ تَعِیْنُ نِہَادَہٗ اَنْدَ نِشَا وِلَا یَتِ مُحَمَّدِ سِتِ عَلٰی صَدَاجِہَا الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وَاَنْ حُسْنِ  
 جَمَالِ ذِیَا کَہْ تَعِیْنُ اَوَّلِ ظِلِّ اَنِہَا سِتِ شَبَاہِتِ بَصَابِیْ دَاوَدِ کَہْ دَر عَالَمِ مَجَازِ اَزِیْلِ  
 حُسْنِ خَدِوِہٖ جَمَالِ خَالِ سِتِ وَاَنْ سِرَوَا نِشَاہُ کَہْ دَر مَرْکَزِ وُدِیَعْتِ نِہَادَہٗ اَنْدَ مُنَا سَبِتِ  
 بَکَلَا حِیْتِ دَاوَدِ کَہْ وِرَا سَ رِ شَاقِیْقَہٗ قَدِ وَصْبَا حِیْتِ خَدِیْتِ وَوِرَا سَ حُسْنِ چِشْمِ جَمَالِ  
 خَالِ اَمْرِیَسْتِ ذَوَقِی تَا ذَوَقِ نَدِہَنْدِ دَر نِیَا بَدِ شَا عَرِ کَہْ گَوِیْدَہٗ اَنْ دَاوَدِ اَنْ نِگَا رَ کَہْ  
 اَنْسِتِ ہَرْ چِہٖ ہِیَسْتِ اَنْزَا اَطْلَبْ کَہْ شِیْمَہٗ حَرِیْفَانِ کَہْ اَنْ کَجَا سِتِ اَزِیْنِ بَیَانِ تَفَاوُتِ  
 دَر مِیَا نِ اَیْنِ دُو وِلَا یَتِ دَر یَا بِ ہَرْ چِہٖ ہَرْ دَوَا زِ قُرْبِ حَضَرَتِ ذَاتِ تَعَالٰی وَتَقَدَّسَ  
 نَاشِی سَبِّحْ دِنَا مَہْ رَاجِہٖ کَہْ کَلَا لِ ذَاتِ سِتِ وَمَعَا دِہٖ حَرِیْفِ ذَاتِ تَعَالٰی  
 فَا نَدَہٗ ۳) مَن مَکَا تِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُحَمَّدٍ وَاَلَا کَیْفَ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ  
 حَضَرَتِ یَغْفِیْرُ مَا عَلَیْہِہٖ وَعَلٰی اِلَیْہِ الصَّلٰوٰتُ وَالتَّسْلِیْمٰتُ مُسَمَّیۃٖ بِدَوَا سَمِ سِتِ وِہَرْ دُو  
 اِہِمْ مُبَارَکِ اَوَدِ قُرْآنِ مَجِیْدِ مُسْطَوْرِیَسْتِ فَرَمُو دِ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ وَنِیْزِ فَرَمُو دِ رَحْمَۃُ  
 اِیْمَانِ رُوْحِ اللّٰہِ اَسْمَہٗ اَحْمَدُ وِہَرْ کَدَامِ اَیْنِ دَوَا سَمِ مُبَارَکِ رَا وِلَا یَتِ عَلِیْہِہٖ سِتِ

کنند

لے یعنی مکتوب نود و ششم از جلد ثالث از اسرار اسم ربہ مکملہ الاضافۃ بہا للتشریف کافی نادرۃ اللہ و بیت اللہ قال اللہ تعالیٰ  
 و کلمۃ النعماء الی مریم و روح منہ کما قال و سخر کم فانی السموات و اافی الارض جیسا منہ ۱۰ لھجی ۵ سلمہ اللہ تعالیٰ





که در اسم مبارک محمد اندر لاج یافته است تواند بود که آن وطوق اشارت بدو تعین او باشد  
 عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ کی از آن دو تعین جسدی بشری است و دوم تعین روحی  
 ملکی و در تعین جسدی هر چند بواسطه عروض موت فتور رفته بود و تعین روحی قوت گرفته  
 اما اثر آن تعین باقی مانده بود و هر سال با ایست تا آن اثر نیز زایل شود و نشانی از آن تعین  
 نماند و چون هر سال آخر آمد و اثری از آن تعین نماند یک طوق بخودیت از آن دو طوق  
 گسته شد و زوالی و فحاشی بآن طاری گشت و ایفای الوهیت که آنرا در رنگ بقا باشد  
 توان گفت بجای آن نشست ناچار محمد احمد گشت و ولایت محمدی بولایت احمدی انتقال  
 فرمود پس محمد عبارت از دو تعین آمد و احمد کنایت از یک تعین باشد و پس پس این اسم حضرت  
 اطلاق اُقرّب باشد و از عالم دور تر سوال فنا و بقا که مشایخ قرار داده اند و ولایت را بآن  
 مربوط ساخته اند چه معنی است این فنا و بقا که در تعین محمدی گفته شد بکدام معنی جواب فنا  
 و بقا که ولایت بآن مربوط است فنا و بقا رُشهو می است اگر فنا و زوال است باعتبار  
 نظر است و اگر بقا و ثبات است هم باعتبار نظر اینجا صفات بشری را نیستار است و زوال  
 و فنا یعنی این تخمین است بلکه اینجا صفات بشری را زوال وجودی متحقق است و  
 انخلاع از جسدی بروحی کائن و در جانب بقا اینجا نیز هر چند بنده حق نشود و از بندگی نه  
 برآید اما بحق نزدیکتر می افتد و محبت بیشتر پیدا میکند و از خود دورتر گشته احکام بشری  
 از وی منسلوب تر میگردد و باید دانست که این عروج محمدی که مربوط با تفسیر صفات بشری  
 است هر چند کار و بار او را عَلَیْهِ وَعَلَى إِلَه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بالاتر برود و بذروه علیا رسانید  
 و از کثاکش غیر و غیریت و ارمانید اما معامله بر آستان او عَلَیْهِ وَعَلَى إِلَه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
 تنگ گشت و نور هدایت او که بواسطه مناسبت بشریت بود کمتر شد و توجیه بحال

این پس ماندگان اشت قلت پیدا کرد و بکلیت متوجه قبله حقیقی گشت و آب بر آن  
 رعایا که بادشاه بحال شان پرواز و بکلیت محبوب خود متوجه شود از اینجا است که بعد از  
 هزار سال ظلمات کفر و بدعت پیش روی گشته است نور اسلام و سنت نقصان پیدا کرده  
 رَبَّنَا اِنَّمَا نَاوَدُنَا وَاعْتَمَرْنَا نَاكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ **فائده (۴)** مِنْ مَّكَائِبِ شَيْخِي  
 و اما فی قدسنا الله <sup>و کثیره الساعی</sup> علم ممکن چونکه حصول صورت معام است در نفس  
 عالم و موجب تاثر عالم است معلوم لاجرم سبب تلون و تغیر عالم است که مستلزم نقص  
 است و علم واجب تعالی از کیفیت حصول منزه و مبراست پس اگر علم عارف کامل  
 بحکم مخلوق یا اخلاق الله ازین سبیل بود و از تاثر و تغیر و ابر و ارف و نقص بکمال آید مستبعد  
 نبود درین وقت خطرات و حدیث نفس باشد و هیچ از ان تاثر و تغیر نبود و کما فی الکلام  
 النَّفْسِ الْقُدْسِی الْقَائِمِ بِذَاتِهِ تَعَالَى اِنْ مَعْرِفَتِ الْمَعَارِفِ غَرِیْبِهِ <sup>رازمانه</sup> است از انبر خفیه  
**فائده (۵)** عجب ضعیف گوید رحمة الله تعالی سبحانه علیه که همین سبب است که در بیان  
 فنا و قلبی و تحقیق رفع خطر و داغ و عده بیان آن در خانه رفته بود **فائده (۶)** مِنْ  
 مَّكَائِبِ الْمُحِبُّوبِ الصِّدِّیقِ مُحَمَّدٍ اَلَا لَيْفَ الثَّانِیَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ بِخاطر بود که شمه از  
 صباحت و ملاحت که در حدیث نبوی آمده است اینی یوسف اَصْبَحَ وَاَنَا اَمْلَمُ بنویس  
 عَلَیْهِمَا الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ و بر مژ و اشارت درین باب سخن گوید اما دید که رفر و اشارت  
 در آوای مقصود قاصرت و مستمعان در فهم آن عاجز و حرف و قطعیات قرآنی همه رموز  
 و اشارات است بحقایق احوال و وقایع آنرا که در میان محب و محبوب گن است لیکن  
 کیست که آنرا در یاد علماء و را سخی که حکم خدام و علمای حبیب عالمین دارند و خدام را  
 له و احتیاج بجد و این دور افتاده ۱۲ یعنی کتب حد و پنجاه و ششم از جدول ۱۲ ملاطافه ربیه ۳۳ یعنی خدام از جدول ثالث  
 مولانا ابوالسعود سید الله تعالی ۳۳ مانند الله حمد ص ق ن المص و غیره ۱۲ لمصحف سلمه الله تعالی

جائزست که بر بعضی اسرار خفیه مخدوم اطلاع بود بلکه بتجسس مخدوم با خادم هم جائز  
ست که معاملات در میان آید و بطریق الوش شریک دولت خاصه مخدوم گردانان اگر ششم  
از ان اظهار نماید خائن بود و سر خود را بر باد دهد و قطع البلعوم که ابوهریره فرموده است  
در حق اوصادق آید بقیض صدری ولا یطلق لسانی نقد وقت است ربنا اغفر لنا  
ذنوبنا و اسرافنا فی آخرنا و اثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکفرین و السلام علیکم  
و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه الصلوات و البرکات علی و علی  
اله و اصحابه البررة الشقیف + + +

## مسکة الختام لهدایة الانام فی بعض خصائص المحبوب

القممانی مجدّد الکف الثانی رضی الله تعالی عنه فامره (۱) من مکاتیب شیخی  
و امامی قد سنا الله تعالی بیره الساجی الحمد لله و سلام علی عباده الذین احفظ  
مخدوم و در کتابت اخیر مندرج بود که در مشافیه هم ذکر بعضی از معارف خاصه حضرت مجید  
الف ثانی رضی الله تعالی عنه بآن درویش نموده میشود شل گذشتن از معارف توحیدی  
و بالا رفتن از مقام جذبه و سلوک بکلف تسلیم و تصدیق مینماید آری عزیز مایه التفاضل  
آن درویش (۲)  
آنحضرت که فقیر نوشته بود امور دیگر است که دیده عقل و فهم در اذراک آن خیره و قاصرت  
و زبانی خیال در تمییز آن لال است و این کمال که شهادت مغرض بیان آورید رتبه الیت باطنی  
از زیر نهائے صحت آن کمالات و مزایا بلکه این کمال که از کمالات ولایت است نسبت بآن  
کمالات که متفرع بر کمالات است پس احتیاج اعتباری اعتدای نیست کاشکه حکم قطره داشته  
است یعنی بریده شود قطره مجری الطعم و نافع من حدیث طویل روایات جاری ۱۲ یعنی نیک میشود و سینه من و جاری میگردد  
زبان من اشارت است بکرمه شمر آنکه حکایت است از قول حضرت کلیم علیه و علی نبینا الصلوات و تسلمات ۱۲ یعنی محبوب  
صد و هشتم از جدول کتب جامع علم ظاهری و باطنی شیخ محمد بنی صدر یافته در کتب خاص حضرت مجدد الف ثانی رن ۱۲ لمصحح

آورد ایم



نسبت بدیهاً محیط این کمال از قبیل علوم لائق الظهار است و آن امور از اسرار لازم الاستتار  
معلوم است که علوم را با اسرار چه نسبت است و معامله که خلقت آنحضرت قدس سره و بسته  
است جداست و اسرار و دقائق و نازکیها که در ذات و صفات نوشته اند و تحقیقات و مقالات  
مفروضه که بیان فرموده اند علیهم و معایلات اصالت و تخریر طینت از بقیه خلقت خاتم المرسلین  
علیه و علی الله الصلوٰه و السلام را خود چه بیان نماید و از ولایت آنحضرت که ناشی از مقام  
مُجَبَّبیت و محبوبیت ذاتیست چه نشان دهد و از حقیقتها نبوت که خصوصیت بابیشان  
دارد و آن حقیقت مخزنِ حمتهای نامتناهی است که یک چشمه آن درین نشأتهای گشته و چشمه  
دیگر نشأه دیگر ذخیره شده و صفتِ رحمت در ارحم الراحمین هم از آن حقیقت انبیا یافته است  
و ایضاً ترقی از تعین اول اثبات نموده اند و دیگران از آن منع نموده اند و شبهات سینه و  
سلوک را تا اینجا گفته و فوق آن مرتبه اطلاق و تعیین و ذاتِ بحت تصور نموده که سیر و سلوک  
و علم و معرفت را در آن حضرت مُتَمَجِّج و نسبت به حضرت ایشان چندین مراتب و تعینات از  
گذشت آن اثبات فرموده اند و تعین اول را بر ارجل نزلان بالا برده بلا تعین خود چه رسد و  
دقائق حقیقت محمدی و حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقت صلوة و حقیقت کفوف  
این حقائق است که آنحضرت به بیان آن ممتاز اند و مکتوبات مستطوبست و کمالات حقیقت  
ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی و ولایت موسوی و ولایت احمدی کمالات انبیا و خصوصیات  
رُسل و مزایای اولوالعزم و مبادی تعینات هر کدام ازین بزرگواران و خصوصیت حضرت  
روح الله و حضرت مهدی موعود و مبادی تعینات ملائکه و ولایت حضرت صدیق و مبدء  
تعین اوصی الله تعالی عنه که بیان فرموده اند تا کجا نویسد علی نبینا و علی سائر الانبیاء و  
الملائکه و الا و لیا الصلوات و التسلیمات و علی آتباعهم و همچنین تفاوت اقدام اصلا

له یعنی در ذات حق و صفات حق علی و حضرت محمد و خلف تا آخر نوشته اند و در این

در جوده

طریق غیر مستقیم که حضرت کلمات از بقیه انبیا

اولی العزم

بحقیقت صلوٰۃ و عزیت انبیاء درینجا و صفوی از ربع این بزرگواران علیکم التحیات  
و خصوصیت انبیا که اسامی متبرکہ آنها در قرآن مجید مسطور است علیکم الصلوٰت و آنکه مقام  
آن سرور را علیہ السلام بر ہمہ این مقامات سرور است نصیب که آنحضرت را ازین مقامات  
ست و نصیب حضرت مہدی موعود از ان منشأ اصالت و ولایت خود و اصالت حضرت  
مہدی علیہ الرضوان تا کجا شرح دہد و در مرض موت اُسُر و دقائق کہ بیان فرمودہ اند و  
کلمات اہل بیت اُسُر و علیہ الصلوٰۃ و السلام و بعضی از خدمات شائستہ خود نسبت باینہا  
بچہ طریق معقول سازد و حقائق قیومیت و دقائق مقام خلقت و مزایای محبت اُسُر احصا  
و ملاحظہ و تمیزاج این دوسن بطالعہ نمودہ باشند و اُسُر را مقطعات کہ در بالا فرستہ از ان  
گذشتہ دریافت بے پایان کہ گفت و شنود نماید و سربستہ رفتہ و آنچه نوشتہ اند کہ  
کہ کشفیات خود را برابر معارف آنحضرت میدانند سخن در فہم معارف آنحضرت است بلکہ در ہم  
اصطلاح شیخ محی الدین ابن عربی قدس سرہ میرود کہ مراحِل از ان دورست برابری بان  
جستن خیال محض است کہ از نادانی و خام خیالی است بسا نادان کہ از زوہل مکتب اعتماد بر  
بعضی وقایع خود را نمودہ در توہمات فاسد افتادند و مردم را از راه بردند ضلوا فاضلوا  
ضاعوا و اضاغوا برابری جستن فرع ادراک بلکہ فرع تصور است کہ بوقوع نیامدہ برابری  
و مساوات کو **جواب اندر مکرر نوشتہ شد** فائدہ (۲) من خطبۃ دَفْعِ الثَّالِثِ مِنْ  
مَکَاتِبِ الْحَبِیْبِ الصَّمَدَانِیِّ جَدِّکَ الْاَلَفِ الثَّانِی دَعَا لَہُ تَعَالٰی عَنْہُ جَدِّ اَوْقَتِ حَالِ  
آن ناظران سلیم البال کہ چون سواد نظر برین مداد کہ سواد عظیم اُسُر و حکمت بکشایند  
باعلام ربانی از ان مداد مداد حضور یابند و از ان سواد سواد دل پر نور و خوشاب  
مال آن قاریان سقیم الاحوال کہ چون لسان شان مستجاب این شگرت قلزم گرد و بالہام شجانی  
خاندان

نہاد

فائدہ از  
برہادرلے سیاحتی و اوقات از ان بزرگواران  
نقد سواد و ادب







خُصْمَةُ تَعْلُقَةٍ وَلَقَدْ تَعْلُقَ بَيْنَ غُضْرِ جَسَانِي دَاوَدَ مِنْ فَوْقِ عَرْشِ فِرْعَوْنَ بِمَقَامِ خَاصِ  
 كِهْ بَرِيكِ بَاكِنِ مَقَامِ مُنَاسِبَتِ بُوْدِه مِتْکُونِ سَاخْتِ لَطِيفَةِ قُلُوبِ رَا دُرُغْتِه کِه تَرِپْتَمَانِ  
 چپ ست و قلب صنوبریش خوانده جلای دوده اند و صنوبری نقشب برائے آن  
 کرده اند که وے مانند ثمره صنوبر مقلوب ست و <sup>اصل</sup> اصل این لطیفه صفت اضافیه  
 حق ست که عبارت از فعل و تکوین ست و کمال این لطیفه آنست که در فعل حق جَلَّ  
 و عَلا فانی و مستهک گرد و در بیان فعل بقایا بدو این زمان سالک خود را منسوب  
 بفعل خواهد یافت و افعال خود را منسوب بحق جَلَّ و عَلا خواهد کرد و فَنَاءِ قُلُوبِ  
 وَ تَجَلَّى فَعْلِي کُنَايَاتِ اَرْبَعِينَ سِت و نشان دُرُغْتَمَانِ وے آنست که تعلق علی و حیی  
 بغیر حق جَلَّ و عَلا نماند و قلب ما سوائے حق را مطلقاً و رأیاً فراموش سازد  
 بخدا که اگر سالها یاد کند و تکلف نماید یک لحظه یاد ما را سوا نتواند کرد و دین هنگام  
 چنانچه علم اشیا از وے زایل شود محبت اشیا بطریق اَوَّلِ رَحْتِ بر بسته باشد  
 و چون سالک بفَنَاءِ قُلُوبِ مُشْرِف شد و داخل جماعت اولیا گشت و این فَنَاءِ  
 قُلُوبِ بے قطع دایره امکان که عبارت از مرکز فرشتگان تا عرش تا مقتهای عالم  
 امر باشد و بے قطع مراتب عشره که صوفیه علیته بیان کرده اند صورت نه بند و  
 و نور قلب را زرد فرموده اند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت آدم علی  
 نَبِيِّنَا و عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ ست و هر که آدمی المشرَب باشد وصول او بجناب  
 قدس از همین لطیفه خواهد بود مگر بکوشش پیر کامل و صاحب این مشرب را

۱۰ یعنی باره گوشت ۱۲ دخت صنوبر طغیازه و سر و ناز ۱۳ بکرمه طاقی ۱۴ بکرمه غمزه داره ۱۵  
 از زمین تا بعرش ست و نیم دیگر ۱۶ عرش ست ۱۷ کابل شان توبه است و آرخشان رضا و این  
 شان انابت و زهد و ریاضت ست و دروغ و فحاشی ست و توکل و تسلیم ست و صبر ۱۸ لطیفه سلام الله



استعداد و وصول یک جز از درجات پنجگانه ولایت خواهد بود مگر بقدر قاصر است  
و لطیفه روح که لطف از قلب است مناسب استان زیاده بود ویرا بجانب است  
در تپستان جائه داده اند و اصل الاصل این لطیفه صفات ثبوتیه حق است و یک گام حضرت  
ذات از فعل نزدیک تر است سالک بعد از وصول بفناء این لطیفه که مربوط است بتجلی  
صفاتی صفات خود را از خود سلب خواهد یافت بلکه منسوب بجناب قدس خواهد داشت  
و نور این لطیفه را سرخ فرموده اند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت نوح و حضرت  
ابراهیم است علی نبینا و علیهما الصلوٰۃ والسلام و هر که نوحی را بر ابراهیمی المشرب باشد  
راه و بجناب قدس از همین لطیفه خواهد بود اما بعد از قطع مراتب قلب و صاحب این  
مشرب استعداد و درجات و ولایت پنجگانه است الا بقدر قاصر و لطیفه  
سمر لطف از روح است ویرا نزدیک وسط سینه جانب روح اندک بالا جائه داده اند و  
اصل الاصل این لطیفه شیونات ذاتیه است که یک گام حضرت ذات نزدیک ترند و حصول فناء  
این لطیفه مربوط بتجلی شیونات ذاتیه است و نور این لطیفه را سفید نشان داده اند و ولایت  
این لطیفه زیر قدم حضرت موسی است صَاحِبُ اَنْتَ لِلَّهِ عَلٰی نَبِیِّنَا وعلیه و هر که موسوی المشرب  
باشد و وصول و بجناب قدس از همین لطیفه خواهد بود اما بعد از قطع لطائف سابقه و صاحب  
این مرتبه را استعداد و حصول ششم مرتبه است از ولایت پنجگانه الا بقدر قاصر و لطیفه  
خفنی که از سمر لطف است ویرا نزدیک وسط سینه جانب قلب اندک بالا جائه داده اند و  
اصل الاصل این لطیفه از صفات سلبیه تنزیهیه است که فوق شیونات ذاتیه اند و حصول  
فناء این لطیفه بوصول همان صفات است و نور این لطیفه را سیاه تعیین نموده اند و ولایت  
این لطیفه زیر قدم حضرت عیسی است عَلٰی نَبِیِّنَا وعلیه الصلوٰۃ والسلام و هر که زیر قدم حضرت

عسکه است راه و بی بجانب قدس از همین لطیفه خواهد بود و اما بعد از قطع لطائف سابقه الا  
 بقدرترین القادر و صاحب این مشرب استعداد چهار درجه از درجات ولایت پنجگانه  
 خواهد بود و لطیفه اخف که احسن و اجمل لطائف عالم افرست اقرب است بحضرت  
 ذات و مناسبت تمام بحضرت اجمال دارد و در او در وسط حقیقی سینه جائی داده اند و  
 اصل الاصل این لطیفه مرتبه است کالبرزخ در میان تنزیه و در میان احدیت مجروده فنا  
 این لطیفه هم مربوط بتجلی همان مرتبه مقدسه است و نور این لطیفه نفیسه نور سبزیان  
 فرمود اند و ولایت این لطیفه شریفه زیر قدم حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه  
 و سلم است و صاحب این مرتبه عالی را بالذات استعداد حصول تمام مراتب پنجگانه ولایت  
 است از زبان الیهام ترجمان حضرت قطب الاقطاب سلمه ربّه شنیدم که حضرت مجتهد  
 الف ثانی رضی الله تعالی عنه روزی چنین گوهر فشانند که دار صلوة صبح در  
 وقت غلغله ثمره فنا اخف می دهد باید دانست که عروج لطائف خسته عالم افر تا در  
 اولی است که ولایت کبرئیی است و آن تقصیر است و اندر و یک قوس است چون از آن اندر  
 بعالم بالاتر رود بدائره اصل الاصل سیر افتد و معامله با نفس خواهد بود و نفس حصول فنا اتم  
 و بقای اکمل و شرح صدر و اسلام حقیقی و بحصول اطمینان از تقارر مقام رضا مشرف خواهد  
 شد بعد ازین سیر در ولایت علیا افتد و معامله با شصت و شصتی ناری و آبی و هوایی خواهد افتاد  
 و اگر از اینجا بفضل الله تعالی ترقی واقع شود سیر در کمالات نبوت واقع شود و معامله بحقوق  
 ارضی خواهد افتاد و از اینجا اگر ترقی واقع شود خواه در کمالات رسالت و خواه در حقایق  
 ثلثه یعنی حقیقت کعبه و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة معامله با مہیت و وحدانی اند  
 مجموع اجزاء عشره عالم خلقت و افر بعد از حصول کمالات که مذکور شده خواهد افتاد

و بعد از آن معامله از عقل و فہم ما و شمار ترست اللہ تعالیٰ بمحض غایت بے غایت  
 خویش ازین کمالات بہرہ تمام غایت فرماید اِنَّہٗ تَعَالٰی قَرِیْبٌ حَبِیْبٌ بِحَمْدِ اللّٰہِ  
 سُبْحَانِہٖ و بَطِیْلِ حضرت عالی و رجات قدس اللہ سرہ العزیز ہم باین مراتب  
 مذکورہ و معاملات دیگر کہ نسبت باین معاملات کالسماء من الارض بودہ بمقتدای  
 استعدا د بل فوق الاستعداد کرامت فرمودہ این ذرہ را از خاک مذلت برداشتہ  
 ہمعین آفتاب ساختہ شکر این مراتب را اگر ہزار سال بصد ہزار زبان آدا و اظہار  
 نماید کی از ہزار بر مضہ ظہور نہ آرد فیللہ الحمد و المِنَّۃ کما یلیقُ بِشَانِہٖ و بِجُودِہٖ  
 و السَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِہٖ وَاٰلِہٖ وَصَحْبِہٖ الْبَرَدۃُ الثَّقَیۃ اظہار این قسم سخنان اگرچہ موہم  
 افتخار و مبایات است اما بموجب اظہار النعمۃ من الشکر لاسیما عند الاحیاء  
 المخلصین المظاہرین علی الاسرار المشتاقین لا رشادات الاخیار مقولہ چند  
 مرقوم نمودہ شد رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ تَسِنَا اَوْ اَخْطَا نَا بِحُومَةِ سَیِّدِنَا وَ مَوْلَانَا  
 مُحَمَّدِن النَّبِیِّ الْاَمِّیِّ الْعَرَبِیِّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم تَسْلِیْمًا کَثِیْرًا  
 مَقُول از کتب خانہ حضرت مولانا و مرشدنا شیخ المشایخ حضرت مولانا الحافظ الحاج  
 القاری عبد اللہ شاہ ابوالخیر دہلوی اَدَامَ اللّٰہُ ظِلَّہٗ عَلٰی دُوْسِ الْعَالَمِیْنَ ؕ ۛ

باین شکل خیر مجسم کہ دید  
 کند کامل و ہر از یک نظر

وجودش ہمہ خیر آمد پدید  
 قد چشم لطفش بناقص اگر



# رساله مولانا نور الدین عین الرحمن جامی قدس سره بربیان ذکر خفی

دین عسکرامی بحضرت مگذار  
میدار هفته چشم دل جانب یار

سر رشته دولت ای برادر کف آرد  
دائم همه جا بهم کس در همه حال

بسم الله الرحمن الرحيم

بدان اَفْئَاكَ اللهُ تَعَالَى عَنْكَ وَابْقَاكَ بِهِ كَهَاجِلِ طَرِيقَةِ حَضْرَتِ خَوَاجَةِ  
 بزرگوار و مظهر ایشان قدس سره الله اسرارهم بعد از تصحیح عقیده و تطبیق آن بقایا  
 سلف صالح رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و اثبات باعمال صلاحه و اتباع سنن  
 ماثوره و اجتناب از معظورات و مکروهات و و اقام حضورست مع الحق سبحانه علیه  
 مَرَاكَاتٍ مِنْ غَيْرِ قِطْرَةٍ وَ تَشْتَتُ عَزِيمَةً و این حضور را چون نلکه نفس  
 سالک گردد و نلک شود مشاهده خورشید و طریقه وصول بدین دولت  
 بر سه گونه است اول طریقه ذکر سنت که بحضور قلب کلمه طیبه لا اله الا الله را  
 تکرار کند و در طرف نفی جمیع محدثات را بنظر عدم و فنا مطلق کند و در طرف اثبات  
 وجود حق و بحق را بنظر قدم و بقا مشاهده نماید و در وقت تکرار کلمه بان با کلام  
 چپانند و بدل صنوبری که متعلق قلب حقیقیست متوجه گردد و نفس خود را درون کشد  
 و بقوت تمام بگوید و وجهی که اثر آن بدل سد و از ان متأثر گردد و بآنکه اثر و  
 بر ظاهری پیدا آید که اگر کسی بالفرض پیوسته باشد نشسته میاید که از ان آگاه نشود و  
 جمیع اوقات را مستغرق آن ذکر گرداند و هیچ شغل از ان باز نماند چه از رفتن و آمدن

و چنان گفتن و شنیدن چه در خفتن و خاستن و اگر بواسطه بعضی اشغال درین  
 تکرار فوتی واقع شود میباید که چشم دل و بآن باشد و بالکلیه از آن غافل نگردد  
 و اگر پیش از صبح در تکرار این کلمه مبالغه کند امید است که برکت آن تمام روز برسد  
 و همچنین پیش از خواب کردن اگر در آن معنی مبالغه نماید امید است که برکت آن تمام  
 شب برسد و شک نیست که چون برین تکرار مواظبت نماید در بعضی اوقات ویرا  
 کیفیت بخودی و بی شعوری که مقدمه جذبه است حاصل خواهد آمد میباید که خود را بآن  
 کیفیت دهد و آن مقدار که تواند آنرا نگاه دارد و چون آن کیفیت رؤی در نقصان  
 در آرد بسر تکرار باز آید و چون این معنی مره بعد از آخری بمحصول پیوندد امید است که  
 ویرا ملکه حاصل شود که اگر چه آن کیفیت بالفعل حال و نباشد و حال بی مندرج در علم  
 گردد و اما هرگاه که خواهد باندک تو خجسته بآن حال متحقق تواند گشت و نفس را اگر  
 مزاج بآن وفا کند در آن یک نفس زدن سه بار یا پنج بار یا هفت بار بآن مقدار که  
 تواند کلمه را تکرار کند در نفسی خواطر و حصول کیفیت بخودی داخل تمام است و در حد <sup>بخت</sup>  
 خلاوت عظیم بر آن مترتب دوم طریقۀ توجیه و مراقبه است که آن معنی بخون  
 و بی گونگی را که از اسم مبارک الله مفهوم میگردد و بی توشیح عبارت عربی و عبری و  
 فارسی و غیر آن ملاحظه نماید و باین نگهبانیت بجمع مدارک و قوای متوجه قلب  
 صنوبری گردد و برین معنی مداومت نماید و در نگهبانیت آن تکلف کند تا آن زمان  
 که کلفت از میان برخیزد و چون این معنی پیش از تصرف جذبه در وجود سالک بعد از  
 تمام دارد معنی شاید که مقصود را بصورت نور بی نظیر و محیط جمیع موجودات علمی  
 و غیبی در برابر بصیرت دارد و بآن جمیع قوای و مدارک متوجه قلب صنوبری گردد

تا آن زمان که آن صورت از میان خیزد و مقصود بر آن مترتب گردد و در کون مکان  
 نیست عیان جز یک نور ظاهر شده آن نور با انواع ظهور حق نور و تنوع ظهورش  
 عالم تو حید همین است و ذکر و هم و غرور و سیدوم طریقه رابطه است پیر که بمقام  
 مشاهده رسید باشد و به تجلیات ذاتیه متحقق گشته دیدار و بقصنائے همدلین  
 اذا اذاک الله فامده ذکر دهد و صحبت و بموجب همد جلوس الله نتیجه صحبت  
 مذکور بخشد پس چون دولت دیدار یحیی عزیز دست دهد و اثر آن در خود سیاید  
 چنانکه تواند آنرا نگه دارد و اگر در آن معنی فتور واقع شود باز صحبت و مراجعت نماید تا  
 برکت آن آن معنی بر تواند زد و یحیی مرتبه بعد آخره تا آن مانیکه آن کیفیت ملکه گردد  
 و اگر چنان عزیز غائب باشد صورت دیرا برابر گرفته بجمیع قوای ظاهری و باطنی متوجه  
 قلب سنوبری گردد و هر خطره که در آید نفی کند تا آن کیفیت غیب بخودی رسد نماید  
 و به تکرار این محال ملکه گردد و هیچ طریق ازین اقرب نیست بسیار باشد که چون مرید  
 را قابلیت آن باشد که پیر در وی تصرف کند در اول صحبت دیرا مرتبه مشاهده رساند  
 و چون دریافت چنین عزیز درین روزگار اعظمه من الکبریٰ نیست الا حکمت میباید  
 که بیکه از ان دو طریقه که پیشتر مذکور شد اشتغال نماید و از بیان این طرق ثلاثه معلوم  
 شد که توجه بقلب سنوبری که در عرف این طائفه آنرا اوقوف قلبی خوانند در جمیع  
 اوقات ضروری است و حضرت خواجه قدس الله تعالی سوره آنرا از لوازم شمرند  
 من امرای الحضرت المکویة مانده مرغ غش باش آن بر صیف دل پاسبان  
 کنز بیضه دل زانند مستی و ذوق و تمکبه و روبر دل نشین کان دلیبر خرقه

له نوع شدن یعنی خیار و برگزینگان حق تعالی آن که اند چون دیده شوند یا در کوه شود و یا در غلظت علی و این قول اشارت است  
 بحدیثی که روی است اندرین باب است یعنی عزیز تر است از گوشت و استخوان که اگر با بند است و هرگاه بکسر فارجه و نفی آن بمنزله اشتغال

وقت سحر آید یا نیم شب باشد. اما وقوف زمانی که عبارت از محاسبه اوقات  
 که بتفرقه میگذرد با جمیعیت و وقوف عددی که ملاحظه عدد ذکر است که نتیجه میدهد  
 یا نه لازم نیست و نه شاید که در آثار یکی ازین طرق ثلاثه آثار و اوقات رونمود  
 گیرد و میباید که از ان اغراض نموده بمقصد حقیقی اشتغال نماید و از سخنان حضرت  
 خواجہ است قدس سره که واقعہ علامت قبول طاعت است و بس از واقعہ حاصل  
 نیست. چو غلام آفتابم ہم ز آفتاب گویم + نه شبنم نه شب پرستم که حدیث  
 خواب گویم + میباید که چون حق سبحانہ و تعالی توفیق اشتغال باین طریقہ رسیق  
 دولت مند گرداند خود را بآن مشہور سازد و علم نکر داند و بقدر امکان در اخفاء آن کوشد  
 و از محرم و نامحرم پنهان دارد. از درون شواشت نما و از برین بیگانه و شش  
 انجین زیر بار و ش کم میبود اندر جهان + و بعضی ازین طائفہ گفته اند که لطیف ترین حجاب  
 این طریقہ را صورت افادہ و استفادہ است که از باب سلم ایما شد میباید که خود را بآن  
 مستور سازند و از نظر خلق دور اندازند چنان معلوم شده که کتب مطبوعہ متداولہ کہ طلب  
 داشته شدہ است از انجا میل ایشان بخصیل و تکمیل علوم میشود نمیتوان گفت کہ تحصیل  
 علوم مکن اما میباید کہ بروحی باشد کہ از مقصود حقیقی مانع نیاید و از توجہ خاطر  
 بآن جانب غافل نگرداند کہ نفس آخر کہ ناصیہ ملک الموت ظاہر گرد و علوم ہمہ  
 معارف مکتسبہ از یکد رفرو خواهند ریخت و آنچه باقی ماند جز تحقق بسر وحدت و  
 محبت مطلوب حقیقی کہ با حقیقت انسانیت متحد شدہ باشد نخواهد بود و در ویشے را  
 گفتند فلان مغرور بکلمات و ہمیت خود میگوید کہ مرا هیچ مرده و زنده احتیاج نماند  
 است آن در ویشے گفت سبحان اللہ این چه غلطیست طبع دکنافیت عجا بست و





# أحوال حضرت امام ثانی محمد الفانی قدس سره

منتخب از جوابات علمیه مؤلفه حضرت شاه رؤف احمد قدس سره خلیفه  
حضرت شاه غلام علی قدس سره خلیفه حضرت میرزا جان جانان قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم

گوهری یکم در احوال امام العرفاء حجتہ الاقنیا، فرید العصر و جید الدهر الامام الربانی  
محمد دالاف الثانی ابوالبرکات بدرالدین حضرت اشج احمد السهرندی  
الفاروقی الاویسی الرحمانی

نسب شریف ایشان بامیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه به بست و پشت  
واسطه میرسد در فروع و عبادات مذنب خفی داشتند و در اعتقادات فی الجمله مجتهد  
بودند و ولادت با سعادت آنجناب در سن نه صد و هفتاد و یک است در ایام شیر خاکی  
حضرت شاه کمال کیتلی قادری که جذب قوی داشتند زبان خود را بدین شریف  
ایشان داشتند و گفتند این طفل مانند من بزرگ خواهد شد حضرت ایشان در مدت  
قلیل حفظ قرآن مجید نموده تحصیل علوم از حضرت والدیه ماجد خود و دیگر علما و مشرین  
ساختند و در بکده سیالکوٹ رفته بعض کتب معقول از مولانا کمال کشمیری بخواندند  
و کتب حدیث را از شیخ یعقوب کشمیری سند داشتند و نیز حضرت ایشان اجازت تفسیر

له نسب شریف شان به پنج واسطه بحضرت امام ربانی محمد ثالث ثانی میرسد ۱۲ که این طفل عمر دراز خواهد یافت و عالم  
عالی و عارف کامل خواهد شد و دل من از دهن او بسیار خواهم شنید ۱۳ زبدة المقامات ۱۴ یعنی شیخ عبدللمقدس سره ۱۵

لمصلحة سلمه الله تعالى

واحدی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و قبیض و اسباب زُول و نیز تفسیر بنیادی  
 را با جمیع مصنفاتش چون مَنهاج الوصول الغایة لقضوی و غیرهما و صحیح امام بخاری  
 را با جمیع تالیفات او چون ثلاثیات و ادب مفرد و افعال العباد و تاریخ و غیر ذلک  
 و نیز مشکوٰۃ تبریزی و شمائل تبریزی و جامع صغیر امام سیوطی و قصید بُرده بُوصیری  
 را و حدیث مُسلسل بالا و لایمکه الزّاحمون یرحمکم الرحمن قال الله تبارک و  
 تعالی ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء از عالم ربانی قاضی بهلول  
 بدخشان رحمة الله تعالی یافتند و کُتب صوفیه مانند تعرف و غوارف و قصص الحکم  
 و غیره از والد ماجد خود سَنَد نمودند و در علم هفده سالگی محضور و الد خود بدرس علوم  
 ظاهری و تعلیم طریقه چشتیه سرگرم بودند اما شوق نسبت نقشبندیّه داشتند چون  
 در سن یکہزار و ہفت جناب الد ماجد ایشان حضرت مخدوم عبدالاحد ازین عالم  
 ریخت فرمودند بارادفج بیت اللہ سفر نموده در دہلی رسیدند آنجا بحضرت خواجہ  
 محمد باقی بانشہ ملاقی شدند خواجہ فرمودند کنج کردن سعادت دارین ست اما الاقل یک  
 ماہ بیک ہفتہ اگر در صحبت مانید چه مانع نیست حضرت ایشان اقامت فرمودند آنوقت  
 و انظار محرمت حضرت خواجہ در باطن ایشان کارگر شد در طریقه نقشبندیہ بعیت نمود  
 حضرت خواجہ تلقین ذکر نمودند و توجہ بقلب فرمودند ہر روز بلکہ ساعت ترقی در باطن  
 ایشان پیدا شد در دو ماہ نسبت نقشبندیہ کہ دوام توجہ و حضور و آگاہی ست بے  
 غیبت حاصل شد و علوم و کشف و صوفیہ بے نہایت ظاہر شد بحضرت خواجہ عرض نمود  
 خواجہ فرمودند کہ ایشان از کُل مردانہ و این مُعرّت نیر نشان از انست و دران روز ما  
 عیكے از مخلصان نوشتہ اند کہ شیخ احمد نام مرویت از سر ہند کشیر الغلم قوی العمل روز

له من الامم الى الحبلى احمد الوارثى خيسا بوري التوتى سنة ثمان وخمسين واربعمائة ١٢ ملخصه سلم الله تعالى

چند با فقیر نشست و برخواست کرده بسیار عجائب از روزگار اوقات و مشاهد نمود  
 بآن ماند که چراغی شود که عالمها از آن روشن گردد الحمد لله آحوال کامله او را بقین  
 پیوسته و این شیخ منشار الیه برادران و اقربا دار و همه مردم صالح و از طبقه علما اند چند  
 را دعا گو ملازمت کرده از جواهر علویه دانسته استعداد مانع عجیب دارند فرزندان آن  
 شیخ که اطفال اند اسرار الهی اند با جمله شجره طیبه اند انبیا الله نبأ تاحسنا و فقرائ  
 باب الله اند و لها کس عجیب دارند و نیز حضرت خواجه میفرمودند که شیخ احمد آفتابیت  
 که مثل هزاران ستار در سایه او گم اند مثل ایشان درین وقت زیر فلک نیست  
 مثل ایشان چند کس درین امت گذشته اند و ایشان درین وقت از کمال محبوبان اند  
 خواجه حسام الدین بغیر صلی الله علیه و سلم را در مقام دیدند که آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم مدح حضرت ایشان نمودند و میر محمد نعمان در واقعه دیدند که آنحضرت صلی الله علیه  
 علیه و سلم میفرمایند هر که مقبول شیخ احمد است مقبول است و هر که مردود شیخ احمد  
 است مردود است و نیز حضرت شیخ احمد جام و همچنین دیگر اکابر بشارت بظهور  
 ایشان دادند چنانچه در برکات احمدیه و حضرات القدس مفصلاً مستطورت حضرت  
 ایشان ماسه مرتبه از سرهند بخدمت حضرت خواجه رسیدند مرتبه اول بشارت بظهور  
 دولت کمال و تکمیل و ترقیات در مدارج قرب فرموده مرتبه دوم اجازت ارشاد و  
 افاده طالبان داده خلعت خلافت عملیت فرمودند و بعضی اصحاب خود را بجهت  
 ترمیمت حواله ایشان کرده رخصت نمودند مرتبه سیوم حضرت خواجه بسافت دو  
 پرتاب تیر بآستقبال آمدند و فرمودند که وقت عزیمت هندوستان است بخاره  
 دیدم که طوطی غنا شیرین سخن آید بدوست نالشت و ما آب مان خود را در مقدار او کردیم



و آن طوطی در دمان من شکر ریخت چون این واقعه را بولانا خواجگی ملکنکی رسانیدم فرمودند  
 طوطی جانور پهن دی است در هندوستان از دایان شماعریزے بوجود آید که علی از  
 منور گرد و دشتا را نیز از بے بهره رسد این باحال حضرت ایشان دشتبند و نیز فرمودند که  
 چون بشهر سرهند رسیدیم در واقعه نمودند که در جوار قطب فرو داده و از حلیه آن قطب  
 نیز آگاه گردانیدند صبح آن روز بدریافت درویشان دگوشه نشینان آن بگذر فیم  
 جماعه را که دیدیم نه ایشان را بران حلیه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینه  
 نمودیم گفتیم شاید که از اهل این شهر قابلیت این معنی داشته باشد که بعد ازین بظهور آید  
 همان روز که شمار دیدیم همه حلیه شمار موافق فیتیم و هم نشان قابلیت در شمار شود  
 گشت و نیز دیدیم که مشعل کلان مثل آفتاب در شهر سرهند افروخته ایم و مشاهده شد  
 که ساعت بساعت نور آن مشعل افزون میگشت مردم چراغها از آن روشن میانید  
 این را نیز اشارت بمعالکه شما میایم و نیز فرمودند که این تخم پاک از زمین سمرقند و بخارا  
 آوردیم و در زمین برکت آمین بنداشتیم الحمد لله که بعایت الهی شجره طیبه  
 اصْلُهَا نَائِبٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ظاهر شد پس حضرت خواجه تبرکیت طالبان حواله  
 ایشان فرمودند و حضرت ایشان بحضور حضرت خواجه طاهر توبه نمودند از توجّهات  
 ایشان کارسینین ساعت محسوس میگشت پس مخصب ارشاد خواجگان بالیشان  
 مسکرم شده اند که آوازه ارشاد ایشان بجهان جهانیان رسید کلبانک بدت  
 بلند عالم و عالمیان گردید کوس قطبیت بنام ایشان زدند و نقاره غوغیت با سم آن  
 جناب نواختند آنرا ولایت و برکات و ظهور کرامات و خرق عادات از ایشان آن  
 قدر ظاهر گردید که از تحریر و تقریر بیرون است و کشف مقامات قرب الهی بر آنجناب

بمرتبه رسید که از بیان و تبیان افزونست عالم عالم غریق کج غفلت بساحل شهود  
 حضور افتاد و جهان جهان را در کم کرده ضلالت بشاه راه رسیدند علما و فضلا از اقصا  
 بلاد چون مور و کبک و بخت ایشان میشتافتند و مشایخ وقت ترک میشت  
 کرده بجنبش آن مرکز دایره کمالات قطبیت مفتخر بودند باجمه آنحضرت در وقت خود قبله  
 روزگار و کعبه رحیم دیار بودند بلکه وصول معارج هدایت و حصول مدارج ولایت بآل  
 و عالمیان از مشرق تا مغرب و از جنوب تا شمال از وقت ظهور ایشان تا قیام می  
 بتوسط شریف ایشانست و معامله ایشان در اے طور عقل و فکرست بعد از هر ارسال  
 از ارتحال محبوب و الجلال صلی الله علیه و سلم ایشان مجید و الف ثانی آمده اند و علما  
 وقت نمجده بودند آنجناب را قرار کردند چنانچه ملا عبد حکیم سیالکونی نوشته که شما مجید  
 الف ثانی اید و حدیث مثل اُمّی کمثل المطیر اید ذی اذکم خیر اُمّ اخیر هم  
 اشارت بوجود و آنجنابست و نمیدانید صلی الله علیه و سلم فرموده اند که بر سر  
 هر مائه مجده می آید که دین را از سر نو تازه نماید بدانند که بر سر هر مائه مجده دے گذشته  
 است اما مجده و مائه دیگرست و مجده و الف دیگر و چنانچه در میان مائه و الف فرقست  
 در میان مجده و اینها نیز همان قدر فرقست بلکه زیاده ازان و مجده و آنست که هر چه در آن  
 مدت از فیوض و برکات بآستان برسد بتوسط او برسد اگر چه اقطاب اوتاد و ابدال و نجباء  
 آن وقت بودند خاص کند بنده مصلحت عام راه و دین را تجدید نماید و معارف  
 جدیده آرد پس از حضرت ایشان ما ظلام کفر و بدعت با نور ایمان و سنت مبذل گردید  
 عماد ایمان و عرفان استحکام یافت و بلاد اسلام از خلفائے ایشان پر شد و معارف  
 جدید را که حق سبحانه و تعالی ایشان را غایت فرموده هزاران علما و فضلا بواسطه و بواسطه

گشتا و وجداناً و نمودند بنایست که اشتباه دلان نماند از کار آن بجز از کور باطن نباید  
و آن معارف قبل از ایشان هیچ یکی از علما و ائمت بیان نساخته و طریقه حضرت ایشان  
ما تبلیع سنت و ترک بدعت است و ذکر خفی و پرده خست حضور که بر تو مرتبه احسان است  
و برین بنا کوشکها تیار ساخته اند بیان آن درین مختصر گنجایش ندارد و کتب این خاندان  
از آن مملو اند و اهل نسبت این طریقه میدانند آنجناب در واقعه دیده که آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم ایشان را انجمن علم کلام ساخته و امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه  
را دیدند که ایشان میفرمایند آدم تا علم سموات و ترایا موزم و حضرت شاه سکنه خرقة مرثیه  
اکمال کیتلی موافق وصیت آورده چون آنجناب پوشیدند روح پاک حضرت غوث عظیم  
قدس سره تشریف آورد و انوار نسبت قادریه بر ایشان غلبه کرد در دل خود گفتند که ما  
تر بیت یافته حضرت نقشبند یاریم عجب که این نسبت بر من غلبه کرد دیدند که حضرت خواجه  
نقشبند با خلفای خود آمده برابر حضرت غوث نشستند و فرمودند که احمد از راست بر تبه  
کمال و تکمیل بتر بیت ما رسید حضرت شاه کمال کیتلی فرمودند که از طفولیت مورد عنایات است  
و فیض از من گرفته درین گفتگو مشایخ چشتیه و سهروردیه و کبرویه رسیدند و قطع مشایخ  
کردند و همه مانست خود ائقا کردند و خلافت و اجازت دادند و روزی حضرت ایشان را  
الهام شد که عَفَرْتُ لَكَ وَلَمْ تَسْأَلْ بِكَ بِوَاسِطَةٍ اَوْ يُعَاوِزَ وَاسِطَةٍ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ  
و نیز ما مورشدند که این بشارت را بر دمان بگو میفرمودند هر که داخل طریقه ما شد یا خواهد  
بواسطه یا بے واسطه همه را در نظر من در آورند و هم و مولد و مسکن اینها نمودند اگر خواهم  
همه را بیان کنم و همه را بمن بخشیدند میفرمودند روزی بر روح یکی از فرزندان خود  
طعام تیار کرده بودم و در سبیل آن مُتَرَدِّد بودم که اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ

مِمَّ خَتَمْتَ اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ میفرمودند که روزی مُرغی عظیم الخلقه دیدم که از  
 سینه من پریده بدر رفته تو حجه نمودم که این چه بود معلوم کردند این از سینه یسینیه  
 تو بیرون شد خناس بود که در سینه های مردم دسواس می اندازد و امر با ستعاده ازان  
 در سورة ناس است ترا از شیر آن محفوظ نمودند و از سینه تو دور کردند حتی از دفع آن  
 انشراح عجیب و مُرور وافر و اطمینان کامل بحصول پوست میفرمودند که روزی چند  
 دیدم قصور اعمال بر پنج بر من استیلا یافت که چون در نماز لفظ ایتاک بقصد میخواندم  
 حیران میشدم چکنم اگر میخوانم مضائق کریمه بیه نقولون مالا تفعلون باشم و اگر ترک  
 میکنم ترک واجب کرده باشم تا آنکه بگویم ساختند که شرک از عبادت تو برداشتیم و دین تو  
 خالص شد اعمال آنجناب همه موافق احادیث بودند در باب عمل بغیریت و اختیار اولی  
 و اجتناب عن البدعة والرخصة نهایت جهد داشتند و محتای خود را بان امر میفرمودند  
 تهجد و اشراق و ضحی و فی الزوال و آوابین بطریقیکه ازان حضرت صلی الله علیه و سلم  
 مروی است بکمال خشوع و خضوع آدای نمودند اندرین نماز در احوال عالی مرتبت تا دو بار سوره  
 یسین میخواندند و در آخر کار قرآن شریف یاد نموده درین نوافل بطول قراة قیام مینمودند  
 گاه تا نصف لیل گاه تا صبح می استادند بعد هر دو گانه مُراقبه نشستند و توبه و استغفار  
 و ادعیه و درود مشغول میبودند و بعد از آدای نماز فجر تا اشراق بایاران مُراقب میبودند  
 و بعد فراغ بدولت خانه رفقه بقصداً احوال عیال میفرمودند و در خلوت تلاوت کلام  
 میکردند بعد ضحی طعام میشد بفقرا تقسیم نموده اند که تناول میفرمودند و قدری  
 بادعیه ماثوره پرداخته قیلوله مینمودند بعد از فی الزوال نماز ظهر بوقت مستحب آذکرد  
 از حافظ کلام الله می شنیدند سنت عصر و سنت اول عشاء ترک میکردند و عصر



بعدِ شلین و مغرب مجر و غروب و عشا بعدِ غیبت حُرمت و بیاض و اکثر بعدِ رُب  
 شب و فجر و اقلِ اسفار بکمالِ عایت آداب میگذرانیدند و تسبیحات رکوع و سجود  
 از بهفت تا بیازده میرسید و تسبیح و تحمید هر دو جمع مینمودند چهار نفل قیام لیل و دو  
 بعد و تر میگذرانیدند و وتر گاه بعدِ عشا و گاه بعدِ تہجد میخواندند و قراتِ سُورۃ  
 تبارک و الم سجد و دُخان و ادریجیه ماثوره بوقتِ خواب معمول میشدند و در نماز  
 احوال ایشان بمصدقِ بی مع الله و ق و قُرۃ عینی فی الصلوۃ و ارجحی یا لاکل  
 بود و کیفیات که در حین اداۃ صلوۃ و تلاوتِ قرآن مجید دُرود مییافت در دیگر اوقات  
 یافت نمیشد و قبل از عصر بدرسِ سبقِ طلبیه العلم نیز میپرداختند و در حلقه از حافظ  
 قرآن مجید استماع میفرمودند و عیادتِ مریض میکردند و در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان  
 رخصتکاف می نشستند و عزتِ در عشرهٔ ذی الحج بکثرتِ اذکار و صیام معمول داشتند  
 و صلوۃ عاشوره و غیره بجماعتِ خلافت میخوانستند هر کار که از شرع یا بر تخرار  
 می نمودند تقبیل قبور متحسن نمیدانستند اما گاه دست بر قبر والد و پیر میرسانیدند  
 اجابتِ دعوتِ خاص میفرمودند و بر دعوتِ عام نمیرفتند و در مجلسِ سماع و سرود  
 و مولود خوانی حاضر نمیشدند و ذکرِ جہر را ترک ادب میدانستند نبوت را از ولایت اگر چه  
 ولایت آن نبی باشد افضل میدانستند و غلبهٔ صحو را بر کثر ترحیم میدادند و صحو خالص  
 نصیبِ عوام میدانستند جمیع اصحاب را افضل از جمیع اولیاء میدانستند ترحیم مذہب  
 حقی بر همهٔ مذہب می نمودند و عقائد ماتریدیه را پسندیدند و از طرقِ مشائخ  
 طریقہ نقلت بنده را افضل میدانستند و تحصیلِ علوم را بر سلوک صوفیہ تقدیم میدادند  
 برائے سفر روزِ شنبه یا پنجشنبه اختیار مینمودند اگر چه هر روز برائے سفر مبارک میدانستند

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَالْعِبَادُ عِبَادُ اللَّهِ وَأَدْعِيهِ مَا تَوَرَّاهُ بِأَوْقَاتِهَا مَيُخَوِّنُونَ  
 وَرَمَضَانَ طَالِبَانِ زُورُ دُورِ بَرَاءِ اسْتِفَادَةِ آمَنَدِ وَدَرْتَرَاوُجِ خُتْمِ قُرْآنِ  
 بِمَجِيدِ شَيْنَدِ وَدَرِ اَدَايِ زَكْوَةِ اِنْتَظَارِ حَوْلَانِ حَوْلِ نَيْكَرْدِ مُوَافِقِ حِسَابِ  
 مِيشِ از دُجُوبِ بَصَارِ آن مِيرِ سَانِيدِ وَبِمِيشِ غَزِيلَتِ حُجِّ مِيدِ شَتِندِ خَلْقِ اِيْشَانِ  
 خَلْقِ مُحْسِنِ بُوِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ تَسْلِيمِ وَرَمَضَانِ صَبَرِ دَرِ جَارِیِ قَضَاءِ  
 رَحْمَةِ مُرَضِيَّةِ دَشْتِندِ وَدَرِ تَوَاضُعِ وَشَفَقَتِ بَرِ خَلْقِ خُدا وَرَعَايَتِ اَبْلِ حَقُوقِ صَلَوةِ  
 رَحْمِ بَغَايَتِ مِکُوشِيدِندِ دَرِ سَلَامِ بَهِرِ کَسِّ سَبَقَتِ مِیْمُودِندِ قَرِيبِ صَدِکِ عَلَمِ صَلَحِ  
 وَحِفَظِ دَرِ خِدْمَتِ اِيْشَانِ مِیْمُودِندِ هِمَ رَا از مِطْلَعِ اِيْشَانِ طَعَامِ مِیْمُودِندِ مَجْلِسِ آن  
 جَنَابِ پُرِ از حُضُورِ وَاکَا هِیْ مِیْمُودِندِ اِيْشَانِ قَمِیصِ مَشْقُوقِ الْمُتَشَكِّبِیْنَ بُوِ دَسْتِ  
 بِطَوْرِ سُنَنِ مِیْمُودِندِ دَرِ رُزْجُمُعَةِ وَعِیدِیْنِ لِبَاسِ فَاخِرِهِ مِیْمُودِندِ دَرِ عَادَاتِ  
 نِزَاعِیَتِ سُنَنِ نَبَوِیِ مِیْمُودِندِ هِمَ اَوْقَاتِ مَضْرُوفِ عِبَادَتِ وَافَادَتِ طَالِبَانِ  
 حَقِّ مِیْمُودِندِ خَوَارِقِ وَکَرَامَتِ اِيْشَانِ هِفْتِ صَدِّ نُوْشَتِه اند بَدَانْدِ کِه پَسِجِ کَرَامَتِ  
 بَرِ اَبْرِ مَحَبَّتِ خُدايِ جَلَّ وَعَلَا وَپِیروِیِ مُحَمَّدِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ نِیْسَتِ وَدَقِیْقِ  
 قُلُوبِ وَالْقَائِ اَحْوَالِ اللّٰهِ دَرِ صُدُورِ اعْظَمِ کَرَامَتِ سِتِ وَصُدُورِ اِنْ اُمُورِ اَنْجَنَابِ  
 اَنْظَرِ مِنَ الشَّمْسِ وَابْنِ مِنَ الْاَمْسِ سِتِ وَتَصَرُّفَاتِ دَرِ مَلْکُوتَاتِ وَانْجَارِ مَغْنِیَّاتِ دَرِ  
 بَرَامِدِ اِجَابَتِ تَوْجُّهَاتِ آن وَالْاَصْفَاتِ هِمَ بَیْ شِمَارِ سِتِ هَزَارِ اَنْ لَقَارِ بَرِ وَبِئْسَ اَنْ  
 قَبْلَهُ اَبْرَارِ مُسْلِمَانِ شَدِندِ وَفَسَاقِ بَیْ شِمَارِ تَابِ شَدِندِ بَقِیَّوْیِ رَسِیدِندِ اَكْثَرِ طَالِبَانِ دَرِ  
 وَاقِعَاتِ از صُورَتِ شَرِیفَةِ تَوْجُّهِ وَذِکْرِ کَرَمَتِ شَرِیفِ صُحْبَتِ یَا فِتْنَةِ هِمَ ذِکْرِ تَوْجُّهِ وَلَهَا  
 ذَاکِرِ وَنَجْدِ اَلْهٰی مِیْمُودِندِ مَرِیْدَانِ اَبَا بُوِ جُودِ کَثَرَتِ اَنهَا تَوْجُّهَاتِ عَلِیِّهِ بِاَحْوَالِ اَلْهٰی

میرسانند و در هر توجّه اعطاء احوال جدیده میفرمودند بحال هر یک جدا جدا پرداخته از  
مقام بمقام میسر و نذاکمال قوت باطن کارشناس و نور و مدت قلیل در سر نشاند  
مشهور میگشت ملاً بدرالدین سمرندی و حضرات القدس نوشته اند که آنحضرت اکثر احوال  
می پرسید عاقل که حضور اقدس غرض میباشتم بهما وقت بر طرف میشد و حال قوی تر بجای  
آن می نشست گاهی خود میفرمودند که احوال تو چنین است و اینچنین اصحاب خود را اندک  
مدت بشرف فنا و بقا فرموده با طرافه که از غیب ما ذون عیشند به هدایت طالبان میفرستاد  
و بعد از آن مستعدان سریع الشیر را غائبانه توجّهات نموده بمقامات خاصه خود میسرسانیدند  
چنانکه عالم از فیوض آنجناب پر شد و عمده کرامات ایشان علوم و معارف جدیده است که  
مطابق است بکتاب است و دفاتر ناشئه مکتوبات قدسی آیات ازلان مکتوب است و اعظم آیات  
آنحضرت وجود فرزندان گرامی ایشان است که بحسن تربیت ایشان در علوم ظاهر و باطن و  
کمالات قرب و ولایت و افاده فیوض الهی سرآمد علماء و اولیا بوده اند و جهان تاریک انوار ایشان  
نورانی گشت میفرمودند که حق تعالی اینچنین قوت داده است که اگر بچوب خشک توجّه کنیم از وی  
منور شود اما درین آخر زمان ماضی الهی نیست و چون عمر شریف آن نیر کمال شصت و یک  
سال رسید در سن هزار و سی و دو در جمیع شریف بزار مبارک حضرت خواجہ معین الدین قدس سره  
حاضر شده الطاف بسیار از روح مبارک ایشان بحال خود مشاهده فرمودند بعد از مراجعت از آنجا  
میفرمودند که عمر ما شصت و سه سال معلوم میشود و در سال هزار و سی و سه که عمر شریف شصت و  
دو ساله بود نصف شعبان شب باریت خلوت نموده بودند چون از خلوت برآمدند کسی گفت  
معلوم نیست که درین سال نام که از دفتر آتیا محو فرموده باشند فرمودند تو بسبیل شک میگوئی  
چه باشد حال کسی که نام خود را در عداد اموات می بیند پس کارخانه هدایت طالبان را با فرزندان







# اعلام

الحمد لله وكفى اسلام على عباده الذي اصفه الامم بغير ما كان له من اهل البيت  
حضرت امام رباني محمد الفاتمي قدس سره داعيه شوقم بالكتب بر سكه خلاصه مکتوبات شریف بطورے نگاشت  
ایکے اجناس مضامینش بالذریعہ خود مختص گشتہ محتوی بر اختصاصات منفیہ نوع جزئیہ پیدا کند والا اجناس  
عائیه علوش بھرے است ناپید کنار دعالے است نامکن للاختصار جائے امواج مسائل شرعیہ ملائم زده  
شنا در راجحه کشتی نشاند و جائے فیوضات مشرب استقیان باذہ طریقت راسیاب میگردد و علویا  
اگر اینجا باصلاح رسوم تعجیه توجیه منوط فرموده اند آنجا در حقایق معرفت لیسک حقیقت منسلک  
نموده اند مگر بفضل ایدی حل شانہ منصف از انسان مضامینش که مشتمل بر طرق مشرب بوده علی الترتیب  
یکجا جمع شده بصورت کتاب ستیاب شده موجب غنچه کشائی امید گشت - بنا برین فرصت انعمت بارده شمرده  
چاپ زده دیر ناظرین کرم - تفصیل این اجمال ایکه حاج محمد باقر بن شرف الدین الهادی خلیفہ حضرت خواجہ  
محمد مصطفی قدس سره از دفاتر تہ کتب و معصومہ و رساله مبداء و احاد چند انکار امکان داشت و گاهی خاصین  
متعلقه مشرب انگزارانے ہر دو مکتوبات و رسالہ مبداء و احاد حسب طرق تعلیم و تسلیم مکتوبات سلسلہ مجددیہ  
بالترتیب یکجا جمیدہ و امن از روی خاطر فائز را آموذہ و نمودہ و صورتے کتاب پوشانیدہ باسم تراہتہای موسوم  
گزانیہ بودند لیکن از ناقدہ شاسی اہل زبان بزرگوارانے نسخہ عکسبوی خول تنیدہ بودہ کہے اور از تہ طبع آردہ و نہ کہے  
بقتل و چہ دافت تشہیریش چندیکہ ابتداء بقید تحریر آمدہ بود اہتہا و لا شامہا و بعد از آن دستگیر کو مخصوص ثابت شد اکنون بنابر  
عنایت فراملا نا اواسد احمد خان محمد کوٹلن قرہ کوٹلن میاںوالی کتاب خطاب غریبہ خود باحقہ ازانی دانستہ و منیدہ  
کاریکہ کردہ اندازین است کہ رؤف ہم ازہر جا کہ از ہر دو مکتوبات ترفیع غایت متعلقہ مشرب برداشتہ آنجا نشانے ندادہ بود  
و لیکن تا فیہ اعلام کا الاغفال - پس انتخاب از کمال تجرود این نقص کتاب منزہ ساختہ و عنوان ہر مکتوب بقید بدل  
برعاشیہ شکستہ و این صورتہ را مبدل بسہولت نمودند و نہ بطریق فرع پہل خیلے شکل بودہ و راقم الحروف نیز چند آنکہ  
قوانست یہ تطبیق اصل بہ نقل و تہذیب و دقیقہ فرنگداشت تھے کہ از کتب خانہ مولانا و مرشدنا امی خط الحاج العالم  
حضرت شاہ ابوالخیر صاحب مخدوم فاروقی دہلوی سلمہ اللہ قاسے بہال کرم ایشان سے تحفہ خطی بدست  
آوردہ بہر یکہ انہا مل مسودہ از نظر ثانی و ثالث نمودہ جائیکہ اختلاف نسخ یافتہ برعاشیہ نگاشتہ - اکنون ہم  
اگر نقصہ یا حشرے سہزودہ باشد اہانتے منس باصلاح اس کو شندہ و تا توفیقہ الابا اللہ علیہ توکل و الدیہ  
انیب و صلوات اللہ تعالی علی سید الخلق محمد والدہ و اصحبہ و علینا معہم اجمعین و اخرد عنوانان الحمد  
لہ رب العالمین - کا ندہ ادا می مد - مجلہ مصارف داک و پکینگ وغیرہ بذمہ خریدار  
وقت کاغذ سفید عم -

اللہ  
خاکسار نور احمد عفی عنہ از امر شوک فرید - مسجد حاجی شیخ بڑا صاحب مرحوم

مکتوبات شریف حضرت امام ربانی محمد الفاتمی قدس سره درجہ خاص کاغذ سفید کاغذ سفید - درجہ اول سفید کاغذ سفید - درجہ دوم کاغذ سفید کاغذ سفید

مکتوبات شریف حضرت امام ربانی محمد الفاتمی قدس سره درجہ خاص کاغذ سفید کاغذ سفید - درجہ اول سفید کاغذ سفید - درجہ دوم کاغذ سفید کاغذ سفید











3 1761 07295424 1

BP  
189  
M84